



شیعیان میان‌رو

تاریخ شیعه را محققان خیلی کمتر از تاریخ مذاهب سنی مورد مطالعه قرار داده‌اند. در سال ۱۹۲۴، گ. براون چنین نوشت: «ما هنوز در هیچ یک از زبانهای اروپایی تألیفی مشروح و کافی و قابل وثوق دربارهٔ مذهب شیعه در دست نداریم»^۱. حتی در این ایام نیز این بخش اسلام‌شناسی کماکان عقب مانده‌است.

چنانکه پیش‌گفتیم^۲ تشیع در دهه‌های نخستین تاریخ اسلام یک جریان سیاسی بوده و «شیعهٔ علی» (به‌معنی حزب یا فرقهٔ علی) وجود داشته هم‌چنانکه «شیعهٔ عباسیه» (فرقه یا حزب عباسیان) نیز فعالیت می‌نموده...

شهرستانی (۴۶۴ تا ۵۴۸ هـ) در «کتاب الملل والنحل» خویش ماهیت تشیع را چنین تعریف می‌کند: شیعیان کسانی هستند که جانب علی (ع) داماد پیامبر را گرفته‌اند و حق مطلق امامت و خلافت وی را می‌شناسند. شیعیان معتقدند که حق امامت جز به‌اخلاف علی و فاطمه (ع) (چون محمد ص) اولاد ذکور نداشته) به‌دیگری نمی‌تواند تعلق داشته باشد. شیعیان عقیده دارند که حق امامت مربوط به‌شایستگی شخصی فلان یا بهمان کس نبوده، بلکه تابع اصل وراثت است [۲۱۵]. و ماهیت دین و ایمان در این اصل است.

به‌گفتهٔ شیعیان امام نباید از طرف جماعت مسلمانان انتخاب شود (و حال آنکه سنیان چنین می‌پنداشتند) و امامت وی نتیجهٔ شایستگی ارثی اوست و این حق قابل انتقال به‌شخص غیر و یا به‌جماعت نیست. شیعیان معتقدند که امامان در همهٔ امور و افعال و اصول و ایمان

۲- به‌فصل اول این کتاب

۱- E. G. Browne. «A literary history of persia» T. ۴۱۸ ص ۴۱۸

رجوع شود.

خویش معصومند و ممکن نیست مرتکب گناه شوند. شیعیان «نقیه» (یا اختفای عقلایی) مذهب خویش را (در صورت وجود خطر تعقیب و ایذا) جایز می‌شمارند، گرچه برخی از ایشان با این امر موافق نیستند.^۱ موضوع واقعیت انتقال حق امامت به فلان یا بهمان خلف امامان علوی، اساس اختلاف و انشعاب در میان شیعیان را تشکیل می‌دهد. فرق عمده شیعه عبارتند از: کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات شیعه (از کلمه عربی «غالی») و اسماعیلیان.^۲

در این فصل مطالب و نظرهای اصلی و کلی شیعه شرح داده شده است. این نظرهای کلی به تدریج به نحوی بسیار مشروحتر منتظم گشتند و ضمناً باید گفته شود که در فرق و شعب گوناگون شیعه به انحاء مختلف و متفاوت تدوین یافتند. اگر تصور شود که شیعه فرقه‌ای از اسلام بوده اشتباه محض است. ا. آ. بلیایف می‌گوید: «این عقیده در صورتی امکان پذیر است که از نظرگاه سنیان قضاوت کنیم. ولی اگر سیر تکاملی تاریخی معتقدات و سازمان شیعیان و به‌ویژه وزن و مقام ایشان را در ممالک اسلامی در نظر گیریم، خواهیم دید که تشیع را باید یکی از دو جریان اصلی دین اسلام شمرد.^۳» تا پایان قرن نهم هجری از این دو جریان اسلامی - سنی و شیعه - تسنن همواره در اکثر سرزمینهای مسلمانان در اکثریت بود. و شیعیان در اکثر ممالک اسلامی در اقلیت بودند. ولی غالباً این اقلیتی بوده کارآمد و فعال که در نهضتهای خلق و تعالیم و معتقدات اجتماعی اثر می‌گذاشته - نهضتهایی که علیه سنیگری، یعنی معتقدات دولت فتودالی وارد عمل می‌شدند. تشیع دائماً شاخه‌ها و جوانه‌های تازه و تازه‌تر از خود منشعب می‌ساخت. و این خود دلیل سخت جانی تشیع در سراسر دوران فتودالیزم بوده. پنج جریان اصلی تشیع، که شهرستانی ذکر کرده بوده به‌مرور زمان به‌جریانهای فراوان کوچک کوچک تقسیم و منشعب شدند.

سه شاخه نخستینی که شهرستانی برای شیعه قائل شده یعنی کیسانیه و زیدیه و امامیه را می‌توان در عدد شیعیان میانه و شمرد. زیرا که اگر از موضوع وراثت امامت علویان (و درک خاص شیعیان از موضوع امامت که بدان مربوط است) بگذریم،^۴ می‌بینیم که شیعیان میانه و از مذاهب سنی چندان دور نیستند. ولی برعکس اسماعیلیان و غلات شیعه در تعلیماتی که تدوین کردند آنچنان از مبانی اسلامی دور شدند که دو جریان اخیر الذکر را می‌توان ادیان مستقلی نامید، ادیانی که فقط ظاهراً نقاب استتار تشیع را بر رخ کشیدند. در این فصل ما به شرح سه جریان اصلی تشیع میانه رو می‌پردازیم.

۱- شاخه زیدیه. به‌دنبال این فصل رجوع شود. ۲- شهرستانی ص ۱۰۸-۱۰۹ رجوع شود به: ص ۱۷-۱۶

E. G. Browne. «A literary history of persia» T IV. ۳-۲۰۱. بلیایف «فرقه‌های اسلامی»

ص ۲۲. ۴- درباره نظر سنیان راجع به امامت و خلافت به فصل ششم رجوع شود.

و فصل علی‌حده‌ای به اسماعیلیان و «غلات» شیعه اختصاص می‌دهیم.^۱
هم در نخستین قرنهای اسلامی تفاوت میان شیعیان میانه‌رو و «غلات» به نحو بارزی معلوم بوده.^۲

شیعیان در آغاز مفهوم امامت و خلافت را این چنین مقدس و لایتغیر نمی‌شمردند. ایشان فقط حق علی (ع) را در مورد خلافت تأیید می‌کردند و می‌گفتند که وی داماد پیامبر محمد (ص) است و نزدیکترین کس به وی بوده و بنابراین محق‌تر است. بعدها این عقیده به وسیله حدیثی مشهور... مستدل و استوار گشت. بنا به روایت مذکور پیامبر محمد (ص) به هنگام آخرین زیارت خویش از مکه، (و به روایتی دیگر پس از عقد پیمان صلح در حدیبیه، در سال ششم هجری ه) در کنار برکه غسدر خم گفت: «هر کس مرا مولای خویش بداند باید علی را هم مولای خویش بداند.»

تشیع به عنوان یک جریان دینی، در فاصله زمانی مرگ غم‌انگیز حسین بن علی (ع) امام سوم شیعیان (۶۶۱ ه) و استقرار دودمان عباسیان بر تخت خلافت (۱۳۲ ه) بسط یافت. در همین فاصله زمانی در داخل اردوگاه شیعیان [در میان برخی از آنان] نیز نفاق و انشعاب پدید آمد. و علت آن نخست بحثهایی بود بر سر آنکه کدام یک از علویان را باید امام شمرد. بحثهای دیگری بر سر مفهوم شایستگی امام نیز به مباحثات پیشین افزوده شد. در همان زمان نطفه تقدیس شهیدان میان شیعیان به وجود آمد و این عمل را راه مستقیمی به بهشت می‌دانستند. پس از مرگ سه امام نخستین، یعنی خلیفه علی (ع) و فرزندان او حسن [۲۱۱] - که شیعه وی را همچون شهیدی بزرگ می‌داشتند (می‌گفتند که معاویه وی را زهر داده) و برادر دلیر و مبتکر او حسین بن علی، نخستین انشعاب جدی در میان شیعیان صورت گرفت و کیسانیان (کیسانیه) از شیعه جدا شدند.

کیسانیه گروهی از شیعیان بودند که محمد بن الحنفیه، برادر ناتنی حسین بن علی، را امام چهارم و جانشین او می‌شناختند.^۳ دسته‌ای از شیعیان... از طرفداران محمد بن الحنفیه بودند. روایت است که ابن الحنفیه استعدادهای برجسته‌ای داشته. بعدها علوم غیبی و اطلاع از معنی باطنی افلاک آسمانی و غیره را هم به وی نسبت دادند. هواخواهان او تحت رهبری مختار بن ابی عبید ثقفی در سالهای ۶۶ تا ۶۸ ه. در کوفه قیام کردند.^۴

نام کیسانیه ظاهراً از کیسان ابو عمرو رئیس موالیی که در لشکر مختار بودند مأخوذ است. وی شیعه‌ای متعصب بوده و در قیام مذکور وظیفه نمایانی داشته. و یا شاید از نام کیسان

۱- رجوع شود به فصل یازدهم. ۲- رجوع شود به: E. G. Browne. «A literary history of persia» T II ۳- درباره‌ی رجوع شود به فصل اول. ۴- در این باره نیز به همان رجوع شود.

دیگری که مولای علی (ع) بوده و در جنگ صفین (۳۷ هـ) کشته شد گرفته شده باشد. کیسانیه برای اینکه مبنایی جهت حق امامت ابن الحنفیه بتراشند، گفتند که علی (ع)، امامت را به سبب خویشاوندی با پیامبر (به عنوان داماد وی) به دست نیاورده بلکه به منزله جانشین روحانی وی بوده است. کیسانیه معتقد بودند که علی (ع) می بایست جانشینی روحانی خویش را به ترتیب به سه پسر خود حسن و حسین و محمد بن الحنفیه، منتقل کند.

مرگ ابن الحنفیه (در حدود ۸۰ هـ) موجب انشعاباتی میان خود کیسانیان گشت. برخی از ایشان معتقد بودند که چون «آخر دنیا» نزدیک است شمار امامان باید به چهار محدود گردد (علی (ع) و سه پسر او). بعضی دیگر از کیسانیه علی فرزند ابن الحنفیه را امام پنجم می دانستند. پاره‌ای نیز امامت پنجم را از آن پسر دوم ابن الحنفیه که ابوهاشم نام داشت می شمردند و چنین استدلال می کردند که وی علوم غیبی را از پدر به ارث برده و بنابراین جانشین روحانی اوست. پس از مرگ ابوهاشم فرق فرعی جدیدی از کیسانیه ظهور کردند. یکی از آن فرق با گروهی از هواخواهان عباسیان که مدعی مقام خلافت بوده نزدیک شد، و داستانی رایج گشت که ابوهاشم به هنگام مرگ، حق امامت خویش را به سر دودمان عباسیان «امام» محمد بن علی و اخلاف او تفویض کرده است. این شاخه کیسانیه راوندیه در قیام خلق تحت قیادت ابومسلم (۱۳۰ تا ۱۳۳ هـ) فعالانه شرکت جست و عباسیان برای نیل به مقاصد خویش از آن قیام استفاده کرده به تخت خلافت دست یافتند، و پس از رسیدن به قدرت و حکومت عناصر دموکراتیک یعنی ابومسلم و راوندیه را که در حصول مقصود، ایشان را یاری کرده بودند تار و مار کردند. فرقه فرعی دیگری از کیسانیه می گفتند که محمد بن الحنفیه نمرده است و در غاری پنهان شده و باری دیگر همچون مهدی از آنجا بیرون آمده ظهور خواهد کرد تا عدل را بر زمین حکمفرما سازد. بدین طریق عقیده به وجود «امام غایب» و وجود غیبی و «رجعت» او در میان کیسانیه پیدا شد. این عقیده را بعدها دیگر فرق شیعه اعم از میانرو (به ویژه امامیه [۲۱۲]) و اسماعیلیه و «غلات» پذیرفتند. ابن حزم در قرن پنجم هجری از کیسانیه به عنوان فرقه‌ای که وجود ندارد سخن می گوید. اکثریت عظیم شیعیان محمد بن الحنفیه را به امامت قبول نداشت، زیرا گرچه پسر علی (ع) بوده ولی از بطن فاطمه نبوده است و بنابراین نسبتی با پیامبر نداشته. بدین سبب اخلاف ابن الحنفیه را سید نمی شمردند. دو نوع از علویان باقی و محفوظ ماندند. یکی اخلاف حسن (سادات یا اشراف حسینه) و دیگر فرزندان حسین (یا سادات حسینی). افراد هردو گروه در زمان امویان مانند اشخاص عادی می زیستند، گرچه بسیار ثروتمند بودند و گاه هم صاحب نفوذ. امویان (به استثنای عمر دوم) نسبت به علویان بدگمان بودند و ایشان را از مقامات دولتی به دور نگاه می داشتند و بعضی را که خطرناک می شمردند به هلاکت می رساندند. مسعودی فهرستی از

اسامی علویانی، که از طرف امویان به هلاکت رسیدند، به دست می‌دهند.^۱ عباسیان پس از استقرار در مقام خلافت، نخست کوشیدند تا علویان را به سوی خویش جلب و نزدیک کنند. ولی علویانی را که مورد بدگمانی ایشان بودند بارها هلاک کرده و یا زهر دادند.... چه در زمان امویان و چه در عهد عباسیان افراد هر دو شاخه دودمان علویان قیامهایی برپا کرده و موقتاً حکومت را به دست می‌گرفتند. و گاه موفق می‌شدند که حکومت سلسله علویان را در فلان و با بهمان سرزمین مستقر سازند. از این جمله بودند ادریسیان (حسینیان) در مغرب (در مراکش از ۱۷۲ تا ۳۷۵ هـ) و زیدیه (حسینیان) در یمن.

اکثریت شیعیان، علی ملقب به «اصغر» فرزند امام حسین (ع) را که به لقب «زین العابدین» (عربی به معنی «زینت بندگان (خدا)» یا «مؤمنان») نیز ملقب بوده^۲ به امامت می‌شناختند. وی پس از واقعه کربلا به دست لشکریان اموی اسیر شد و به خاطر جوانیش از طرف یزید مورد عفو قرار گرفت [۲۱۳] و آزاد شد و به مدینه رفت. و تا زمان وفات (۹۵ یا ۹۶ هـ) در مدینه در آرامش می‌زیست. در روایات شیعه زهد فوق‌العاده و کرامات فراوان به این امام نسبت داده شده است.^۳ وی در مدینه به خاک سپرده شد. در روایات شیعه آمده است که او را به تحریک خلیفه اموی مسموم کرده بودند (بنابراین «شهید راه دین شده است»).

اکثریت شیعیان محمدالباقر فرزند علی زین العابدین را امام پنجم می‌داند. بنا به توضیحی که یعقوبی مورخ شیعه [وهم سبط ابن جوزی، مورخ سنی] می‌دهند این لقب از ریشه عربی «بقر» می‌آید که به معنی «شکافتن، قطعه قطعه کردن» است و بدین سبب به وی داده شده که اعماق دانش را می‌شکافته و مکشوف می‌ساخته. در روایات شیعه علم و اطلاع عمیقی در زمینه فقه و حقوق دینی و اصول شریعت و همچنین معجزات و کراماتی به وی نسبت داده شده است. وی در مدینه زندگی آرامی [۲۱۴] داشته و نمایندگان شیعه از کثافت و اطراف و به ویژه از اقصی نقاط خراسان به دیدن او می‌آمدند. امام محمد باقر در سال ۱۱۴ هـ بدرود زندگی گفت.

در زمان وی انشعاب تازه‌ای در میان شیعیان پدید آمد. و بخشی از شیعه که محتملاً از

۱- مسمودی، «مروج» مجلد ۷، ص ۴۵۴. ۲- وی را چنین ملقب ساخته بودند تا از فرزند دیگر امام حسین (ع) که او نیز علی نام داشته (علی‌الاکبر) مشخص گردد. ۳- کسانی که تذکره حیات امام زین العابدین را نوشته‌اند می‌گویند که مادر او شاهزاده خانمی ایرانی بوده. ابن خلکان می‌نویسد (قرن هفتم هجری) که در زمان عمر سه تن از دختران آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم را که اسیر شده بودند به مدینه آوردند. و خواستند ایشان را مانند دیگر اسیران همچون غنیمت جنگی میان لشکر تقسیم کنند. ولی علی بن ابیطالب مخالفت کرد و با موافقت عمر هر سه شاهزاده خام را به شوهر داد؛ دو تن را به پسران عمر و ابوبکر و سومی را به فرزند خویش حسین. و آن شاهزاده خانم برای حسین پسری آورد که همان امام زین العابدین (علی) امام چهارم شیعیان باشد.... ۴- ابن را بگوئیم که او نخستین امامی بوده که فقط به یک زن اکتفا کرد و آن زن دختر عم او فرزند امام حسن بوده. ۵- یعقوبی، «تاریخ»، بخش ۲، ص ۳۸۴.

عدم فعالیت امام محمدباقر [۲۱۵] ناراضی بودند به دور برادر پرشور و جدی اوزید بن علی گرد آمدند. زید بن علی طرفدار اقدامات قاطع علیه امویان بود. وی به دعوت شیعیان کوفه از مدینه به آنجا رفت تا قیام ایشان را علیه هشام بن عبدالملک خلیفه اموی رهبری کند. این قیام ده ماه طول کشید و سرانجام سرکوب شد (۱۲۲ - ۱۲۳ هـ). زید بن علی در پیکار به تیر دشمن کشته شد. تن او را در کوفه مصلوب کردند و سر بریده اش را به تناوب در دمشق و مدینه بر ستونی نصب کردند و در معرض تماشای عامه قرار دادند.

زیدیه فرقه جداگانه ای از شیعیان را تشکیل دادند. شیعیان امامیه یعنی آنان که امام محمدباقر و امام جعفر صادق و اخلاف ایشان را به امامت قبول دارند مخالف زیدیه بوده اند. در اینجا به تعلیمات و تاریخ زیدیه در ایران اشاره می کنیم تا زین پس دیگر از این فرقه سخنی نگوئیم. نفوذ زیدیه در ایران بیشتر در دوران متقدم قرون وسطی محسوس بوده. آنچه مؤلفان سنی به طور کلی به نام شیعیان «میانه رو» و «محترم» تسمیه می کنند همین زیدیان هستند و حال آنکه حقا کیسانیه و امامیه نیز مستحق چنین نامی هستند. زیدیه زید بن علی را امام پنجم می شناسند ولی به احتمالی این عقیده پس از حماسه دلیرانه و شهادت او، درباره وی پیدا شد. در جایی دیده نشده که زید بن علی خود خویشتن را، در زمان حیاتش، امام نامیده باشد. ظاهراً او با امام محمدباقر، برادر خویش، روابط حسنه ای داشته است...

زیدیه نیز مانند دیگر شیعیان معتقد بودند که علی بن ابیطالب (ع) بیش از دیگر صحابه پیامبر مستحق امامت بوده ولی نه به خاطر خویشاوندی با رسول خدا، بلکه از لحاظ تقدس و صفات عالیه روحانی خویش. صفاتی که شیعیان [و هم مخالفان] برای او قائل بوده اند. این مزیت را حایز گشته بوده. ولی زیدیه برای امامان صفات خاص قدسی مرتبتی و تجلی الهی (ظهور) و با علوم غیبی قائل نبودند. مفهومی که زیدیه در مورد امامت قائل بودند خیلی به مفهوم سنیان نزدیک بوده است (امام مدافع دین و جماعت اسلامی است ولی به هیچ وجه قائدی روحانی و قدسی. مرتبت و معصوم نیست)، جز اینکه زیدیه نیز مانند دیگر شیعیان معتقدند که امام باید از خاندان پیامبر (اهل البیت) باشد. اما زیدیه، برخلاف شیعه امامیه، جانشینی پسر را به جای پدر شرط ضروری نمی دانند. طبق تعلیمات ایشان جماعت می تواند هر یک از اعضای دودمان علویان را، اعم از حسینیان یا حسنیان، بر حسب صفات شخصی وی به امامت برگزیند (برعکس، از نظر گاه امامیه و اسماعیلیه و «غلات» شیعه، صفات شخصی امام برای اشغال مقام امامت هیچ اهمیتی ندارد. [۲۱۶]). به عقیده زیدیه کسی از علویان را باید به امامت برگزید که خویشتن را فعال و پیشوایی صاحب اراده نشان دهد و بتواند شناسایی حقوق خود را از طرف مردم کسب کند، یا به دیگر سخن مقام خلافت را تحصیل و تسخیر نماید. زیدیه وجود چندین امام را در آن واحد در

ممالک مختلفه اسلامی جایز می‌دانند، به شرطی که رابطه میان آن کشورها دشوار باشد و یا اینکه زیدیه موفق به تشکیل دولتهای جداگانه‌ای در آن سرزمینها شده باشند و امامان علوی را در رأس آن دولتها مستقر کرده باشند...

زیدیه بیش از دیگر شیعیان با سنیان مدارا می‌کردند. به حدی که دو خلیفه نخستین — ابوبکر و عمر — را لعن نمی‌نمایند^۱. ایشان در این که ابوبکر و عمر بر خلاف قاعده و قانون به خلافت انتخاب شدند با دیگر شیعیان موافقت دارند و لی معتقدند از این که بگذریم، این دو کس افراد شایسته و خدمتگزار اسلام بوده‌اند. زیدیه ویژگیهای دیگری را نیز حایزند که ایشان را به سنیان نزدیک می‌کند، از قبیل: نظر منفی به تقدیس اولیاء الله و عرفان (صوفیگری). بعدها سنیان و شیعیان امامیه از رد این دو موضوع صرف نظر کردند و لی زیدیه در عقیده خویش باقی ماندند. زیدیه نظر دیگری را که بعدها مورد قبول اکثر سنیان قرار گرفت — دایر بر اینکه حتی کسانی که گناه کبیره مرتکب شده و بی‌توبه مرده‌اند اگر مسلمان مؤمن باشند عذاب جهنم در مورد ایشان به‌طور موقت اعمال خواهد شد — نمی‌پذیرند. به عبارت دیگر وجود «اعراف» و «آتش پاک‌کننده» را نفی می‌کنند. زیدیه تنها شاخه شیعه هستند که اصل «تقیه» یا پنهان داشتن معتقدات را قبول ندارند^۲. عدم قبول اصل تقیه نتیجه الزامات اخلاقی بوده که زیدیه برای افراد فرقه خویش قائل بودند و از ایشان می‌خواستند که فعال باشند و به‌خاطر پیروزی جماعت خویش بکوشند. زیدیه مشروع بودن متعه یا صیغه منقطعه را هم — که برای مدتی محدود منعقد می‌شود و شیعیان امامیه جایز می‌شمارند — قبول ندارند.

اما در مسائل شریعت و اصل لایتغیر دینی یکی از ویژگیهای زیدیه این است که الهیات معتزله را به‌طور در بست می‌پذیرند. زیدیه اصل رد تشبیه و رد تقدیر و قبول آزادی اراده را هم از معتزله اخذ و قبول کردند.

با اینکه زیدیه اختلافات جدی با سنیان نداشتند و روش مدارای نسبی را با ایشان پیش گرفته بودند، معه‌ذا در مبارزه به‌خاطر کمال مطلوب خویش — یعنی ایجاد حکومتی روحانی که امامی علوی و انتخابی در رأس آن باشد — فعالانه مبارزه می‌کردند. شایان توجه است که زیدیه به‌رغم آن که از لحاظ اصول شریعت میانه‌روترین شیعیان بوده‌اند، معه‌ذا در قرنهای دوم و سوم هجری فعال‌ترین مبارزان طریق انتشار افکار شیعه به‌شمار می‌آمدند. و برعکس شیعه امامیه که بیش از زیدیه از اهل سنت و جماعت دور شده از اینان تنفر داشتند و سه خلیفه اول را لعن می‌کردند و غاصبشان می‌شمردند، در طی قرنهای دوم و سوم غالباً از فعالیت احتراز می‌نمودند و خلفای سنی نسبت به امامان ایشان — مانند علی زین‌العابدین (ع) و محمد باقر (ع) و جعفر —

الصادق (ع) - هرگز تضييقات جدی اعمال نکردند، زیرا که مشارالیه در نهضت‌های سیاسی زمان خویش شرکت نمی‌جستند و از لحاظ سیاسی [۲۱۷] غیر فعال بودند. فعالیت سیاسی شیعه امامیه مربوط به زمان‌های متأخرتری است.

فعلاً ذکر علت فعالیت سیاسی زیدیه و عدم فعالیت شیعه امامیه در قرن‌های دوم و سوم هجری دشوار است. فقط حدس می‌توان زد که علت در ترکیب اجتماعی این دو فرقه در آن عهد بوده است. از آنجایی که زیدیه در رأس بسیاری از نهضت‌های خلق قرار گرفته بودند گمان می‌رود که در آن زمان عقاید ایشان گونه‌ای «بددینی» خلق شمرده می‌شده - بددینی که از لحاظ معتقدات، محافظه کار^۱ ولی سیاستاً فعال بوده است. همین گونه تلفیق معتقدات محافظه کارانه (کوشش در دست نزدن به عقاید و احکام صدر اسلام و ترس از هر گونه «بدعت» و نوآوری در مسائل دینی) و فعالیت سیاسی و رادیکالیزم و اصل پرستی اجتماعی را در نزد خوارج نیز مشاهده کردیم^۲. شاید همانندی ترکیب اجتماعی این دو فرقه (خوارج و زیدیه) موجب ایمان مشترک ایشان به این اصل که مرتکبین گناهان کبیره دیگر مسلمان نیستند و به عذاب ابدی دوزخ محکوم می‌باشند شده باشد. هر دو فرقه از این مقدمه چنین نتیجه گرفتند که وظیفه دینی ایشان، «جهاد» با فرمانروایانی است که به اصول صدر اسلام درباره حکومت روحانی خیانت ورزیده‌اند - اینان خلفای اموی و پس از ایشان خلفای عباسی بودند که زیدیه ایشان را غیر قانونی دانسته و بارها علم طغیان و عصیان علیه آنان برافراشتند.

از آن جمله بود قیام ناکام زیدیه [۲۱۸] که علویان حسنی (فرزندان امام حسن «ع»)، محمد النفس الزکیه - (۱۴۵هـ)، و حسین بن علی بن حسن در حجاز برپا کردند. شرکت کنندگان در این قیام شکست خوردند و تقریباً همه ایشان در وادی فخر نزدیک مکه در روز هشتم ذوالحجه ۱۶۹هـ به دست لشکریان عباسیان هلاک شدند. شیعیان بعدها این روز را مانند واقعه کربلا یوم لعز و اعلام کردند. در یمن زیدیه موفق شدند و چندین بار دودمان‌هایی از علویان را در آنجا به امامت مستقر ساختند و سرزمین یمن تا روزگار ما هم کشوری است که مذهب زیدیه در آنجا حکم فرماست. در سال ۱۹۹هـ. زیدیه در عراق علیه مأمون خلیفه عباسی قیام کردند. ابوالسرایا رهبر قیام، محمد بن طباطبای علوی (از شاخه حسنی) را که مدعی مقام خلافت بود نامزد امامت کرد. این قیام سرکوب شد و ابوالسرایا اعدام گشت.

مهمترین قیام تاریخی زیدیه، که جنبه نهضت روستایی داشته، شورش بود که در نیمه دوم قرن سوم هجری و ربع اول قرن چهارم هجری در نواحی کرانه خزر در ایران وقوع یافت. نیمه

۱- توضیحی که معتزله برای بعضی از اصول شریعت اسلامی می‌داده‌اند توسط سران زیدیه مأخوذ گردیده بوده، ولی افراد عادی فرقه چندان توجهی بدان نداشتند. ۲- درباره خوارج به فصل اول رجوع شود.

دوم قرن دوم تا نیمه اول قرن چهارم هجری شورشهای روستایی شدید و پیردامنه‌ای در نواحی مختلف ایران وقوع یافت. یکی از این عصیانها قیام «محمرة» (عربی است به معنی «سرخ‌علمان» یا «سرخ‌پوشان») در تحت رهبری بابک (بابک) در آذربایجان و غرب ایران بوده (۲۰۱ تا ۲۲۳هـ) که ارکان خلافت را از بیخ و بن متزلزل کرد. تقریباً تا دهه چهارم قرن نهم میلادی بیشتر قیامهای روستایی یادشده در زیر لافاه معقنات غیراسلامی - معقنات فرقه خرم‌دینان که از زرتشتیگری انشعاب کرده بودند - وقوع می‌یافت. خرم‌دینان مانند اسلاف عقیدتی خویش یعنی مزدکیان (قرن پنجم و ششم میلادی) به خاطر استقرار مساوات اجتماعی و لغو مالکیت خصوصی بر زمین و انتقال اراضی به جماعت‌های آزاد روستایی می‌کوشیدند. ولی از اواسط قرن سوم هجری رهبری عقیدتی نهضت‌های خلق در ایران به دست شیعیان افتاد و نخست زیدیه و زان پس قرمطیان و اسماعیلیان و پس از ایشان شیعه امامیه و «غلات» شیعه هدایت نهضتها را به عهده گرفتند. حتی آکادمیسین و . و . بارتولد نیز اشاره کرده که در قرون وسطی و مدتها پیش از ظهور صفویه، مذهب شیعه در ایران بیشتر در محیط روستا رواج داشته و پرچم عقیدتی نهضت‌های خلق بوده^۱. وجود این پدیده بیشتر بدان مربوط بوده که در قلمرو خلافت و دولتهایی که بر ویرانه‌های آن پدید آمدند مذاهب سنت و جماعت تفوق داشته و تشیع همچون «بددینی» تلقی می‌شده، و گاه‌گاه مورد تعقیب و اذناء قرار می‌گرفته.

نواحی کرانه خزری ایران - یعنی گیلان و ناحیه کوهستانی دیلم که در جنوب آن است و طبرستان (مازندران کنونی) و گرگان (مغرب آن جرجان است) که به وسیله کوه‌های مرتفع البرز و جنگلهای انبوه غیر قابل عبور، از خاک اصلی ایران جدا شده بودند - از لحاظ اقتصادی رابطه ضعیفی با دیگر نقاط آن کشور داشتند. و ضمناً گیلان و دیلمستان هرگز به زیر فرمان عربان در نیامدند و مردم آن سامان لااقل تا اواسط قرن سوم هجری بت پرست باقی مانده بودند. نظامات دوران متقدم فتودالیزم در گیلان و دیلمستان بسا پرده‌ای از ظواهر عادات و رسوم عهد پدر شاهی مستور شده بوده و جماعت‌های روستایی و خودمختاری در آنجا بسیار استوار بوده. کوهستانیان دیلمی که در زادگاه خویش زندگی سخت و فقیرانه ای داشتند دسته دسته وطن خود را ترك گفته، به سمت لشکری، مزدور خلفای عباسی و امرای محلی ایرانی می‌شدند. در دربار امیران نگهبانان سوار از غلامان جوان و زرخیز ترك و نگهبانان پیاده از مزدوران جوان دیلمی و گیلانی بوده‌اند. از میان صفوف مزدوران دیلمی سرداران برجسته (مانند مرداویج بن

۱- رجوع شود به: و . و . بارتولد. «در تاریخ نهضت‌های روستایی در ایران» ص ۵۵ و ۵۶، نیز از او: «ایران بازدهد تاریخ» ص ۳۳.

زیار) و مؤسسان دودمانهای فتودالی برخاستند.^۱ علویان شیعه که مورد تعقیب عباسیان واقع شده بودند به کوهها و جنگلهای دیلم و گیلان گریخته پناه بردند. و اسلام به صورت مذهب شیعه توسط ایشان در آن سامان رواج یافت.

در طبرستان محمد بن اوس حاکم منصوب از طرف محمد، امیر طاهری، روستاییان را سخت در زیر فشار گذاشت و مالیات و خراج را سه برابر از ایشان وصول کرد. گذشته از این، حکومت طاهریان اراضی موات و جنگل و مراتع را که پیشتر به جماعت‌های روستایی تعلق داشته ملک دولت اعلام کرد.^۲ این عمل سبب قیام روستایی در مرز طبرستان و دیلم شد. شورشیان از حسن بن زید حسنی العلوی، امام زیدیه، که در دیلم پنهان شده بود دعوت کردند که در رأس قیام قرار گیرد (۲۵۰ هـ). در نتیجه این قیام، دولتی از علویان شیعه (زیدیه) که قدرت آن به گیلان و دیلم و طبرستان بسط یافته بوده به وجود آمد. حسن بن زید (از ۲۵۰ تا ۲۷۱ هـ حکومت کرد) مردی بسود دارای تحصیلات وسیع و عالم به علم فقه و شعر و واجد نیروی فوق العاده. وی و برادر و جانشینش محمد بن زید، دائماً ناگزیر بودند در مقابل تهاجمات سپاه‌های طاهریان و صفاریان و سامانیان از خود دفاع کنند. امامان علوی، گاه در تحت فشار دشمنان، بالاچار طبرستان را ترک گفته به غارها و بیغول‌های کوهستانی دیلم پناه می بردند و چون خطر رفع می شد باز می گشتند. بنا به گفته طبری، یعقوب صفاری کوشش‌های بی ثمری به عمل آورد تا دولت علویان را در کرانه‌های خزری به زیر فرمان خویش در آورد ولی با وجود دادن ۴۰ هزار تلفات توفیقی حاصل نکرد. سرانجام در سال ۲۸۷ هـ. اسماعیل سامانی توانست سپاه علویان را شکست دهد (محمد بن زید در پیکار کشته شد) و سلطه دولت فتودالی سامانیان را در کرانه دریای خزر مستقر سازد.

پس از گذشت سیزده سال (سال ۳۰۱ هـ) و بعد از هجوم روسیان از راه دریا، به نواحی خزری - هجومی که ارکان حکومت سامانیان را در آن نواحی متزلزل ساخت - قیام عمومی روستایی تازه‌ای وقوع یافت. و امام علوی، حسن بن علی، ملقب به اطروش (عربی به معنی «گر») که قبلاً در دیلم پنهان شده و پیرمردی بسیار جدی و مقبول‌العامه بوده در رأس قیام کنندگان قرار گرفت. وی به یاری قشرهای پایین مردم طبرستان و گیلان و دیلم به استقرار مجدد دولت علویان در کرانه‌های دریای خزر توفیق یافت. احیای دولت علویان این بار تنها با طرد لشکریان سامانی همراه نبوده، بلکه فتودال‌های محلی یا دهقانان نیز از آن سامان رانده شدند. ابوریحان بیرونی تأسف می خورد که حسن اطروش دهقانان (زمینداران بزرگ) محلی را - که گویا فریدون پادشاه

۱- مسافریان (سالاریان) در دیلم و آذربایجان و آل زیار در گرگان و آل بویه در مغرب ایران و عراق عرب (هر سه در قرن چهارم هجری).
۲- طبری، سری ۳، ص ۱۵۲۴-۱۵۲۵.

باستانی و افسانه‌ای بر سر توده‌های مردم گمارده بوده - رانده و اکنون به جای ایشان شورشیان گوناگون زمین‌دار شده جانشین بزرگان و اعیان شده‌اند. جزئیات انقلاب ارضی که در آن نواحی صورت گرفته بود در منابع و متون دیده نمی‌شود. طبری خبر می‌دهد که حسن الاطروش با مردم به عدالت و با حسن نیت رفتار می‌کرده و هرگز مردم ندیده بودند که شخصی تا این حد پایبند عدالت و حسن اداره و انصاف باشد. چیزی نگذشت که حسن الاطروش درگذشت و در سال ۳۱۶ ه. دولت علویان بر اثر ضربات لشکریان دودمان زیارسقوط یافت و نظامات پیشین فتوالتی احیاء شد.

اکنون به شیعه امامیه می‌پردازیم. شیعه امامیه پس از مرگ امام پنجم محمدالباقی، فرزند وی جعفر بن محمد ملقب به صادق را به امامت ششم قبول کردند (متولد در حدود سال ۸۱ ه. و متوفی به سال ۱۴۸ ه.) وی نیز مانند پدر و جد خویش هیچ گونه شرکتی در فعالیت سیاسی و نهضت‌های ضد دولت وقت نداشته. وی زندگی خویش را به صلح و آرامش [۲۱۹] گذراند و در مدینه درگذشت. در عوض، طبق روایات شیعه، امام جعفر صادق قانون‌دانی دقیق و عالم متبحری در الهیات بوده. شیعه امامیه وی را پایه‌گذار الهیات خویش می‌دانند و فقه شیعه را مذهب امام جعفر صادق یا مذهب جعفریه می‌خوانند. بعدها در میان شیعیان تألیفاتی رواج یافت که گویا به وسیله امام جعفر صادق نوشته شده بسوده ولی این نسبت مشکوک است [۲۲۰]. فقیهان سنی نیز دانش او را در قوانین اسلامی و الهیات قبول داشتند و محترمش می‌شمردند^۱. می‌گفتند که وی صاحب اطلاعات وسیعی در زمینه نجوم و کیمیا و علوم غیبیه است و در زهد و تقدس بی‌نظیر و فوق‌العاده است و معجزات فراوان به او نسبت می‌دادند. ابن‌واضح یعقوبی در «تاریخ» خویش گفتارها و کلمات قصار فراوان را - که گویا از آن امام جعفر صادق است - نقل می‌کند^۲. به‌ویژه تدوین و تنظیم اصول شیعه امامیه در ماهیت امامت و «نور محمدی» به‌وی نسبت داده شده. «نور محمدی» عبارت است از تجلی نور خدایی که حتی پیش از آدم آفریده شده بوده و پیامبران و محمد (ص) و اهل بیت او را روشن می‌کند^۳. تأثیر مکتب معتزله و به‌ویژه رد تشیه و اینکه نباید برای آفریدگار صفات آدمی قائل شد، در الهیات امام جعفر صادق دیده می‌شود. [۲۲۱]

معینا امام جعفر صادق اصول معتزله را به شدت وحدتی که زیدیه پذیرفته بودند قبول نکرد [۲۲۲]. بنا به روایات موجوده وی در موضوع آزادی اراده نظری بینابین داشته و در عین

۱- فقیهان سنی علت دیگری هم برای احترام به امام جعفر صادق داشتند، زیرا مادر وی از دودمان خلیفه ابوبکر ملقب به «صدیق» بوده است. [۲۲۳] ۲- یعقوبی «تاریخ» بخش ۲، ص ۴۵۸ و بعد. ۳- این اصول را مسعودی شرح داده («مروج» مجلد اول، ص ۵۵)

حال «جبر» یا تقدیر بلا شرط، و «تفویض» یا آزادی انتخاب آدمیان را در مورد افعال ایشان (تفویض کلمه‌ای است عربی به معنی «دادن حق (انتخاب)» (واگذارند)) رد می‌کرد.

شیعیان امامیه در زمان حیات امام جعفر صادق از لحاظ معتقدات متحد و یکپارچه نبودند. هنوز غلات افراطی شیعه از میان ایشان منشعب نگشته بودند. یکی از نزدیکان متعصب و جدی امام به نام ابوالخطاب در پرستش شخصیت امام به جایی رسید که شایع کرد امام تجسم آفریدگار است. امام جعفر صادق نمی‌توانست چنین تحریفی را در دین اسلام اجازه دهد و ابوالخطاب را از خویش دور کرد... ابوالخطاب فرقه و بزه «غلات» شیعه را که «خطایه» نام داشتند تأسیس کرد.^۱

در زمان حیات امام جعفر صادق، انشعاب دیگری در جماعت پیروان وی وقوع یافت که عواقب آن از لحاظ تاریخ شیعه بسیار وخیم‌تر بوده است. امام جعفر صادق از میان پسران هفتگانه خویش فرزند چهارم خود موسی‌الکاظم را شایسته امامت دانسته به‌جانشینی برگزید. ولی در میان جماعت امامیه عده‌ای به‌مواداری پسران ارشد وی یعنی اسماعیل و عبدالله و محمد که در صدد دفاع از حق امامت خویش برآمده بودند - برخاستند. از این گروه‌های انشعابی فقط دسته هواخواهان اسماعیل قوی و جان سخت بوده‌اند و به نام اسماعیلیه خوانده شدند. گرچه اسماعیل پیش از پدر بدرود جهان گفت (۵۱۴۵هـ) و بالتجیه نمی‌توانست در زمان حیات پدر امامت داشته باشد، معین اسماعیلیان پس از مرگ امام جعفر صادق، محمد فرزند اسماعیل را امام هفتم خوانده و شناختند. و همان نام اسماعیلیه بر ایشان باقی ماند. به‌مرور زمان معلوم شد که اختلاف میان اسماعیلیه و شیعه امامیه بیشتر و عمیق‌تر از دعوای بر سر مدعیان امامت است. اسماعیلیان نیرومندترین رقیبان شیعیان امامیه بودند و در تاریخ سیاسی و فرهنگی سرزمینهای اسلامی، به‌ویژه تاریخ ایران، در فاصله پایان قرن سوم تا اواسط قرن هفتم هجری مقام نمایی را احراز کردند.^۲

در بحبوحه این بحثها و مناقشات امام جعفر صادق در مدینه درگذشت و در قبرستان بقیع در کنار پدر و جد خویش به خاک سپرده شد. بنا به روایات شیعه، منصور خلیفه عباسی (از ۱۳۷ تا ۱۴۹هـ حکومت کرد) که از مقبولیت و وجهه امام جعفر صادق در میان مردم بیمناک بود میوه‌ای به‌زهر آلوده برایش فرستاد و بدین وسیله امام را شهید کرد...

شیعیان امامیه که به امام جعفر صادق وفادار مانده بودند، موسی‌الکاظم را به امامت هفتم

۱- در باره این فرقه رجوع شود به فصل یازدهم این کتاب.
۲- در باره اسماعیلیه نیز به فصل یازدهم این کتاب رجوع شود.

شناختند^۱. اخبار موثق تاریخی درباره زندگی وی که به دست ما رسیده اندك است.... روایت است که وی مردی گشاده دست و شکپا بوده و از آنکه به فرمان خلفای عباسی محبوس و یا هلاک شود بیم داشته [۲۲۴]، معیناً چندین سال پس از مرگ پدر، (از ۱۴۸ تا ۱۷۸ هـ) ظاهراً بالنسبه با آرامش خیال [۲۲۵] در مدینه می زیسته و به هیچ وجه فقیر نبوده، او دارای ۱۸ پسر و ۲۳ دختر بوده. (ضمناً امام موسی الكاظم زن عقدی نداشته و هم‌آین فرزندان از کنیزان بوده اند). به گفته ابن خلکان امام موسی الكاظم برای هر کس که غیبت و بدگویی از اومی کرده کیسه ای حاوی يك هزار دینار می فرستاده [۲۲۶].

بنا به گفته بعضیها در عهد خلیفه مهدی (۱۵۹ تا ۱۶۹ هـ) یا جانشین وی هادی (۱۶۹ تا ۱۷۰ هـ) امام موسی بن جعفر مورد سوءظن قرار گرفت که با شرکت کنندگان یکی از قیامها (خوارج) - که برخی از علویان نیز در آن مداخله داشتند - روابطی داشته و بدین سبب زندانی شد. ولی اگر موسی بن جعفر محبوس شده بوده، بهر تقدیر خطری جدی متوجه وی نبوده و به زودی آزادگشته. بعدها مجدداً مورد سوءظن سیاسی واقع شد و به فرمان خلیفه هرون الرشید در مدینه بازداشت گردید و به بغداد منتقل شد^۲ و در آنجا به زندانش افکندند. اخبار منابع و متون در باره اوضاع و احوالی که منجر به حبس و مرگ وی گشته بسیار گوناگون است و فقط همه در يك نکته متفقند که امام موسی الكاظم در زندان بغداد به سال ۱۸۳ هـ. وفات کرد. مقامات دولت اعلام داشتند که بهرگ طبیعی مرده، ولی شیعه امامیه او را شهید می دانند.

شیعیان امامیه فرزند وی علی بن موسی را که بعدها به لقب «رضا» ملقب شد امام هشتم^۳ می دانند. وی نخست در مدینه زندگی می کرده. خلیفه مأمون گرچه برادر خویش و رقیب تخت خلافت یعنی امین را در مبارزه مغلوب کرده بود (۱۹۸ هـ) معیناً وضع خویش را بسیار نا- استوار می دید و حتی جرئت نمی کرد در بغداد ظاهر شود، زیرا در آنجا دوستش نمی داشتند و در خراسان (در مرو) باقی مانده بود و باز مین داران فتوادل ایرانی پادشاهان نزدیک شده بود. مأمون به اندرز وزیر ایرانی خویش، فضل بن سهل، و برادر وی، حسن بن سهل، با شیعیان میان نهر و نزدیکی جست تا ایشان را در حکومت انباز کند و به یاری آنان از نارضایی عامه مردم قلمرو خلافت بکاهد. مأمون در سال ۲۰۱ هـ. بدین منظور امر کرد تا امام شیعیان علی بن موسی را از مدینه به خراسان بیاورند. چون او را به خراسان منتقل کردند مأمون لقب مذکور یعنی «رضا» را به وی داد [۲۲۷]، و «ولیعهد» خویشش اعلام نمود (در ۲ رمضان سال ۲۰۱ هـ) و بدین منظور مجلسی مجلل از

۱- روایت است که مادر او کنیزی بربر بوده به نام حمیده (به روایت دیگر اندلسی بوده یعنی اسپانیایی).

۲- طبق بعضی مدارك (متأخر) در سال ۱۷۸ هـ. ۳- مادر او ایرانی بوده و حمیده مادر پدرش آن زن ایرانی را برای همسری (سریره) پدرش برگزیده بوده. علی بن موسی الرضا در سال ۱۴۸ یا ۱۵۳ هـ. به دنیا چشم گشود.

اختلاف عباس (عم پیامبر) و اختلاف علی بن ابیطالب و یزرگان و اعیان دولت - که جمعا گویا ۳۳ هزار نفر بودند - در مرو فراهم آورد. مأمون به خاطر جلب رضای شیعیان فرمود تارنگ سیاه علم و لباس عباسیان را به رنگ سبز که رنگ محبوب شیعه بوده مبدل کنند و نام علی بن موسی الرضا را بعد از نام خویش بر سکهها ضرب نمایند: «الرضا امام المسلمین». خلیفه، دختر خویش حبیبیه را به امام رضا (ع) به زنی داد. مؤلفان متأخر شیعه [۲۲۸] خبر می دهند که در مقرر خلیفه در مرو مجالس گفت و شنود و مباحثه و مجادله در مسائل دینی با شرکت شخص مأمون و امام علی بن موسی الرضا و علمای سنی و شیعه و مسیحی و یهود و حتی زرتشتی تشکیل می شده است. شاید اسقف مسیحی مشهور حران ثودور ابوقرة (نسطوری) که از شرکت خویش در «مجادله» دینی در دربار خلیفه مأمون یاد می کند، یکی از همین مجالس مباحثه را - که با حضور علی بن موسی الرضا تشکیل می شده - در نظر داشته است.

ولی اتحاد خلیفه عباسی با شیعیان میانرو دیری نپایید و خلیفه نتایجی را که از آن انتظار داشت به دست نیاورد. توده مردم ایران از این تغییر مشی چیزی عایدشان نشد و در بغداد علیه خلیفه قیامی صورت گرفت^۱ و دهقانان ایرانی (منظور زمین داران است) که در آن زمان بیشتر سنی مذهب بودند از روش خلیفه که له شیعه بوده ناراضی بودند. ظاهراً در آن عهد در میان توده مردم ایران، شیعه امامیه چندان مؤثر نبودند که اتحاد با ایشان کمک قابل توجهی را برای خلیفه تأمین کند.

مأمون بر اثر عدم موفقیت سیاست خویش تصمیم گرفت با شیعیان قطع رابطه نماید. وزیر او فضل بن سهل که به شیعیان تمایل داشت در گرمابه سرخس کشته شد و گمان رفت که این قتل به فرمان پنهانی مأمون وقوع یافته (ولی مأمون این اتهام را رد کرد). و امام علی بن موسی الرضا در روستای نوقان از توابع طوس خراسان پس از خوردن انار مسموم (به طوری که می گفتند)^۲ (یا به روایت دیگر خوشه انگوری مسموم) و پس از سه روز رنج درگذشت (در اواخر صفر ۲۰۳ هـ). این بار ظاهراً شایعاتی که زهر دادن به امام را کار خلیفه مأمون می دانسته بی پایه نبوده است. مأمون جداً این سوءظن را رد کرده در عزای امام رضا گریست و مراسم پر عظمتی برای تدفین وی به پا داشت و خود بشخصه وظیفه امام را انجام داده بر جنازه وی نماز گزارد^۳. ولی اینکه مأمون پس از این عمل به بغداد بازگشت و از شیعیان برید و باری دیگر رنگ سیاه را، به جای رنگ سبز شیعه، رنگ دولتی خلافت اعلام کرد، به عقیده عموم، درستی

۱- این قیام تحت شعار احیای مذهب سنت و جماعت وقوع یافت. ابراهیم بن مهدی عم مأمون به خلافت نامیده شد (۲۰۲ هـ). این قیام خاموش و سرکوب گشت.

۲- یعقوبی «تاریخ»، بخش ۲، ص ۵۵۰. ۳- یعنی در نماز جلواستاد..

شایعات مزبور را تأیید می‌کند. از آنجایی که مرگ امام علی بن موسی الرضا به عقیده شیعیان، بر اثر قطع رابطه مأمون با شیعه وقوع یافت، ایشان وی را شهید راه دین می‌شمارند. وی در سناباد نزدیک طوس در باغی که مقبره خلیفه هرون الرشید (متوفی به سال ۱۹۴ هـ) قرار داشته مدفون گشت.

مرقد امام هشتم شیعیان زیارتگاه شیعه امامیه و یکی از اماکن مقدسه بزرگ ایشان است.^۱ در آن مکان قریه‌ای پدید آمده که بعدها به صورت شهری بزرگ درآمد که به نام مشهد علی الرضا یا، به اختصار، «مشهد» مشهور گشت.^۲ شهر مشهد بر اثر بسیاری زائران ثروتمند شد و به تدریج جای شهر قدیم طوس را که به دست مغولان ویران گشت - و بعدها هیچ گاه چنانکه باید احیاء نشد - گرفت. بنای مرقد امام علی بن موسی الرضا و مسجد مجلل مجاور آن که در قرن چهارم هجری به توسط امیر فایق ساخته شده بوده به امر سبکتکین مؤسس سلسله غزنویان (از ۳۷۶ تا ۳۸۸ هـ. حکومت کرد) - که دشمن شیعیان بود - خراب شد. و سلطان محمود غزنوی فرزند وی آن بنا را احیا کرد (در سال ۴۰۰ هـ). سلطان محمود با اینکه سنی بود امام علی بن موسی الرضا را بزرگ می‌داشت. در اواسط قرن پنجم هجری بنای مرقد باری دیگر به دست فاتحان ترك ویران گشت. در نیمه اول قرن ششم هجری بنای مرقد از محل اعانات خصوصی احیا شد و باری دیگر در سال ۶۱۷ هـ. به دست مغولان ویران گشت و مجدداً الجایتو خان، ایلخان مغولی ایران (محمد خدا بنده) که مذهب شیعه را پذیرفته نبود آن را بنا کرد (الجایتو از ۷۰۴ تا ۷۱۶ هـ. حکومت کرد). ملکه گورشاد زوجه سلطان شاهرخ تیموری فرمود تا به خرج وی مسجد جامع بزرگی در جوار مرقد امام رضا بنا کنند. این مسجد در سال ۸۲۱ هـ. به دست معمار نامی ایرانی قوام الدین شیرازی ساخته شده و با کاشیهای رنگارنگ مرقع مزین شده است. مسجد جامع گورشاد یکی از زیباترین آثار معماری ایرانی است و در عهد صفویان گنبد اصلی مسجد با ورقهای طلا پوشیده شد.^۳

امام نهم شیعیان امامیه محمد بن علی الرضا ملقب به جواد (ع) (به معنی گشاده دست و بخشش کننده) و تقی (پارسا) بوده است. وی پسر ام حبیبه دختر خلیفه مأمون و زن عقدی امام رضا (ع)

۱- بنا به گفته ابن بطوطه جهانگرد که در دهه چهارم قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) این مکان را دیده، زائران شیعه پس از زیارت قبر امام رضا به طرف کور هرون الرشید سگه می‌انداختند. قبر علی بن موسی الرضا را سنیان نیز همچون مرقد رجلی مقدس و فردی از دودمان علوی محترم می‌دارند. ۲- کلمه «مشهد» محل گواهی و محل شهادت (به خاطر ایمان) معنی می‌دهد و «شهید» که جمع آن «شهدا» است نیز از ریشه «شهد» است. ۳- برای جزئیات مربوط به مرقد امام رضا در مشهد رجوع شود به: D. M. Donaldson, «The Shi'ite Religion» ص ۱۷۰-۱۸۷. همانجا به منابع و مأخذ نیز اشاره شده است.

نبوده، بلکه از بطن کنیزی که اهلیتش معلوم نیست به دنیا آمده بسوده^۱، امام نهم هنگام مرگ پدر در مدینه بوده و هفت یا نه سال داشته. مأمون خلیفه که می خواست او را تحت نظر داشته باشد ظاهراً در تحت حمایت خویشش قرار داد و یکی از دختران خود به نام زینب^۲ را به جلاله نکاح او در آورد. این ازدواج نامسعود بود. امام محمد بن علی الرضا نخست در مدینه و زان پس در بغداد زندگی می کرد و به مطالعه الهیات و فقه اسلامی سرگرم بود. وی در عهد مأمون زندگی آرامی داشت، گرچه زوجه اش چندبار از او شکایت پیش خلیفه برد. ولی وضع امام محمد تقی در عهد معتصم خلیفه برادر و جانشین مأمون به بدی گرایید. در روایات شیعه آمده که وی به وسیله دستمال زوجة خویش زینب و به تحریک معتصم خلیفه و یا — به روایت دیگر — به توسط خود معتصم که شربتی به زهر آلوده برایش فرستاده بود، مسموم شد. امام محمد تقی در سال ۲۲۰هـ. در بغداد بدرود زندگی گفت.

امام دهم شیعیان امامیه علی بن محمد ملقب به «نقی» (عربی = پاک) بوده. مادرش کنیز بوده^۳. علی بن محمد نقی (ع) به هنگام مرگ پدرش یا هشت سال داشته و به اتفاق مادرش در مدینه می زیسته. در عهد دو خلیفه معتصم و واثق مورد تعقیب و ایذا قرار نگرفت. ولی در عهد متوکل خلیفه که سنی معتصب بوده تعقیب و ایذاء معتزل و شیعه آغاز شد و زیارت مراقد علی بن ابیطالب و حسین بن علی ممنوع گشت و آرامگاه حسین در کربلا ویران شد و علی بن محمد نقی نیز به رغم عدم فعالیت سیاسی خویش [۲۲۹] از زجر و تعقیب به دور نماند.

بنا به گفته مسعودی^۴ جاسوسان به خلیفه گزارش دادند که امام علی النقی در خانه اساحه و کتب ضاله پنهان کرده و می خواهد حکومت را به دست گیرد. رئیس نگهبانان ترك به امر خلیفه به مدینه گسیل گشت و شبانه وارد خانه امام شد و تفتیش به عمل آورد. و با اینکه به هنگام تفتیش چیز شایسته سرزنشی نیافتند، امام را نخست به بغداد و پس از آن به سامرا که مقر خلیفه بوده بردند. روایات شیعه معجزات گوناگونی به این امام نسبت می دهند که گویا در ایام زندان از او سر زده. وی حتی پس از قتل متوکل که به دست نگهبانان ترك خلیفه انجام گرفت، (۲۴۷هـ)، نیز از زندان آزاد نشد و در سال ۲۵۴هـ به سن چهل سالگی در حبس وفات یافت و گویا بیست سال زندانی بوده.

امام یازدهم شیعیان امامیه حسن بن علی ملقب به عسکری بوده (ماخوذ از نام شهر سامرا

۱- روایات بعدی وی را گاه نوبیه و گاه یونانیه و گاه قبطیه می خوانند. فقط در يك نکته متفق القولند که [در آغاز] مسیحیه بوده. ۲- در تاریخ گزیده حمد الله مستوفی قزوینی آمده که مأمون دختر خود زینب را به امام رضا (ع) داد. ۳- بنا به روایات شیعه وی را «مروارید مغرب» می خوانند. وی زن امیری بود از کشورهای غربی (ازادپای غربی) و او را سوسن نیز می نامیدند. شاید این کلمه مأخوذ از نام مسیحی وی (سوسانا) باشد. ۴- مسعودی، «مروج» مجلد ۲، ص ۳۷۹ و بعد.

که امام بیشتر ایام زندگی را در آنجا گذرانده بوده. سامراء را غالباً «العسکر» - عربی، به معنی لشکریان و به مفهوم اردوگاه لشکر - می‌نامیدند، زیرا لشکر خلیفه در آنجا مستقر بودند (ونسبت «عسکری» امام از آنجاست). وی در سال ۲۳۲ یا ۲۳۳ ه. چندسال پیش از بازداشت پدرش به دنیا آمد. مادرش کنیزی بوده. چون علی النقی (ع) در زندان سامرا محبوس شد به اهل بیت او اجازه دادند که در خانهٔ ملکی خویش در همان شهر زندگی کنند. حسن العسکری پس از مرگ پدر در عهد خلیفه المعتز (بنا بر این در فاصلهٔ سالهای ۲۵۵ و ۲۵۶ ه.) در زندان بغداد محبوس شد. وی در زمان خلفای بعدی نیز در زندان به سر می‌برده و بنا به روایات شیعه، معتمد خلیفه (از ۲۵۷ تا ۲۷۹ ه. حکومت کرد) بیش از دیگران به ایذا و رنج دادن امام دست زد. ولی بعدها همین خلیفه وی را آزاد کرد و اجازه داد تا در شهر سامرا در خانهٔ پدری خویش زندگی کند. اما خلیفه او را از مستمری که علی‌الرسم به‌اخلاف پیامبر (سادات علوی) از محل خمس - یعنی يك پنجم غنایم پرداخت می‌شد - محروم کرد. امام حسن العسکری زن عقدی نداشت، ولی روایت است که یکی از کنیزان او به نام نرجس^۱ پسر و دختری برای او آورد. سر نوشت تنها فرزند امام حسن عسکری این بود که آخرین امام شیعه باشد. در روایات شیعه معجزات فراوان و زندگی مشحون از تقوی و پارسایی به امام حسن عسکری (ع) نسبت داده شده است. ظاهراً مقام قدسی او همانند امامان دیگر پیشین، یعنی اسلاف وی، بوده است. وی در سال ۲۶۰ ه. در شهر سامرا وفات کرد و به‌هنگام مرگ بیش از ۲۷ سال نداشت. در روایات شیعه او هم در شمار «شهدای راه‌دین» شمرده شده است و می‌گویند که از طسرف معتمد، خلیفه عباسی، زهرش داده بودند.

اطلاعات و اخبار مربوط به زندگی آخرین و دوازدهمین امام شیعیان امامیه بسیار مبهم است. امام دوازدهم، همان محمد پسر امام حسن عسکری است که قبلاً یادش کردیم و روایت است که چهار یا پنج سال پیش از مرگ پدر (به روایات دیگر فقط دو سال پیش یا هشت ماه بعد از مرگ پدر) دیده به جهان گشود. بهر تقدیر به‌هنگام درگذشت پدرش، کودکی بیش نبوده. این کودک که مقام امامت داشته پس از رسیدن به سن ۶ سالگی (به روایات دیگر هفت یا نه سالگی) ناپدید شد. دربارهٔ اوضاع و احوال غیبت او داستانهای گوناگون وجود دارد که تاریخ اکثر آنها مدت‌ها بعد از وقوع غیبت است. به روایتی وی در سرداب خانهٔ خویش ناپدید شد^۲. ... به هر تقدیر، از آن پس، امامان «ظاهر» وجود نداشته‌اند. برخی از امامیه معتقد

۱- یعنی «گل لرکس» به روایت دیگری وی را «خمت» یعنی شیر خوش بوی می‌نامیدند. این کوه نامها، مانند سوسن و بنفشه و گلزار و غیره ماداً به کنیزان حرم داده می‌شده. ۲- سرداب زیرزمینی است که حوضچه‌ای نیز دارد. این کوه سردابها در خانه‌های مرفه ایران و عراق وجود داشته و به هنگام گرما بدان پناه می‌بردند.

بودند که خداوند مردمان را به خاطر گناهانشان از وجود امام محروم کرده. بعضی دیگر عقیده داشتند که دنیا بی امام نمی تواند وجود داشته باشد. و اگر امام «ظاهر» وجود نداشته باشد پس امام «مستور»ی هست که خداوند حفظش می کند و وی به طور نامرئی سرنوشته جماعت شیعه را اداره می نماید. و چون بازگشت، هم او مهدی است. ظاهراً استواری و ایمان به امام «مستور» یا مهدی و «رجعت» وی بدان سبب بوده که توده های مردم امیدوار بودند که با رجعت وی، دگرگونی اجتماعی به صورت دینی وقوع خواهد یافت...

شیعه معتقدند که امام مستور همان محمد بن حسن امام دوازدهم است که ناپدید شده و القاب گوناگونی از قبیل «حجت» و «منتظر» و «مهدی» و «صاحب الزمان» به وی می دهند. این عقاید مختلفه - چنانکه در این موارد علی القاعده پیش می آید - موجب انشعابهای گوناگون در میان شیعه امامیه می شده و در نتیجه فرق فرعی جدید به وجود می آمدند. بنابه گفته دب. ماکدونالد شمار این فرق فرعی امامیه یازده بوده، و فقط به تدریج سرانجام عقیده کسانی که دوازده امام را قبول داشته و امام محمد بن حسن العسکری را مهدی و امام مستور می دانستند، پیروز شد. سنتی درباره تسلسل دوازده امام استوار و قائم شد [۲۳۵]. به عقیده دب. ماکدونالد این سنت به طور قاطع فقط در قرن پنجم هجری [۲۳۱] مکون گشت و شیعیان امامیه را «اثنی عشریه» («دوازدهی» یعنی «خواهران دوازده امام») نیز نامیدند.

کاملترین سلسله امامان را در سنت شیعه امامیه اثنی عشریه می یابیم به شرح زیر:

۱ - علی بن ابیطالب المرتضی (یعنی «برگزیده»)، مقتول به سال ۴۱ هـ.

۲ - حسن بن علی وفات به سال ۴۹ هـ.

۳ - حسین بن علی الشهید، مقتول به سال ۶۱ هـ.

۴ - علی زین العابدین، وفات به سال ۹۵ یا ۹۶ هـ.

۵ - محمد الباقر، وفات به سال ۱۱۴ هـ.

۶ - جعفر الصادق، وفات به سال ۱۴۸ هـ.

۷ - موسی الکاظم، وفات به سال ۱۸۳ هـ در زندان.

۸ - علی بن موسی الرضا وفات به سال ۲۰۳ هـ.

۹ - محمد تقی (جواد) وفات به سال ۲۲۱ هـ.

۱۰ - علی نقی، وفات به سال ۲۵۸ هـ، در زندان.

۱۱ - حسن العسکری، وفات به سال ۲۶۰ هـ.

۱۲ - محمدالمهدی، در فاصله سالهای ۲۶۱ و ۲۶۵ هـ غایب شد.

از این دوازده تن علی بن ابیطالب (خلیفه چهارم و امام اول) و فرزند او حسین بن علی مقتول شدند. اما روایات شیعه [و برخی از روایات سنی نیز] در باره دیگر امامان می گوید که

ایشان از طرف خلفای اموی، یاعباسی مسموم شده‌اند ...

مراقد امامان به‌زودی زیارتگاه شد و نه‌تنها شیعیان بلکه سنیان که علی (ع) و حسین و دیگر علویان و اولیاء الله را بزرگ می‌داشتند به‌زیارت مقابر ایشان روی می‌آوردند. آرامگاه‌های امامان به اعتقاد شیعیان در نقاط زیر قرار دارند.

علی بن ابیطالب، در نجف (عراق عرب) .

حسن بن علی، علی زین العابدین، محمد الباقر و جعفر الصادق، در مدینه در قبرستان بقیع^۱.

حسین بن علی، در شهر کربلا (عراق عرب، نزدیک حله).

موسی الکاظم و محمد تقی، در کاظمین نزدیک بغداد.

علی بن موسی الرضا، چنانکه پیش گفتیم، در شهر مشهد (خراسان).

علی النقی و حسن العسکری در سامرا.

مراقد دیگر اخلاف امامان، یا به اصطلاح امامزادگان، نیز به موازات قبور و اماکن مقدسه بالا مورد زیارت شیعیان قرار می‌گیرد^۲. در میان آنها مرقد های فاطمه (ع) خواهر امام هشتم علی بن موسی الرضا در شهر قم، و عبدالعظیم خلف امام دوم حسن بن علی (ع) و از اصحاب امام محمد تقی و علی النقی، که فقیه و زاهد بود، در محل شاه عبدالعظیم نزدیک تهران. بر مراقد اینان و همچنین دیگر علویان بناهایی ساخته شده و در مجاورت آن مساجدی احداث گشته است.

پس از غیبت امام دوازدهم به مدت بیش از شصت سال (تا سال ۵۳۲۹ هـ) «جانشینانی» به عنوان «نائب خاص» در رأس جماعت شیعه امامیه قرار داشتند که نایب امام غایب بودند. نائب چهارم به نام علی بن محمد السامرائی (السمری) به هنگام مرگ (سال ۵۳۲۹ هـ) جانشینی برای خویش تعیین ننمود. بنا به روایات شیعه وی معتقد بود که چون سالیهای متمادی از تاریخ غیبت امام دوازدهم سپری شده و روزگار پر آشوبی آغاز گشته (قیامهای قمرطیان که مردم در آن شرکت داشتند موضوع یک تبدیل اجتماعی و استقرار «حکومت عدل را بر زمین» مطرح کرده بوده و آل بویه بغداد را مسخر ساخته بودند و خلافت اسماعیلیه فاطمی در آفریقا تأسیس شده بوده) بنابراین همه علامات «رجعت امام مستور» مهدی موجود است و تعیین جانشین موقتی، وکیل، معنی ندارد. از آن زمان جماعت شیعه امامیه رئیس مرئی و نافذ الکلمه و مقبول العلامه ای نداشت. شیعیان دوران حکمفرمایی نواب خاص را عصر «غیبت صغری» می خوانند و زمان بعد از سال ۵۳۲۹ هـ را «غیبت کبرای امام دوازدهم»^۳.

۱- این قبرستان سرانجام خراب شد و مراقد به دست فرقه متعصب دهایی که بزرگداشت اولیاء الله و ائمه را نفی می‌کردند ویران گشت. ایشان مکه و مدینه را در سال ۱۲۱۸/۱۹ هـ تصرف کردند. ۲- «امامزاده»

کلمه ای است مرکب و «عربی-فارسی» به معنی خلف و یا زاده امام. این کلمه در ایران به مفهوم مرقد و یا آرامگاه خلف امام نیز استعمال می‌شود. ۳- درباره شرح زندگی مشروحتر امامان و نواب رجوع شود به: D. M. Donaldson, "The Shi'ite Religion" ص ۲۵۷-۱

دودمان ایرانی (دیلمی) آل بویه (از ۳۲۴ تا ۴۴۷هـ) که در غرب ایران و عراق حکمروا بوده و بغداد را مسخر ساخت (۳۳۴هـ) خلفای عباسی را عملاً از قدرت سیاسی محروم نمود^۱ و فقط حکومت شیخ‌آسای روحانی را برای ایشان باقی گذاشت. مؤسسان دودمان بویه از شیعیان میان‌هرو (زیدیه) بودند. افراد بعدی آن‌خاندان با اینکه ظاهراً سنی بودند ولی در باطن به شیعیان حسن توجه داشتند و یا به‌ر تقدیر با شیعه میان‌هرو مدارا می‌کردند. و برای شیعیان امامیه و زیدیه غرب ایران دوران طولی آغاز شده که در آن تاحدی آزادانه و در محیطی آرام به تبلیغ عقاید خود پردازند و به‌تدوین و تنظیم شریعت و فقه خویش مشغول شوند.

عقیده غلطی وجود دارد که گویی یکی از تفاوت‌های اصلی سنیان با شیعیان این است که اینان (شیعیان) «سنت» را قبول ندارند. ای. گولدتسیهر می‌گوید که «این عقیده اشتباه محض است که بالکل ماهیت تشیع را تحریف می‌کند و محتملاً در اکثر موارد بر اثر اختلاف میان دو کلمه «سنة» و «شیعه» پدید آمده است. هیچ شیعه‌ای ممکن نیست تحمل کند که وی را مخالف اصل سنت بشمارند^۲. فقط سنت شیعه با سنت اهل سنت و جماعت مطابقت ندارد. شیعیان از خود احادیثی دارند که علی‌الرسم «اخبار» نامیده می‌شود. احادیث شیعه به‌اسناد دیگری متکی است و در آن به‌اخبار ائمه علوی استناد شده است. شیعیان بیشتر احادیثی را که اسناد آنها به صحابه‌ای که مخالفان آشکار علی (ع) بوده‌اند منتهی می‌شود، مثلاً آنچه از عایشه و طلحه و زبیر و غیره منقول است رد می‌کنند. مجموعه‌های احادیث شیعه نه تنها محتوی روایت سخنان و اعمال پیامبر محمد (ص) است، بلکه شامل کلمات و گفته‌های علی (ع) و امامان خلف او نیز هست.

با این وصف شمار احادیثی که مورد قبول سنیان و شیعیان هر دو است اندک نیست. گولدتسیهر چنین می‌گوید: «غالباً باید اذعان کنیم که تعداد کثیری احادیث مشترک بین هر دو گروه^۳ وجود دارد. و فرق میان آنها فقط این است که نام کسانی که اسناد به آنها مربوط می‌شود متفاوت است و اگر احادیث سنیان با گرایشهای شیعیان مساعد باشد و یا لاقلاً مخالف آنها نباشد علمای شیعه بدون اینکه تردیدی به‌خود راه دهند به مجموعه‌های احادیث مخالفان خویش اشاره و استناد می‌کنند^۴».

احادیث شیعه و مجموعه‌های احادیث ایشان متأخرتر از احادیث سنیان است. و احتمال ساختگی بودن در آنها بیشتر است [۲۳۲]. ای. گولدتسیهر عرب شناس مجارستانی این جنبه

۱- اسماً خلافت عباسی دوام داشته و آل بویه ولات خلفا بودند (با لقب «امیرالامرا») و خلفا ولایت ایشان را تصویب می‌کردند. ولی این امر صرفاً ظاهری و غیرواقعی بوده. عملاً خلفا تابع آل بویه بوده و در دست افراد آن خاندان به‌منزله هروسکهای خیمه شب‌بازی بوده‌اند. ۲- ای. گولدتسیهر، «دروس در باره اسلام» ص ۲۱۲-۲۱۳. ۳- یعنی سنیان و شیعیان. ۴- ای. گولدتسیهر، «دروس در باره اسلام» ص ۲۱۳.

اخبار شیعه را مفصلاً شرح داده است.^۱ تألیفات مؤلفان زیدیه (از امام قاسم بن ابراهیم الحسینی متوفی به سال ۲۴۶هـ و دنبال کنندگان کار او) در فقه و اصول در اثر لک. بروکلمان برشمرده شده.^۲ گرچه شیعیان امامیه معتقدند که امام جعفر صادق مؤسس فقه ایشان است و لسی نخستین مجموعه‌های احادیث و تألیفات فقهی امامیه که به دست ما رسیده از نیمه دوم قرن سوم آغاز می‌شود و اطلاعات مفصل درباره آنها در فهرست محمد بن الندیم (۳۸۵هـ) و دیگر منابع یافت می‌شود.^۳

یکی از گرد آورندگان حدیث امامیه که شهرتی بسیار دارد محمد بن الحسن القمی است. (متوفی به سال ۲۹۱هـ) که مجموعه‌ای از احادیث شیعه فراهم آورده است. یکی دیگر از فقیهان امامیه که نفاذ کلامش بیشتر است محمد بن یعقوب الکلینی^۴ بوده که به سال ۳۲۸هـ در بغداد درگذشت. کتاب مفصل «الکافی فی علم الدین» تألیف اوست و مجموعه‌ای است محتوی بیش از شانزده هزار حدیث (که به قول خود مصنف ۵۰۷۲ حدیث از آن میان «صحیح» و مورد وثوق و ۹۴۸۵ حدیث آن «ضعیف» و وی باقی را باقید احتیاط می‌پذیرد). این مجموعه به دو بخش تقسیم شده: بخشی درباره «اصول» و بخش دیگر «در فروع».

بزرگترین فقیه و عالم الهیات شیعه امامیه در قرن چهارم ابو جعفر محمد بن علی القمی است که بیشتر به لقب «ابن بابویه» (که اعراب آن را به صورت «ابن بابویه» در آورده‌اند) و «الصدوق» مشهور است. وی در سال ۳۴۴هـ از خراسان به بغداد رفت و در سال ۳۸۱هـ، در آنجا بدرود جهان گفت. قریب ۳۰۰ تألیف به وی نسبت داده شده که از آن همه فقط در حدود ده تألیف به جا مانده است. از آن جمله کتابی است حاوی ۴۵۰۰ حدیث تحت عنوان «من لایحضره الفقیه».^۵

قاضی نعمان محمد بن حیان ساکن مصر که نخست مالکی بوده و بعد به مذهب شیعه امامیه گرویده (متوفی به سال ۳۶۴هـ) کافیی در حقوق امامیه نوشته که اسماعیلیه باطنی نیز آن را برای عده‌ای از پیروان خویش که در درجات مادون هستند پذیرفته‌اند.^۶

یک مرجع دیگر و مقبول‌العامه امامیه ابو عبدالله محمد بن النعمان البغدادی‌المفید (متوفی به سال ۴۱۳هـ) بوده که تألیفات بسیار داشته. (گویا ۲۰۰ تألیف که از آن فقط چهار کتاب در

۱- رجوع شود به: I. Goldziher "Muhammedanische Studien" ص ۱۱۸-۱۱۱

۲- ص ۱۸۵-۱۸۶ T.I C. Brockelmann. "Geschichte der arabischen Literatur"

۳- در این باره رجوع شود نیز به:

C. Brockelmann. "Geschichte der arabischen Literatur" T.I ص ۱۸۶-۱۸۸

D. M. Donaldson. "The Shi'ite Religion" ص ۲۸۱-۳۰۴

۴- در برخی تألیفات خارجی به غلط «کولینی» نوشته‌اند. ۵- چاپ سنگی تهران، ۱۳۲۶ (۱۹۵۸م).

۶- در این باره به فصل نهم این کتاب رجوع شود.

دست است [۲۳۳]). ولی شاگرد وی محمد بن حسن الطوسی بیش از او شهرت یافت (درس ۷۳ سالگی به سال ۴۶۱ هـ درگذشت). او اصلاً از مردم طوس خراسان بود و در جوانی به بغداد نقل مکان کرد. و چون پس از سقوط آل بویه (۴۴۷ هـ) و انتقال قدرت به سلجوقیان تعقیب و ایداء شیعیان آغاز گشت، طوسی را متهم کردند که بعضی از صحابه مخالف علی (ع) را لعن کرده است. وی توانست برائت خویش را ثابت کند، ولی ناگزیر بغداد را ترک گفته به نجف رفت و چیزی نگذشت که در آنجا چشم از جهان فرو بست. وی «فهرست» کتب و آثار شیعه را مدون ساخت و این فهرست برای هر کس که بخواهد کتب مزبور را مورد مطالعه قرار دهد لازم است [۲۳۴]. شیعیان امامیه دو کتاب دیگر طوسی — که یکی — «تهدیب الاحکام» و دیگر «استبصار» است (تحقیق در اختلاف اخبار و احادیث) به انضمام کتب پیش گفته کلینی و ابن بابویه را معتبرترین کتب فقهی شناخته اند (و آنها را «الکتب الاربعه» می خوانند). ضمناً این سه محمد (یعنی کلینی و ابن بابویه و طوسی) عالترین مقام علمی امامیه در قرنهای چهارم و پنجم هجری شمرده می شدند. لازم به گفتن نیست که کتب دینی مذکور به زبان عربی نوشته شده است.

در عهد غزنویان (در مشرق ایران) و به ویژه در زمان سلجوقیان دوران واکنش بیرحمانه سنیان آغاز گشت. شیعیان اعم از میانرو و یا اسماعیلی و یا «غلات» مرتباً مورد تعقیب و ایداء قرار می گرفتند. شیعه امامیه و فقیهان ایشان ناگزیر عقیده خویش را پنهان می کردند و خویشتن را سنی می نمودند. دوره ای که از اواسط قرن پنجم هجری آغاز می گردد تا هجوم مغول، یعنی ربع اول قرن هفتم، از لحاظ بسط و نشر ادبیات و تألیفات شیعه نامساعد بوده است. در این دوره فقط يك عالم برجسته امامیه وجود داشت به نام شیخ الطبرسی که در مشهد و سبزوار زندگی می کرده و تفسیری که از دیگر تفاسیر در نظر شیعیان مقبول العامه تر بوده به نام «جامع الجوامع فی تفسیر القرآن» [۲۳۵] نوشته است.^۱

زمان آزادی شیعیان امامیه در عهد فتوحات مغول در ایران فرا رسید. مغولان پیش از آنکه اسلام آورند (سال ۶۹۵ هـ) به طور یکسان با اهل همه ادیان و مذاهب و فرق مدارا می کردند (یا در برابر همه ایان بی اعتنا بودند). برخی از ایلخانان مغول در ایران به ویژه از مسیحیان و بودائیان حمایت می کردند (هلاکو خان و اباقا خان، اما ارغون خان از مسیحیان و بودائیان و یهود نیز حمایت می کرد) ولی پیروان دیگر ادیان و مذاهب را نیز مورد تعقیب و ایداء قرار نمی دادند. پس از آنکه ایلخانان اسلام آوردند، الجایتو خان (سلطان محمد خدا بنده، ۷۰۴ تا ۷۱۶ هـ) حتی خود به مذهب شیعه امامیه درآمد — منتهی به طور خصوصی. ولی نتوانست مذهب

شیعه امامیه را دین رسمی و دولتی اعلام کند زیرا که فقیهان سنی (شافعیان و حنفیان) و بزرگان فئودال ایرانی که در آن زمان بیشتر سنی بودند، با نظر وی مخالفت می کردند.

نامی ترین علمای شیعه این دوران یکی نجم الدین جعفر بن محمد الحلی (متوفی به سال ۵۷۴هـ) مؤلف کتابی به نام «شرایع الاسلام»^۱ بوده که کتابش مقبول العامه ترین تألیف است در فقه شیعه امامیه. و دیگر خواهرزاده او جمال الدین حسن بن المطهر الحلی ملقب به «علامه حلی»^۲. علامه حلی کتابی در مذهب امامت به نام «منهاج الکرامه فی معرفه الامامه» در ده فصل و فصلی تکمیلیه [۲۳۶] در اصول الهیات شیعه نوشته. گذشته از این در شمار آثار بسیار وی (گویا تعداد آنها ۷۵ بوده ولی شمار معدودی محفوظ مانده و در دست است) کتابی در مبنای معتقدات شیعه به نام «منهاج الیقین فی اصول الدین» و راهنمایی در فقه امامیه به نام «تذکره الفقهاء» در سه مجلد وجود دارد. همه این کتب به زبان عربی نوشته شده. می گویند که ابن المطهر الحلی (متوفی به سال ۵۷۲هـ) ایلخان الجایتو خان مغول را به مذهب شیعه در آورد. دو مؤلف اخیر الذکر شهرت علمای پیشین شیعه را تحت الشعاع قرار دادند و بعدها در زمان صفویان پس از استقرار مذهب شیعه در ایران تألیفات دو فقیه حلی دستور و راهنمای اصلی شیعیان در شریعت و الهیات و فقه امامیه قرار گرفت.

علمای امامیه معتقدات خویش را به پنج اصل زیر یا «اصول الدین» تقسیم می کنند:

توحید - یا اصل بیکتایی خداوند

عدل - عقیده به عدالت خداوند

نبوت - عقیده به رسالت و پیامبری محمد (ص) و اسلاف وی یعنی پیامبران پیشین.

امامت - لزوم شناختن وراثت امامت در آل علی (ع).

قیامت، یا معاد - عقیده به رستاخیز مردگان و «محکمه و حشتناک» و زندگی آنجهانی.

از این پنج اصل در چهار اصل، یعنی توحید و عدل و نبوت و قیامت، شیعیان امامیه و سنیان مشترکند. فقط «عدل» را شیعیان به مفهومی که نزدیک به تعبیر معتزله است درک می کنند و تقدیر بلا شرط را هم رد می کنند. اما برعکس در اصل امامت شیعیان امامیه اثنی عشریه و امامت و خلافت اهل سنت و جماعت اختلاف فاحش اصولی وجود دارد.

اساس اصول شیعه همانا اصل امامت است. «امام و خلیفه» سنیان واجد هیچ گونه صفات قدسی نیست و معلمی نافذ الکلام نمی باشد^۳. ولی «برعکس امام شیعیان به سبب صفات شخصی که خداوند در نهاد او به ودیعه گذارده، پیشوا و معلم مسلمانان و وارث مقام پیامبر است. و

۱- چاپ عبدالرحیم ۱۳۰۰ (۱۸۸۲م) ترجمه ای روسی توسط کاظم بیک و ترجمه دیگری به زبان فرانسه توسط A. Querry موجود است.

۲- درقرنهای هفتم و هشتم شهرجه درعراق عرب مرکز علمای شیعه بوده.

۳- درباره نظرات سنیان درمورد امامت - خلافت به فصل ششم این کتاب رجوع شود.

به نام و از طرف آفریدگار حکم می کند و تعلیم می دهد... و دارای صفات فوق انسانی است که وی را فراتر از سطح عادی آدمیان قرار می دهد»^۱ - «عصمت» صفتی است که شیعیان برای امام قائلند. علمای سنی «عصمت» را فقط خاص محمد (ص) می دانند. اما شیعه این صفت را برای امامان نیز قائلند و جبلی ایشان می دانند.

اختلاف به اینجا خاتمه پیدا نمی کند. شیعیان حتی فرق میان رویشان (به استثنای زیدیه) معتقدند که امامان به طور جبلی حامل «ظهور» [۲۳۷] «الهی» اند. نقطه این عقیده در قرآن است و در آنجا عیسی «کلم الله» [۲۳۸] نامیده شده^۲. ولی محمد (ص) این صفت را به خویشان نسبت نداده. شیعیان اصل نورالهی ازلی یا «نور محمدی» را بسط دادند. این نور الهی از زمان خلقت آدم به تواتر از یک فرزند برگزیده آدم به فرزند دیگری که از طرف آفریدگار برگزیده شده بود منتقل می شد. زان پس این نور در عده ای از پیامبران منعکس گشت و سرانجام در عبدالمطلب جد محمد (ص) منعکس شد. پس از وی نورالهی منقسم گشت: بخشی از آن در عبدالله پدر محمد (ص) منعکس شد و پس از وی به پیامبر رسید و بخش دیگر در ابوطالب برادر عبدالله منعکس گشت و پس از او به پسرش علی (ع) رسید. پس از علی نورالهی متواتراً در سلسله امامانی که از اخلاف علی (ع) بودند، از نسلی به نسل دیگر منعکس شد. همین انعکاس یا «ظهور» نورالهی بود که افرادی از دودمان علوی را شایسته مقام امامت زمان خود می کرد و نیروهای روحانی فوق انسانی به آنان می بخشید.

از این اصل «عصمت» یا معصومیت امام، مصونیت وی از گناهان و اشتباهات و معصومیت او در گفتار و عقاید و افعال ناشی می شده.

نظر شیعیان امامیه درباره امامت به قراری است که در بالا گفته شد. گولدتسهر می گوید: «شیعه میانه رو به تقریب درباره ماهیت امامان خویش این گونه فکر می کنند. البته این عقاید را به صورت اصول نظری مرتب و مدون و استواری نمی یابیم ولی می توان گفت که شیعیان عموماً این نظر را در مورد ماهیت امامان قبول دارند»^۳. این نظر، قائل شدن مقام الوهیت برای امام نیست، بلکه فقط تصویری است از ظهور و انعکاس نورالهی در وجود ایشان. ولی برای توده وسیع مؤمنان که به دقایق عبارات و مطالب روحانی آشنا نیستند همین قدر هم راه را به سوی قائل شدن الوهیت امامان (حلول) می گشوده و غلات شیعه به چنین نتیجه ای رسیده اند^۴.

بدین قرار بر طبق تعالیم شیعه امامیه پیروان این مذهب نه تنها باید به خدای یکتا و رسالت

۱- ای. گولدتسهر «دروس درباره اسلام» ص ۱۹۲، نیز رجوع شود به:

I. Goldziher. Beiträge zur Literaturgeschichte der Shi'a. ۴۴۵ ص

۲- ای. گولدتسهر، «دروس درباره اسلام» ص ۱۹۲. ۳- ای. گولدتسهر «دروس درباره اسلام»، ص

۴- درباره غلات شیعه رجوع شود به فصل یازدهم این کتاب. ۱۹۲.

محمد(ص) و پیامبران پیش از وی و وحی و تنزیل قرآن ایمان داشته باشند، بلکه باید به «امام زمان» و این که امام برگزیده خاص آفریدگار است و بخشی از نور الهی در وی ظاهر شده و معلمی است «معصوم» که مؤمنان را به سوی سعادت ابدی رهنمون می باشد نیز معتقد و مؤمن باشند. امامیه می گویند که روح رانمی توان بدون شناخت «امام زمان» نجات داد. شناخت امام حقیقی و پیروی از وی شرط لازم نجات است. و چون ماهیت امام معصومیت است، همه دستورها و عقاید وی را باید همچون حقیقتی مسلم و آشکار تلقی کرد. اگر عقیده امام با ادراك مستقیم حسی ما تناقضی داشته باشد باید عقیده امام را مرجح دانست، زیرا معصومیت منبع آن عقیده محرز است و حواس مردم عادی ممکن است آنان را فریب دهد و تصور غلط و شبح آسایی در ایشان پدید آورد. از لحاظ سنیان عالترین مقام معتمد و نافذ الکلام «اجماع» یعنی عقیده مشترک و موافق معلمان دینی است^۱، ولی در نظر شیعه امامیه عالترین مقام معتمد و مقبول الکلام همانا امام هر زمان و دوران است. البته فقیهان شیعه نیز اصل «اجماع» را قبول داشتند ولی با قید این شرط که توافق عمومی در عقاید و آراء فقط می تواند به اراده و یاری امام حاصل شود...

دیگر اینکه شیعیان معتقدند که امامان باید دارای علم لدنی باشند، علمی که مفهوم دین را بالتمام و «علوم غیبی» و همه تاریخ جهان را دربرگیرد. این علم لدنی و مخفی برعلی مکشوف شد و از طریق وی مستمراً به دیگر امامان منتقل گردید. این علم شامل معنی «باطنی» قرآن که از نامحرمان مخفی است و همچنین درک اسرار طبیعت و درک و فهم معنی پنهانی همه وقایع تاریخ بشر «از آدم تا روز قیامت مردگان» می باشد. بنابراین امام از همه وقایع آینده و رجال آینده تاریخ و همه آنچه پس از مرگ وی باید وقوع یابد اطلاع دارد. محمد(ص) می گفت که خداوند به وی برخلاف عیسی استعداد «اعجاز» را عطا نکرده [۲۳۹]. ولی امامیه هزاران معجزه به هر يك از امامان نسبت می دهند.

اگر بدون وجود امام و رهبری وی نجات مؤمنان محال است پس دنیا نیز نمی تواند بدون «امام زمان» وجود داشته باشد. پس از غیبت امام محمد بن حسن، امام دوازدهم، چاره را در اصل «امام مستور» یافتند [۲۴۰]. این فکر تازه نبود. یکی از شاخه های کیسانیه بر این اعتقاد بود که امام ایشان یعنی محمد بن الحنفیه نمرده، بلکه کماکان به صورت «امام مستور» زندگی می کند. زان پس اسماعیلیه نیز پس از مرگ امام هفتم ایشان یعنی محمد بن اسمعیل «امامان مستور» ی پیدا کردند^۲. امامیه هم، مشروحتر از دیگر فرق شیعه در این باره پیش رفته اصل «غیبت» را بسط دادند. طبق تعالیم ایشان «غیبت» عبارت است از حالتی که آدمیزاده برگزیده

۱- درباره «اجماع» رجوع شود به اوایل فعل پنجم این کتاب. ۲- در این باره به فصل یازدهم این کتاب رجوع شود.

توسط آفریدگار (امام) به خواست خداوند از انظار ساکنان جهان غایب و پنهان می‌شود. وی در این حالت ستر و پنهانی زندگی خویش را دوام می‌دهد و این زندگی پنهانی او به نحو معجزه آسایی ممکن است چند قرن و حتی چند هزاره تمدید شود. به گفته ابن بابویه پیش گفته، امام مستور که به طور کلی در نظر عموم نامرئی است، ممکن است گاه‌گاه در نظر برخی برگزیدگان، مثلاً مریدان دینی مرئی شود و به ایشان تماس گیرد و دستورها و اندرزهایی به ایشان بدهد. بدین قرار امام مستور با بیداری و تیزی خاص خویش ناظر سرنوشت جماعت دینی خود است و به طور نامرئی آن را رهبری می‌کند.

موضوع شهادت با تقدیس امامان و به ویژه امام اول علی (ع) و امام سوم حسین بن علی (ع) رابطه ناگسستگی دارد. این موضوع در میان سنیان رونقی نیافت زیرا که مذهب سنت و جماعت به صورت دین دولتی و رسمی غالب درآمد. برعکس، در میان جماعت شیعه امامیه که مورد زجر و آزار قرار می‌گرفته و غالباً به صورت مخفی به موجودیت خویش دوام می‌داده‌اند، فکر عظمت شهادت در راه دین و پاک شدن از طریق شهادت، و سرنوشت غم‌انگیز اهل بیت علی (ع) و امامان اخلاف او، یکی از عقاید اصلی و رهبری‌کننده بود. تقدیس و بزرگداشت شهادت و شهیدان در نزد شیعیان تقریباً همان اهمیتی را پیدا کرد که در نظر مسیحیان داشت. داستان شهادت همه امامان و عزاداری روز «عاشورا» یادم محرم به یاد واقعه کربلا (که طبق روایات در آن روز وقوع یافته بوده)^۱ و جشن گرفتن «روز غدیر» خم و ذکر زندگی افسانه‌ای شهیدان و زیارت مراقده ایشان و قبور اولیاء الله (که در نزد شیعیان رایجتر از سنیان است) همه این مراتب رابطه نزدیک با تقدیس و بزرگداشت اصل شهادت و شهیدان دارد و آن اصل هم با تقدیس امامان مربوط است.

اکثر شیعیان و به ویژه امامیه فکر «رجعت» امام مستور را با فکر ظهور مهدی — که در «آخر الزمان» ظهور خواهد کرد — تلفیق می‌کردند. سنیان نیز از این فکر بیگانه نیستند. در آغاز، مهدی و عیسی مسیح را یکی می‌دانستند (که طبق معتقدات اسلامی می‌بایست نزدیکی روز قیامت را اعلام کند) ولی بعدها او را به عنوان شخصیت علیحده‌ای در نظر مجسم ساختند. ولی چنانکه گولدتسیهر خاطر نشان کرده «در اسلام اهل سنت و جماعت انتظار مهدی، به رغم آنکه بر احادیث استوار و مبتنی است، اهمیت یک اصل اساسی شریعت را پیدا نکرده و همواره فقط به صورت آرایشی اساطیری برای یک آینده ایدآلی و تکمله‌ای بر جهان بینی دینی مذاهب سنی

۱ — شرح مفصل برگزاری و تشریفات ایام سوگواری عاشورا که به خاطر شهادت امام حسین و نزدیکان و همزمان او در کربلا معمول می‌گردد و تمزیه و شبیه‌گردانیهای مذهبی را که مربوط به آن ایام است در کتاب ک.ن. اسمیرنوف تحت عنوان «ایرانیان — شرح مختصر دین ایرانیان» ص ۸۳، و بعد، خواهید یافت.

بوده و هست»^۱. مهدی در نظر سنیان فقط خبر دهنده «آخرالزمان» است و سیمایی است مبهم و بی‌رنگ که در معتقدات دینی ایشان مقام بزرگی ندارد. در نظر سنیان تصویر مهدی با شخص معینی مربوط نیست. معینا سنیان به موجب احادیث خویش عقیده دارند که مهدی همان پیامبر — یعنی محمد — است. اما اهل سنت و جماعت مهدی آینده و امام دوازدهم شیعه امامیه را که محمد بن حسن نام داشته قبول ندارند [۲۴۱].

برعکس اعتقاد به ظهور مهدی در نزد شیعیان (نزد شیعه امامیه با اعتقاد به رجعت امام دوازدهم که بدین سبب محمد مهدی نامیده می‌شود) اهمیت یکی از اصول لایتغیر و اساسی مذهب را پیدا کرده است. شیعیان ایمان داشتند که امام مهدی پس از رجعت خویش امر پیامبر را دنبال خواهد کرد و حقوق پایمال شده خاندان خویش را که برگزیده خداوند است احیا خواهد نمود و اسلام را به صورت اولیه در خواهد آورد و حکومت روحانی را که خلفای سنی پایمال نموده‌اند باری دیگر برقرار خواهد ساخت. ولی در عین حال امام مهدی جهان را «با حقیقت و عدالت مالا مال خواهد کرد» و «ظلمه و اساس ظلم را که اجحاف برخی مردم به بعضی دیگر است نابود خواهد نمود». چنین است مفاد احادیث شایعه در میان شیعیان: امام مهدی سلطنت عدل را بر زمین حکمفرما می‌کند. طبق احادیث مزبور امام مهدی «صاحب السیف» است و به عبارت دیگر وی پس از ظهور به منظور استقرار سلطنت حق و عدالت در رأس قیام شیعیان علیه «ظالمان» قرار می‌گیرد و به یاری خداوند ایشان را مغلوب می‌کند.

در این مورد، فکر رجعت امام مهدی با ایده‌های عامه مردم — یعنی پیشه‌وران و روستاییان و فقیرترین قشرهای صحرائشینان — امید به یک تحول اجتماعی تلفیق یافته بوده. اینجاست که توجه واقعی را که و. و. بارتولد بیان کرده و تحقیقات جدید تأیید می‌کند دایر بر اینکه در ایران (و برخی کشورهای دیگر مانند سوریه و آسیای صغیر و یمن) تشیع بیشتر در محیط روستا انتشار یافته بوده، در می‌یابیم^۲. تشیع شکل عقیدتی بیان آرزوهای عامه مردم بوده و اعتقاد به رجعت امام مهدی، فکر تحول اجتماعی است که شکل مذهبی به خود گرفته [۲۴۲]. امام مهدی در تصور مردم همچون تغییردهنده سازمان اجتماعی و نجات‌دهنده از احتیاج و مصیبت و ظلم مجسم گردیده بوده. ظهور مهدی مسیحا صفت یعنی کسی که سازمان اجتماعی را دگرگون سازد و تقدیس شهیدان، این دو نکته تشیع — تشیعی که مورد تعقیب و اذواء بوده — از لحاظ عامه مردم — مردمی که در چارچوب جامعه فئودالی غالباً زندگی خودشان شهادت گونه‌ای شمرده می‌شده — از هر چیز دیگری جالبتر و گیرا تر بوده است.

۱ — ای. کولدتسیهر، «درس درباره اسلام»، ص ۲۵۵. ۲ — به ما قبل — فصل دهم. متن مربوطه و حاشیه رجوع شود.

اینکه موضوع انتظار مهدی در میان شیعیان ایران تا چه حد شدید بوده از نمونه‌های زیر پیداست. بنا به گفته یاقوت در آغاز قرن هفتم هجری در شهر کاشان که یکی از کانونهای اصلی شیعه ایران بوده، بزرگان شهر هر روزه به هنگام بامداد از دروازه شهر بیرون رفته، اسب سفیدزین کرده و آراسته‌ای را با خود بیرون می‌بردند تا چنانچه امام مهدی که هر لحظه انتظارش را می‌کشیدند به ناگاه ظاهر شود بر آن مرکب سوار شود [۲۴۳]. اما همواره از اینکه امام ظاهر نمی‌شود تأسف می‌خورند.^۱ در قرن هشتم ه. واقعه‌ای شبیه بدین در یکی دیگر از مراکز شیعه یعنی شهر سبزوار - که در آن زمان سربداران در آن حکمروا بودند - تکرار شد.^۲ هر روز بامداد و به هنگام غروب در میدان بزرگ شهر اسبی زین کرده را در انتظار ظهور مهدی برای «صاحب الزمان» می‌بستند.^۳ بدیهی است که در چنین اوضاعی مهدیان دروغین فراوان پیدا خواهند شد.

تعقیب و ایداء شیعیان و لسزوم پنهان داشتن تبلیغات، شیعیان را بر آن داشت که نه تنها پنهان داشتن عقیده را تأیید کنند بلکه «اختفای عقلایی ایمان» را به صورت اصل کل در آورند. این اصل را اصطلاحاً «تقیه» و «کتمان» می‌خواندند. این اصل مبتنی به تعبیر و توجیه یکی از آیات قرآن بوده که می‌گوید: «قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله ..»^۴ یعنی اگر آنچه را در ضمیر دارید پنهان کنید و یا آشکار سازید آن را می‌داندش خدا. ..^۴ حنفیان در موارد استثنایی (و این قاعده عمومی نیست) به مؤمنان اجازه می‌دهند که برای احتراز از هلاکت خود و خویشان و ندان به صدای بلند منکر ایمان خویش گردند ولی در عین حال در باطن و عالم اندیشه آنچه را به ظاهر به زبان آورده اند انکار کنند (این عمل مشابهت دارد با *Reservatio mentalis* یسوعیون - ژروئیتها - که همین اصل را قبول داشتند). از این رهگذر شیعیان بسیار دورتر رفته‌اند. زیرا نه تنها در کشورهایی که شیعیان مورد تعقیب واقع می‌شوند مجاز به تقیه و پنهان داشتن مذهب خویشند، بلکه مکلف و موظفند که معتقدات خود را مخفی دارند و به ظاهر و شفاهاً چنین وانمود کنند که شیعه نیستند [۲۴۴]. ضمناً فرد شیعه در حین این عمل نه تنها در دل بیندیشد و قید کند که به آنچه بر حسب ضرورت و به صدای بلند گفته معتقد نیست بلکه باید به دشمنان دین خویش و افکار ایشان لعن کند. لعن مخفی دشمنان دین در باطن و وظیفه اخلاقی هر فرد شیعه است.

در یکی از اخبار شیعه آمده است که: شخصی شیعی از امام ششم جعفر الصادق پرسید: «ای خلف پیامبر، من قادر نیستم عملاً کمکی به امر شما کنم. تنها کاری که می‌توانم کرد این است

۱- یاقوت، «معجم البلدان» مجلد ۴، ص ۱۵. ۲- درباره ایشان به فصل سیزدهم این کتاب رجوع شود.

۳- میرخواند «روضة الصفا» چاپ لکنهو، ص ۱۵۸۸. ۴- قرآن، سوره ۳، آیه ۲۷.

که در دل، دشمنان شما را رد کنم و لعنتان گویم. ارزش من چیست؟» امام پاسخش گفت که: «پندم مرا خبر داد از طرف پدر خود و او از طرف پدر خود (= امام سوم حسین ع) که شنیده بود این حکم را از زبان پیامبر: هر کس که زیاد ضعیف باشد و نتواند ما را که اهل بیت (پیامبر) هستیم یاری کند (یعنی علویان را) که پیروز گردیم ولی در حجره خویش به دشمنان ما لعنت فرستد اورا ایشان (فرشتگان نگهبان) ستایش می‌کنند و دعایش می‌نمایند و می‌گویند: خدایا بر این بنده خود که هر چه قادر است می‌کند رحم کن. اگر می‌توانست کاری بیش از این کند حتماً می‌کرد. و از خداوند ندا رسید که: خواست شما را شنیدم و نسبت به روح او بخشاینده‌ام و او را در میان ارواح برگزیده و نیک خواهم پذیرفت». همه شاخه‌های مذهب شیعه به جز زیدیه پیرو اصل تقیه می‌باشند. و اسماعیلیه و «غلات» شیعه (دروزیان و نصیریان و حروفیان و علی‌اللهیان و امثال ایشان) از این اصل به نحو پیگیرتری پیروی می‌کنند.

بدین قرار مرکز دایره معتقدات شیعه امامیه [در امامت] عبارت است از بزرگداشت علی (ع) و امامانی که بازماندگان وی هستند. قبول امام به‌طور آشکار و یا نهان و در سکوت حجره خویش، شرط نجات روح است. «عشق به علی همه گناهان را نابود می‌کند همچنانکه آتش درخت خشک را می‌سوزاند و نابود می‌کند». شیعیان امامیه به سخنان مسلمین که نشانه ایمان است یعنی «لا اله الا الله و محمد رسول الله» کلمات «علی ولی الله» را می‌افزایند.

پیش گفتیم که نظرهای معتزله در الهیات شیعه تأثیر بسیار داشته [۲۴۵]. زیدیه به نحوی پیگیرتر از شیعه امامیه اصول معتزله را آموختند. امامیه عبارات معتدل‌تر را ترجیح می‌دهند. مع هذا ایشان نیز نظرهای معتزله را درباره مفهوم اصول شناخت یکتایی خدا (توحید) و انصاف او یا «عدل» قبول دارند. «توحید» مستلزم رد تشبیه است و «عدل» مستلزم رد تقدیر بلا شرط.

شیعیان نیز مانند معتزله خویش را هواخواه یکتایی آفریدگار و عدل خداوند یا «اهل التوحید والعدل» - به همان مفهوم مقبول معتزله - می‌خوانند^۱. ای. گولدتسیهر نیز این نظر را تأیید می‌کند^۲. طبق این اصل آفریدگار آدمی را با اراده آزاد خلق کرده و وی را مسئول افعال خویش قرار داده. تقدیر خداوندی را باید بدان معنی دانست که آفریدگار قبلاً از روز ازل از افعال همه آدمیانی که زمانی زندگی خواهند کرد آگاه است و این افعال در دفتر سرنوشت هر فرد آدمی ثبت است. امامیه اصل وجود امام را در همه اعصار و معصومیت وی را هم مبتنی به استدلالهای معتزله می‌نماید: یعنی اصل عدالت آفریدگار مستلزم آن است که وی (خداوند) در هر عصری رهبری روحانی به آدمیان عطا کند که از سهر و اشتباه به‌دور باشد و بتواند مردمان را در صراط مستقیم نجات و رستگاری هدایت کند.

تفسیر (یا «اکسه گسیس»)^۱ شیعیان و به ویژه امامیه مبتنی بر استدراك ایهامی یا «تأویل» متن قرآن است [۲۴۴]. شیعیان از اینکه در قرآن نامی از علی بن ابی طالب برده نشده بسیار ناراحت بودند. ولی برای این موضوع توجیه رضایت بخشی پیدا کردند به این معنی که منشی یعنی زید بن ثابت که به دستور عثمان و خویشاوندان اموی وی یعنی دشمنان سرسخت آل علی (ع) عمل می کرده، در متن قرآن به نفع ایشان دست برده و هر جا ذکر علی بوده حذف کرده است. چنین حدسی تا حدی به راستی مانند است ولی قابل اثبات نیست. بدین سبب شیعیان متن رسمی قرآن (انشای زید) را که مورد قبول سنیان است بی نقص نمی دانند و معتقدند که متن مزبور با متن نخستین قرآن مطابقت کامل ندارد [۲۴۷]. شیعیان معتقدند که سوره های ۱۱۳ و ۱۱۴ اصیل نیستند و زید آنها را به متن افزوده است [۲۴۸]، ولی علمای شیعه با اینکه بر حسب ضرورت از همان متن رسمی که مورد استفاده سنیان است بهره می گیرند (زیرا که متون دیگر محفوظ نمانده و عملاً در دست نیست) نسبت به متن مزبور به نظر انتقاد می نگرند. و بعضی جاها را به نحوی دیگر قرائت می کنند یا برخی کلمات را چنان تفسیر و تعبیر می نمایند که معنی عبارات تغییر می کند و این تفسیرات را در حواشی قید می کنند و در متن وارد نمی سازند و بنابراین در مساجد قرآن را بدون تغییر قرائت می کنند.

مثلاً در آیه ای از قرآن «کلمه علی (بلند)» (که در این مورد صفتی است برای قرآن - ... وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم) آمده و شیعیان در اینجا نام علی را می بینند. در جای دیگر^۲ به جای «سلام علی الیاسین» (سلام به پیامبر الیاس) توصیه می کنند که سلام علی، یاسین^۳ خوانده شود [۲۴۹]. بدین قرار چنین برمی آید که ذکر علی گرچه به صورت مبهم هم شده، حتی پس از جمع آوری زید هم در قرآن محفوظ مانده است. گذشته از این در بعضی جاهای قرآن «کلمه امه» (یعنی «خلق، مردم» یا «جماعت دینی») آمده و شیعیان می گویند که این تصحیفی است و توصیه می کنند که به جای آن «ایمه» (یعنی امامان) که در رسم الخط عربی شبیه «امه» است، خوانده شود [۲۵۰]. بدین صورت کلماتی که در متن رسمی قرآن به مفهوم «جماعت اسلامی» است در تأویل شیعه به اصطلاحاتی که بالاخص به امامان (ائمه) خطاب شده، مبدل گشته است و موجب استواری نفاذ کلام و اعتبار ایشان می گردد. شیعیان عنوان سوره شانزدهم قرآن یعنی «النحل» (زنبور عسل) و یکی از جاهای آن سوره را^۴ چنین تعبیر و تأویل می کنند: «زنبوران

۱- «اکسه گسیس» کلمه یونانی است و به معنی تفسیر و تعبیر فلسفی و یاد دینی فلان یا بهمان متن قدیمی و در این مورد «کلام الله» یا قرآن است. «اکزرتیک» شعبه ای از الهیات است که به تعیین و تشخیص متن صحیح و تفسیر «کتاب مقدس» می پردازد (تورات و انجیل مسیحیان و قرآن مسلمانان). ۲- قرآن، XLIII، ۳. ۳- همانجا XXXVII، ۱۳۰. ۴- «یاسین» (یس) عنوان (مرموز) یکی از سوره های قرآن است (سوره ۳۷). ۵- قرآن، سوره ۲، آیه ۱۲۷، سوره ۳، آیه ۱۰۶ و بعد. ۶- قرآن، سوره ۱۶، آیه ۷۰ «واوحی ربک الی النحل» (و خدای تو به زنبوران عمل تلقین کرد).

«عسل» ایهامی است به امامان علوی. شیرهای که زنبوران عسل از گلها و میوه‌های گرد می‌آورند به معنی تعالیم نجات‌بخشی است که در قرآن نهفته است و امامان علوی آن تعالیم را برای افراد ناس تفسیر و تأویل می‌کنند. از اینجاست که شیعیان به علی (ع) لقب «امیر زنبوران عسل» (امیر النحل) [۲۵۱] داده‌اند... تأویل ایشان همانا تفسیر ایهامی است که در معنی ظاهری قرآن می‌بینند و هدف این تأویل استفاده از اعتبار قرآن است برای تأیید اصل نقش فوق العاده علی (ع) و اهمیت ائمه علوی.

تفاوت میان شیعیان و به‌ویژه امامیه و سنیان از لحاظ تشریفات مذهبی و حقوقی بر روی هم، چندان زیاد نیست^۱ و برای بیان ویژگیهای حقوق امامیه به آنچه پیشتر درباره حقوق مدنی و جزائی سنیان گفتیم فقط اندکی باید افزود. گولدتسیهر در این مورد چنین استنتاج می‌کند: «فرق میان تشریفات مذهبی و حقوقی شیعیان با تشریفات دیگر فرق و شعب دین اسلام بیش از تفاوتی که میان تشریفات فلان مذهب سنی با همان مذهب (سنی) وجود دارد، نیست و همه این تفاوت‌های ظاهری، جزء به جزء، کاملاً همانندو هم وزن فرقهایی است که فی‌المثل، میان حنفیان و مالکیان و غیره دیده می‌شود»^۲ همچنانکه فقیهان و علمای سنی زمانی به «اصحاب‌الحديث» - یعنی قشریانی که حتی المقدور می‌خواستند فقط به قرآن و احادیث تکیه کنند و - «اصحاب‌الرأی» - که کمابیش استنتاجات منطقی و رأی شخصی را جایز می‌دانستند - تقسیم می‌شدند، در میان شیعه امامیه نیز در مسائل تشریفات دینی و حقوقی دو جریان پدید آمد: یکی «اخباری» (کلمه عربی «اخبار» که به معنی «احادیث» است) که می‌کوشیدند، فقط به قرآن و احادیث تکیه کنند (و در اقلیت بودند) و دیگر «اصولی» که «قیاس» و «اجماع» را بر پایه احکام مجتهدان به کار می‌بستند (و اکثریت قاطع را تشکیل می‌دادند). در واقع گروه اخیر الذکر نماینده مکتب حقوقی است که مذهب امام جعفر الصادق خوانده می‌شود. شیعیان امامیه این عقیده مقبول سنیان را که گویی «باب اجتهاد اکنون مسدود است» و مجتهدان طراز اول که حق اظهار رأی و حکم را در «اصول» و «فروع» فقهی واجد باشند^۳ دیگر نمی‌توانند وجود داشته باشند، رد می‌کنند. شیعیان می‌گویند که مجتهدان عالیمقام نافذ الکلام وجود دارند و می‌توانند تا رجعت امام مهدی وجود داشته باشند. مجتهدانی که به لقب «آیة‌الله» ملقب باشند در نظر شیعه امامیه بسیار محترم و معززند.

مجتهدان عالیمقام و معتبر شیعه در اماکن مقدسه ع - راق عرب - نجف و کربلا و کاظمین و سامرا [و قم و مشهد] نزدیک مراقد ائمه زندگی می‌کنند. پس از آنکه در زمان صفویان تشیع در ایران پیروز گردید، همه فرامین شاهان و هر اهملاحی که در امور دولت به عمل

۱- رجوع شود به فصل هفتم. ۲- ای. گولدتسیهر «درس درباره اسلام» ص ۲۵۹. ۳- در این باره به فصل پنجم این کتاب رجوع شود.

می آمده می بایست نخست مورد موافقت و تصویب مجتهدان عالیقدر قرار گیرد. اعلام «جهاد در راه دین» نیز می بایست به تصویب ایشان برسد.

بزرگترین ویژگی ماهوی حقوقی مدنی شیعه در مقام قیاس با حقوق اهل سنت و جماعت همانا قبول اعتبار صیغه منقطعه و یا متعه است. در میان اعراب عهد جاهلیت چنین نکاحی وجود داشته ولی پیامبر محمد (ص) و یا خلیفه عمر آنرا لغو و منع کرد. شیعیان امامیه معتقدند که موضوع لغو این گونه ازدواج از طرف پیامبر ثابت نشده است و لغو و منع آن توسط عمر نیز قانونی نیست زیرا که عمر خود از نظرگاه شیعه غاصبی یش نبوده.

ازدواج موقتی یا «متعه» (کلمه ای است عربی که معنی لغوی آن «شبی برای تمتع» و مفهوم اصطلاحی آن «ازدواج موقتی» است) یا «صیغه» (عربی، به معنی لغوی «جمله» [عقد ازدواج]) که شیعه امامیه جایز دانسته اند، ممکن است با رضای طرفین، برای مدت یک روز تا ۹۹ سال قمری منعقد گردد. در مورد اول، صیغه منقطعه یا متعه فقط پرده استتار مشروعی است به روی فحشاء، که خود رسماً در شریعت ممنوع است. و در مورد دوم به نکاح دائم مبدل می شود، با این تفاوت که زوجه متعه از حقوقی که شریعت برای زن عقدی قائل شده، محروم است (حق دریافت مهر، و دریافت میراث پس از مرگ شوهر، حق داشتن منزل علیحده و خدمه و غیره). متعه از لحاظ وضع خویش در اجتماع نیز با زن عقدی برابر نیست. زنان خاندان سادات نمی توانند به چنین ازدواجی تن در دهند. شریعت امامیه متعه یا صیغه منقطعه را برای دوشیزگان «مکروه» می داند، ولی به طور کلی منع نمی کند. ازدواج متعه در واقع هم بستری (یا *concubinat*) است، که مشروع جلوه داده شده و برای مردان راحت و مغتنم است، زیرا وظایفی را که در مورد زن عقدی می بایست ایفاء کنند بر ایشان تحمیل نمی کند. ازدواج متعه یا کار کسانی است که فقیر بوده نمی توانند آنچنانکه بایسته است زن عقدی را نگهداری کنند و یا کار افراد بسیار ثروتمند و بزرگان و اعیان. از لحاظ اعیان و ثروتمندان ازدواج «متعه» وسیله ای است برای زیر پا گذاشتن قانون شرع که داشتن بیش از چهار زن عقدی را منع کرده و حال آنکه هر کس می تواند در آن واحد دهها متعه داشته باشد. مدت دراز صیغه منقطعه (تا ۹۹ سال) این گونه زنان را مادام العمر به یک مرد مقید می سازد ولی برای مرد قیدی قائل نمی شود. زیرا که مرد می تواند هرگاه که بخواهد صیغه زن را «پس بخواند» و مدت باقی مانده را به او «ببخشد».

فرزندانی که از بطن زن صیغه به وجود آمده باشند مانند اولاد کنیزان، مشروع و قانونی شمرده می شوند. پس از پایان مدت صیغه منقطعه (یا پس از پس خواندن عقد صیغه و یا مرگ

شوهر) زن باید منتظر ختم موعود مقرر «عده» که سه ماه و ده روز است بشود، تا معلوم گردد که آبستن است یا نه. در صورت اخیر یعنی آبستن بودن، زن صیغه‌حق دارد از شوهر پیشین خویش نفقه دریافت کند (مگر اینکه شوهر خود نگهداری طفل را به عهده گیرد و این طریق را ترجیح دهد). زن پس از پایان مدت عده می‌تواند مجدداً صیغه شود. در حین انعقاد عقد صیغه یا منقطعه شوهر موظف نیست به زن مهر بپردازد. و به جای آن فقط نفقه‌ای ماهیانه قید می‌شود. زن نمی‌تواند چنین ازدواجی را (یعنی صیغه منقطعه را) قبل از پایان مدت معینه لغو کند [۲۵۲].

در عقد منقطعه یا صیغه کوتاه مدت غالباً از تحریر سند کتبی خودداری می‌شود، ولی برای مدت طولانی علی‌الرسم پیمان‌کتبی (صیغه) که تقریباً به‌مضمون زیر است منعقد می‌گردد:

مرد متعه‌کننده - فلان (ذکر مشروح نام و لقب مرد)

زن متعه‌شونده، عاقله، و بالغه و شایسته فعلی مستقل و آگاه، فلان (نام زن مشروحاً ذکر می‌شود).

مدت: - مثلاً از این روز تا ۹۰ سال قمری یوم بعدالایوم و لیل بعداللیل.

تعهد شوهر: ماهی فلان مقدار مثلاً^۱ بپردازد.

این شرط عقد منقطعه قبول است و معتبر^۱.

قبالة عقد علی‌الرسم مانند دیگر اسناد و پیمانها با مهر قاضی و مهرهای شهود (که‌جانشین امضاست) مه‌ور می‌گردد. متن قبالة عقد به‌صدهای بلند خوانده می‌شود و «ایجاب و قبول» طرفین اعلام می‌گردد.

چنانکه پیش‌گفتیم در دیگر موارد، حقوق (فقه) امامیه فقط در جزئیات با حقوق مذاهب سنی تفاوت دارد. حقوق امامیه بیش از همه با حقوق شافعی مشابهت دارد. بدین سبب شیعه امامیه در کشورهای سنی‌مذهب چون ازقاعده تقيه پیروی می‌کردند عادتاً خود را شافعی معرفی می‌نمودند. بر سبیل نمونه چند ویژگی کوچک حقوق امامیه را ذکر می‌کنیم. امامیه نیز مانند شافعیان ازدواج مرد شیعه را با زن اهل کتاب - یعنی مسیحیه یا یهودیه - منع می‌کنند (ولی عقد منقطعه یا متعه را جایز می‌شمارند). امامیه عبارت طلاق را با قید حق تجدید ازدواج شوهر یا «طلاق رجعی» را مجاز می‌دانند. در این مورد زن باید از اراده شوهر اطاعت کند. طبق حقوق امامیه در صورت طلاق (در مورد ازدواج عقدی) کودک همیشه نزد پدر می‌ماند. شیعه امامیه آزاد کردن بنده غیر مسلمان را جایز نمی‌دانند [۲۵۳] (مگر اینکه بنده در مقابل وجه نقد بازخرید شود).

۱- رجوع شود به فصل هفتم این کتاب. ۲- رجوع شود به: ن. ک. اسمیرنوف، «مختصری دربارهٔ دین ایران» ص ۱۲۳.

امامیه نه تنها کسی را که کفر گوید یا پیامبر را دشنام دهد محکوم به مرگ می کنند، بلکه هر که امامان علوی را هم ناسزا گوید کشتنی می دانند. در مورد ارتداد، شیعه امامیه توبه شخصی مرتد را می پذیرند ولی فقط از مرتدی که قبلاً دین دیگری داشته و بعد اسلام آورده و مجدداً از مسلمانی برگشته. به چنین کسی مهلتی سی روزه داده می شود که توبه کند.^۱ دیگر مرتدان بی قید و شرط محکوم به مرگ می شوند و توبه ایشان قبول نمی شود.

امامیه برخلاف سنیان که خوردن غذای حلال را (یعنی چنانچه غذا شراب و گوشت خوک و غیره نباشد) که به دست «اهل کتاب» تهیه شده باشد مجاز می دانند اکل چنین غذایی را منع می کنند و هم غذا شدن با «اهل کتاب» را نیز منع می کنند.

به عقیده امامیه برای اعلام «جهاد» حکم «امام زمان» و یا، در دوره «غیبت» وی، حکم مجتهدان ضرورت دارد...

«اقامه» را شیعیان دو بار می خوانند. در زمان صفویه مقرر شد که سه خلیفه اول - یعنی ابوبکر و عمر و عثمان - را در ملا عمام لعن کنند. یک سلسله تفاوت های جزئی نیز در گزاردن نماز مقرر و وضو و غسل و زیارت وجود دارد. طبق مجموعه حقوق امامیه که در زمان شاه عباس اول مورد قبول واقع شده و «جامع عباسی» نام دارد و مؤلف آن شیخ بهاء الدین محمد عاملی است [۲۵۴]، ۱۷ قاعده واجب و ۱۵ قاعده مستحب برای «غسل»، ۲۱ قاعده واجب و ۲۰ مستحب برای «وضو» و ۱۲ واجب و ۷ مستحب برای تیمم و ۱۲ واجب و ۱۵ مستحب برای غسل میت وجود دارد. ...

امامیه گذشته از اعیاد عمومی اسلامی ایام تعطیلی خاص خود دارند. مهمتر از همه آنها روز عاشورا یا دهم محرم است، که مصادف با سالگرد واقعه کربلا و شهادت امام سوم حسین بن علی و اصحاب اوست و روز^۲ سوگواری است. مراسم عزاداری با تعزیه و «روضه» خوانی در باره وقایع کربلا و زنجیر زدن و قمه زدن به خود (در گذشته) همراه بوده است. ایام عاشورا با آغاز سال قمری مسلمانان - یعنی اول محرم - مصادف می شود. گذشته از این شیعیان چند روز دیگر را هم با دعا و زیارت مراقب اولیاء الله و غیره یاد می کنند. از آن جمله است: روز چهلم (اربعین) شهادت امام حسین (ع) و اصحاب او، که مصادف با بیستم ماه صفر است. دیگر روز وفات حضرت فاطمه دختر پیامبر (ص) و زوجه علی (ع) که مصادف با سیزدهم جمادی الاولی است. دیگر روز تولد امام اول علی (ع) که مصادف است با روز ۱۳ رجب. دیگر ضربت خوردن علی (ع) که مصادف است با روز ۱۹ رمضان. دیگر «عید غدیر خم» که مصادف است با

۱- با این فرض که چنین کسی هنوز نتوانسته اسلام را درک کند و ارتداد وی بازگشتی است به دین سابق او.

۲- دقیقتر بگویم روزهای سوگواری است زیرا که از اول تا دهم ماه محرم ادامه دارد.

روز ۱۸ ذوالحجه. ایام تولد و «شهادت» ائمه نیز با مراسمی برگزار می‌شود. شیعیان مانند سنیان در مورد تصویر و کشیدن شکل آدمیان سختگیر نیستند. در تصاویر مینیاتور کتب خطی بارها صورت پیامبران^۱ و حتی محمد (ص) و علی (ع) و دیگر امامان (علی‌الرسم درحالتی که نقابی بر روی دارند و با فقط خط حدود صورتشان رسم شده) و اولیاء الله و شیوخ صوفیه و غیره دیده می‌شود. گرچه علمای شیعه امامیه رسماً تصویر اولیاء الله و ائمه را تأیید نمی‌کنند، مع هذا هنری شبیه شمایل‌نگاری مسیحیان در میان شیعیان پدید آمده: از قبیل نقوش پیامبران و محمد (ص) و ائمه بر دیوار و غیره، این گونه تصاویر گاه در مزارها و سقاخانه‌ها^۲ و حتی در بعضی مساجد هم دیده می‌شود^۳.

مذهب شیعه امامیه در ایران بر اثر شکست رقیبان خود یعنی اسماعیلیه در قرن هفتم هجری موفق به پیشرفت شد^۴. در فاصله قرن هفتم و نهم هجری، مذهب امامیه در ایران انتشار یافت و شیعیان امامیه در رأس نهضت‌های بزرگ خلق قرار گرفتند.

۱- نویسنده این‌طور قالیچه‌ای مزین به تصویر حضرت مریم (با چاقچور و لباس ایرانی) و عیسی (در کودکی) مشاهده کرده. ۲- «سقاخانه» کیوسک ماندنی است و بنای آن بایکی از سوانح عاشورا مربوط است. ۳- ف. کاتوف بازرگان روسی که در سال ۱۶۲۳ در اصفهان بوده چنین می‌نویسد: «در ویروی آن مسجد دست راست باغ، مسجد دیگری برپاست که از سنگ است و با نقوش رنگی منقوش است و بر دیوار آن چهار تصویر روسی است: از تولد عیسی و ورود (عیسی) به اورشلیم و در طرف دیگر (شمایل‌هایی) از تبدل و تممید، و شرح هم روسی است... و می‌گویند که از سرزمین گرجستان آورده‌اند (فدوت کاتوف، «سفر به پادشاهی ایران» ص ۱۳) ۴- رجوع شود به فصل یازدهم.



اسماعیلیان، قرمطیان و غلات شیعه

بهمو ازات شیعیان میانه‌رو- یعنی کیسانیه وزیدیه و امامیه - که فقط از بعضی جهات شریعت و به‌ویژه برسر امامت موروئی علویان با اهل سنت و جماعت اختلاف داشتند، در عهد خلفای عباسی چند فرقه که از طرف شیعه به‌عنوان «غلات» (عربی، «غالی» که جمع آن «غلات» است از ریشه «غلا» که به‌معنی «ازحد بیرون شدن، مبالغه و غلو» است) نامیده می‌شوند تکوین یافتند. وجه مشترک فرق «غلات» عبارت بود از قائل شدن الوهیت برای علی (ع) و بازماندگان وی یعنی علویان. فرقه‌های مزبور به‌اشکال و انحاء مختلف، فکر «حلول» (یا *incarnaion* لاتین) و «تناسخ» یا انتقال متواتر ارواح به اجسام مختلفه را (مترادف کلمه لاتین *transmigration* قائل بوده بسط می‌دادند...

روحانیان مذاهب و متکلمان سه‌گونه قائل شدن الوهیت برای آدمیان ذکر کرده‌اند، به شرح زیر:

«ظهور» (معادل لاتینی *manifestatio*)، یا انعکاس خداوند و نیروی الهی در آدمی. «اتحاد»، وجود مبدأ آدمیت و الوهیت در آن واحد در یک روح.

«حلول»، نفوذ خداوندی در آدمی و در این صورت طبیعت آدمی وی به‌شکل طبیعت الهی در می‌آید. دو گونه آخری از معتقدات خاص فرق غلات شیعه است و همه روحانیان و علمای سنی و شیعه میانه‌رو و صوفیان معتدل^۱ این معتقدات را کفر و دور از اسلام و مسلمانی می‌دانند. اما درباره «ظهور»، آراء، مختلف است.

چند فرقه از اصول معتقدات فرقه شیعه اسماعیلیه (اسماعیلیان)- فرقه‌ای که در اواسط

قرن دوم هجری پدید آمد و در کشورهای خاور نزدیک و ایران نقش عظیمی را ایفاء نمود - به عقاید غلات شیعه نزدیک است. به طوری که استاد آ. بلیایف می گوید: «علت اصلی اجتماعی پیدایش مذاهب اسماعیلی عبارت است از پیشرفت بیشتر تضادهای طبقاتی در خلافت بغداد در طی قرنهای دوم و سوم هجری»^۱. سیر و پیشرفت عمومی جریان فتودالیزاسیون، و نیرو گرفتن فتودالهای محلی (به خصوص در ایران) و افزایش سنگینی بار مالیاتها موجب یک سلسله جنبشها و نهضتهای خلق گشت که غالباً جنبه روستایی داشت. تقریباً همه این قیامها در زیر لفاظه عقیدتی فرق مذهبی صورت گرفت. در بسیاری از قیامهای قرنهای دوم و سوم هجری لفاظه عقیدتی مزبور عبارت بود از تعلیمات فرقه نامسلمان خرمدینان (یا «خرمیه») که دنبال کنند افکار مزدکیان قرنهای پنجم و ششم میلادی بوده اند. بسیاری از قیامهای خلق، هم از آغاز قرن اول هجری، و به ویژه در قرنهای سوم و چهارم هجری، تحت رهبری شیعیان میانه رو، یا غلات و یا اسماعیلیه بوده.

با اینکه این جریانات دینی با یکدیگر اختلاف فراوان داشته اند معیناً دو نکته مشترک آنان را به هم نزدیک می کرده: یکی اینکه همه مقام خلافت را اعم از اموی و یا عباسی قبول نداشتند و دیگر افکار «عدالت عمومی» و برابری اجتماعی بود، که گاه به طور مبهم و به صورت شعارهایی بیان می شده، و گاه شکل عملی تر سوسیالیزم تخیلی را به خود می گرفته (مثل تعالیم خرمدینان و قرمطیان). جنبه مشترک دیگر نهضتهای شیعه عبارت بود از کوشش برای استقرار امامت «حقیقی» علویان و نجات دین «مصفا» از ناپاکی به صورتی که در صدر اسلام بوده و گرایش به حکومت روحانی - حکومتی که در انتظار مردمان کمال مطلوب عدل و آسایش تصویر می شده و در جهت مخالف دولت غیر روحانی (فتودالی) خلافت قرار داشته است. این همان «کفر آشکاری» بوده که یکی از علمای علم اجتماع آنرا یکی از ویژگیهای نهضتهای خلق و جنبشهای مخالف دستگاه حاکمه عصر فتودالیزم شمرده است^۲. انتظار مهدی که مقامی مسیحا صفت بوده^۳ و وجه مشترک بیشتر نهضتهای شیعه محسوب می شود نیز با آرزوهای خلق مربوط بوده است - آرزوی استواری «سلطنت عدل» بر روی زمین. در اخبار (احادیث) شیعه درباره مهدی یک فکر دائماً به اشکال گوناگون [۲۵۵] تکرار شده است که «او (مهدی) روی زمین را با حقیقت و عدالت انباشته خواهد کرد چنانکه اکنون با ظلم و جور انباشته است»^۴. بدین قرار ظهور و بسط مذهب اسماعیلیه را باید با پیشرفت تضادهای طبقاتی و نهضتهای مردم مخالف دولت، در قلمرو خلافت در قرنهای اول و دوم هجری، مربوط دانست.

۱- آ. بلیایف «فرق اسلامی» ص ۴۷ و بعد. ۲- رجوع شود به: «جنگ روستاییان در آلمان».

۳- درباره «مهدی» رجوع شود به اواخر فصل گذشته.

۴- ص ۹ و بعد W. Ivanow., 'The Rise of the Fatimids' (رجوع شود به متون عربی اخبار).

از میان محققان روسی، دودانشمند شوروی، ا.آ. بلیایف^۱ و آ.ا. برتلس^۲ مبنای اجتماعی و سیمای طبقاتی دوران متقدم مذهب اسماعیلیه و قرمطیه را نشان داده‌اند.

دورهٔ متقدم تاریخ فرقهٔ اسماعیلیه و سازمان و اصول آن هنوز چنانکه شاید بایسد مورد مطالعه قرار نگرفته. این عدم مطالعه به سبب آن است که مجموع اطلاعات مربوط به اصول و سازمان دوران متقدم مذهب اسماعیلیان (به ویژه در قرنهای دوم و سوم هجری) که مورد استفادهٔ محققان اروپایی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی^۳ قرار گرفته، از علمای مذاهب سنی و روحانیان مرتدشناس و یامرتدجوی آن مذاهب اخذ شده. و این هر دو دسته یا به حد کافی با اصول باطنی اسماعیلیه آشنا نبودند و یا اینکه آگاهانه اصول مزبور را تحریف کرده و معتقداتی را به اسماعیلیان نسبت داده‌اند که در واقع روح پیروان مذهب مزبور از آن بیخبر بوده است، زیرا علمای سنی می‌خواستند، در دل مسلمانان پیرو «مذاهب سنت» تخم نفرت و کینه نسبت به اسماعیلیان بپاشانند. اعتقاد به «حلول» و «تناسخ» و انکار مبانی شریعت و اعمال خلاف اخلاق و بیدینی را به اسماعیلیان نسبت می‌دادند. و می‌کوشیدند تعالیم ایشان را همانند و یا نزدیک ادیان غیر اسلامی جلوه دهند. بسیاری از مؤلفان (واژ آن جمله مؤلف «سیاست نامه» که به زبان فارسی است و بهرجل سیاسی قرن پنجم هجری، خواه نظام الملک نسبت داده می‌شود) اسماعیلیان را با مزدکیان اشتباه می‌کردند و حتی عقیده‌شناسی بالنسبه بی‌غرض همچون شهرستانی برخی از فرق خرمدینه را در شمار اسماعیلیان می‌آورده. از تألیفات دوران متقدم اسماعیلیه مقدار اندکی محفوظ مانده و غالباً اظهار نظر دربارهٔ اینکه معتقدات بدوی اسماعیلیان با آنچه در رسالات متأخر ذکر شده چه تفاوتی داشته، بسیار دشوار است.^۴

اکنون بسیاری از عقاید پیشین اسماعیلی‌شناسان، دربارهٔ پیروان مذاهب مزبور، در پرتو متون اصیل اسماعیلی و تحقیقات ب. لوئیس و لوئی ماسنیون و همدانی^۵ و آ. ایوانوف^۶، مورد تجدید نظر قرار گرفته است.

اما راجع به تألیفات و آ. ایوانوف، مسلماً این تألیفات، مطالب فراوان و تازه‌ای به گنجینهٔ تحقیق تاریخ و معتقدات اسماعیلیه افزوده‌اند. با این وصف چون وی گرایش نمایان و مدح آمیزی نسبت به اسماعیلیه دارد، این نکته اهمیت آثار او را ساخت کاهش می‌دهد.^۷ مؤلف مزبور می‌کوشد تا در انتظار مسلمانان روزگار ما اسماعیلیه را تبرئه کند و اتهاماتی را که نویسندگان قرون وسطی

۱- ا.آ. بلیایف «فرق اسلامی» ص ۴۸-۸۵. ۲- آ.ا. برتلس «ناصر خسرو و اسماعیلیان» ص ۵۱-۱۴۷.

۳- رجوع شود به فهرست کتابشناسی، ضمیمهٔ این کتاب. ۴- به فهرست کتابشناسی رجوع شود.

۵- W. Ivanow, "The Rise of the Fatimids"

"Studies in early Ismailism"

"Brief survey of the evolution of Ismailism"

به فهرست کتابشناسی نیز رجوع شود. ۶- و آ. ایوانوف که در سال ۱۹۱۸ از روسیه مهاجرت کرده مدتی مدید یکی از نزدیکان آقاخان رئیس فرقه اسماعیلیه هندوستان بوده است.

و محققان جدید علیه ایشان اقامه کرده‌اند رد نماید و ثابت کند که اسماعیلیت دوران متقدم باسنیگری چندان تفاوتی نداشته. و آ. ایوانوف ضمناً می‌گوید که در معتقدات اسماعیلیه هرگز «کوچکترین اثری از مبارزه طبقاتی» و «کوچکترین اشاره‌ای به افکار اشتراکی» وجود نداشته است.^۱ این رد و نفی بی‌دلیل به‌غایت طرف‌گیرانه است و با موازین تاریخی مناقضت دارد و نه تنها تألیفات دانشمندان شوروی^۲ بلکه کتب دانشمندان غربی که از اسلوب ایشان به‌دورند، مانند ل. ماسینیون و ف. هیتی نیز نظر و آ. ایوانوف را رد می‌کنند. دو نفر اخیر الذکر اصول اجتماعی قرمطیان و رابطه ایشان را با اصناف پیشه‌وران شرح داده‌اند.^۳ رابطه میان اسماعیلیان (و قرمطیان که شاخه‌ای از آن فرقه بودند) و مبارزه طبقاتی را که در قلمرو خلافت جریان داشته می‌توان ثابت شده شمرد. صفت مشترک خرمدیان و اسماعیلیان و قرمطیان همانا شرکت ایشان در نهضت‌های اجتماعی همانند بوده است. و علت اینکه مؤلفان سنی فرقه‌های مزبور را يك کاسه کرده و با یکدیگر اشتباه می‌کنند همین است.

پیدایش فرقه اسماعیلیه با انشعابی که در اواسط قرن دوم هجری، در میان شیعیان وقوع یافت مربوط بوده است. امام جعفر صادق (ع)، امام ششم شیعیان، در زمان حیات، اسماعیل فرزند ارشد خود را از امامت محروم کرد و پسر چهارم خویش موسی الکاظم (ع) را به جانشینی برگزید. در اخبار و روایات قدیمی آمده است که شراب‌خواری اسماعیل سبب این عمل بوده. بخشی از شیعیان موسی الکاظم (ع) را به امامت هفتم شناختند. و پیروان وی بعدها به نام اثنی عشریه (دوازده امامی) یا امامیه نامیده شدند.^۴ بخشی دیگر همچنان اسماعیل را وارث مقام امامت می‌دانستند... ولی به احتمال قوی علت واقعی همانا گرایش و سعی عناصر اصولی‌تر شیعه برای عملیات فعالانه بوده، زیرا که در دوران استقرار دودمان عباسیان، سراسر بخش شرقی قلمرو خلافت را نایره نهضت‌های خلق فرا گرفته بوده. بدین‌سان شاخه نئی از تشیع پدید آمده که پیروان آن را «اسماعیلیان» یا اسماعیلیه (عربی) خواندند. و با اینکه اسماعیل پیش از وفات پدر خویش امام ششم جعفر صادق (متوفی به سال ۱۴۸ هـ) در سال ۱۴۵ هـ درگذشت، این نام (یعنی اسماعیلیه) بر سر آنان ماند. اسماعیلیان محمد فرزند ارشد اسماعیل را به امامت هفتم شناختند. محمد بن اسماعیل مورد تعقیب دولت عباسی قرار گرفت و در ناحیه دماوند نزدیک ری (ایران) پنهان شد.

بازماندگان محمد بن اسماعیل برای نجات از تعقیب کنندگان در کشورهای مختلف پراکنده شدند (در سوریه و خراسان و غیره). نام و محل اقامت آن‌کس از ایشان که امامت وی مقبول پیروان بود فقط برای عده معدودی از هم‌زمان و هم‌رهان وفادار معلوم بوده و دیگر افراد اسماعیلیه

۱- ص ۱۲ W. Ivanow. "The Rise of the Fatimids" — گذشته از تألیفات سابق الذکر
 ۲. ا. ت. بلیاف و ا. ت. برتلی به کتاب «محمد بن موسی» تألیف ب. ن. زاخودر بزرجموعه شود. ص ۴۵-۴۴
 ۳- درباره ایشان به فصل دهم رجوع شود.
 ۴- Ph. K. Hitti. "History of the Arabs"

حتی اسم امام «مستور» خویش را هم نمی دانستند. تاریخ دوران بعدی اسماعیلیه تا آغاز قرن چهارم هجری به دوره «ستر» (عربی، از «ستر» بمعنی «پنهان داشتن») معروف است. آنچه درباره امامان مستور می دانیم اندک است. حتی نامهای ایشان نیز در منابع مختلفه گوناگون است.^۱ مع هذا این وضع مانع از آن نشد که اسماعیلیان سازمان مخفی وسیعی از پیروان فرقه خویش به وجود آورند. مبلغان جدی که «داعی» نامیده می شدند (عربی جمع آن «دعاة». بمعنی «مبلغ») تعلیمات آن فرقه را تبلیغ و منتشر می کردند و آن ها لّه اختفا و اسرار آمیزی که تبلیغات و «دعوت» اسماعیلی را احاطه کرده بود هواخواهان و پیروان تازه ای را جلب و به دور آن فرقه جمع می کرد. در پایان قرن سوم هجری شمار اسماعیلیان در جنوب عراق و بحرین و غرب ایران و خراسان و سوریه و مصر و دیار مغرب بسیار بود.

ظاهراً در فاصله قرنهای دوم و سوم هجری، اسماعیلیه به دو فرقه فرعی تقسیم و منشعب شدند.^۲ یکی از آن دو کماکان پس از مرگ محمد بن اسماعیل اعقاب او را به امامت مستور قبول داشت. بعدها (از آغاز قرن چهارم هجری) پیروان این گروه را اسماعیلیه فاطمیه نامیدند. پیروان شاخه دیگر برای این عقیده راسخ بودند که شمار ائمه نیز مانند پیامبران مرسل^۳ نباید از هفت بیشتر باشد، و بدین سبب محمد بن اسماعیل امام آخر شمرده می شود. به عقیده ایشان پس از وی امامانی پدید نخواهند آمد و اکنون باید فقط چشم به راه و منتظر ظهور پیامبر هفتم قائم — المهدی [۲۵۶] بود، که اندکی پیش از روز «قیامت» ظهور خواهد کرد. این فرقه فرعی، که فقط هفت امام را قبول داشته «سبعیه» (هفت امامی) خوانده شد. و بعدها در نیمه دوم قرن سوم هجری ایشان را «قرمطیان» نامیدند.

تقسیم اسماعیلیه مدتی مدید قطعی نبوده. زیرا که امامان مستور را پسرده ضمیمی از اختفاء و استتار پوشانده بوده و ایشان رابطه مستقیم با توده پیروان خویش برقرار نمی کردند، و حتی کسی از نام آنان نیز خبر نداشت. بدین سبب اختلاف بر سر قبول و یا عدم قبول ایشان موجب بروز دشمنی میان افراد دوشاخه یاد شده نمی گردید. و غالباً همه ایشان را گاه اسماعیلی به طور اعم و گاه «سبعیه» و یا قرمطی می نامیدند. این وضع تا آغاز قرن چهارم هجری باقی بود.

۱ — به روایت فاطمیان: محمد بن اسماعیل، عبدالله، احمد، حسین، عبيدالله، به روایت دروز: محمد بن اسماعیل، اسماعیل دوم، محمد دوم، احمد، عبدالله، محمد سوم، حسین، احمد دوم، عبيدالله (به جای پنج امام له امام).
به روایت نزاریه: محمد بن اسماعیل، احمد، محمد دوم، عبدالله، عبيدالله. ۲ — البته اصطلاحات «فرقه» و «فرقه فرعی» و «شاخه» اعتباری و مشروط است و در شرایط تاریخی معینی ممکن بود که فرقه فرعی به مرور زمان به فرقه مستقلی مبدل شود، و بعد به دین ویژه ای تنبیر شکل یابد، مثل دروزها که در آغاز یکی از فرق فرعی اسماعیلیه بوده اند. ۳ — آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص). این ترتیب طبق توالیم مشترک همه مسلمانان است. هفتمی که قائم مهدی باشد به نظر شیعه باید پیش از «پایان جهان» ظهور کند.

منشأ نام قرمطیان (کلمه عربی «قرمط» جمع آن «قرامطه») تا کنون معلوم نشده است. طبری نخستین کسی بوده که از قرمطیان ذیل وقایع سال ۲۵۵ هـ، یاد کرده. میان بندگان زنجی که علیه خلافت قیام کرده و روستاییان و بدویان فقیر نیز که به ایشان پیوسته بودند (در عراق سفلی و خوزستان از سال ۲۵۴ تا ۲۷۰ هـ) دسته‌ای وجود داشتند که جنگاوران ایشان قرمطیان نامیده می‌شدند.^۱ اما درباره ریشه کلمه «قرمط» فرضیات مختلفی وجود دارد.^۲

سازمان مخفی قرمطیان محتملاً پیش از قیام زنجیان (زنگیان) تکوین یافته بوده، شاید هم در محیط پیشه‌وران پدید آمده. ظاهراً در سال ۲۶۰ هـ، قیام قرمطیان در خراسان به وقوع پیوست. قیام بزرگ در عراق سفلی تحت رهبری حمدان قرمط آغاز شد و وی در سال ۲۷۷ هـ، در کوفه ستادگانه یا «دارالهجرة» ای (خانه پناهگاه در هجرت) تأسیس نمود که خزانه عمومی داشته و قرمطیان متعهد بودند خمس درآمد خویش را به آن صندوق بپردازند. قرمطیان سفره اخوت می‌گسترند و این عمل جزئی از تشریفات مذهبی ایشان بوده و شرکت کنندگان در آنجا «نان بهشتی» تناول می‌کردند (شاید این کار انعکاسی از عمل مسیحیان و تقسیم نان از خمیر بی‌مایه (فطیر) و شراب باشد؟). کمال مطلوب این بوده که تقسیم «نعمتها» یعنی مواد مصرفی به‌طور تساوی صورت گیرد. لشکریان خلیفه فقط در سال ۲۹۴ هـ، توانستند نایره شورش قرمطیان را خاموش کنند و پس از آن عراق سفلی ویران شد.

پیش از آن تاریخ، در سال ۲۸۱ هـ، آتش قیام بحرین را فرا گرفت و در سال ۲۸۶ هـ، قرمطیان شهر لحسا (الاحساء) را تصرف کردند. لحسا تختگاه دولت قرمطیان، که در آنجا تشکیل شده بود، گشت و پیروان آن فرقه کوشیدند تا آرمان اجتماعی خویش را در آن سرزمین عملی سازند.^۳

در سال ۲۸۷ هـ، قیامی در سوریه تحت رهبری زکریا داعی قرمطی وقوع یافت (که پیروان آن را «زکرویّه» گویند). این شورش خاموش شد، ولی تا پایان قرن چهارم هجری در بعضی جاهای سوریه و فلسطین قیامهای قرمطی گاه و بیگاه به وقوع می‌پیوست.

به گفته یرونی دانشمند مشهور خوارزمی (متوفی به سال ۴۴۰ هـ)^۴ در دهه چهارم قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) قرمطیان شهر مولتان و ناحیه آن را در هندوستان تصرف کردند و در آنجا دولتی از خود تأسیس نمودند. سلطان محمود غزنوی آن دولت را در سال ۴۰۱ هـ

۱- طبری، سری ۳، ص ۱۷۵۷. ۲- این فرضیات در مقاله ل. ماسینیون تحت عنوان Karmates بر-
شمرده شده است. فرضیه و.آ. ایوانوف (ص ۹۹) The Rise of the Fatimids را نیز نقل می‌کنیم. وی
می‌گوید که کلمه «قرمط» از «قرمینه» مأخوذ است که به معنی «کشاورز، روستائی» (در لهجه سریانی بین النهرین
سفلی یعنی زبان آرامی) می‌باشد. ۳- درباره دولت قرمطیان در بحرین به دنباله همین فصل رجوع شود.
۴- رجوع شود به: برونو، متن عربی، ص ۵۶. ترجمه انگلیسی، مجلد ۱، ص ۱۶۶ و بعد.

۵. تارو مار کرد. نوح بن نصر سامانی (از ۳۳۲ تا ۳۴۳ هـ حکومت کرد) شورشهای قرمطیان را در خراسان و آسیای میانه فرو نشانید. با این حال در ایران عده کثیری از اسماعیلیان منتسب به هر دو شاخه باقی مانده بودند. محمود غزنوی به تعقیب و آزار ایشان پرداخت و در این راه سخت زیاده روی کرد و چون در سال ۴۲۵ هـ. شهر ری را از دست آل بویه متزع ساخت، بسیاری از قرمطیان فاطمی را بازداشت و اعدام کرد.

توده اصلی پیروان فرقه فرعی قرمطی از روستایان تشکیل شده بود. شمار پیشموران و بنویان صحرائشین نیز میان ایشان اندک نبود. همه اینان را، دشمنی نسبت به خلافت عباسی و امید به پیریزی و تأسیس یک سازمان اجتماعی نوین مبتنی بر مساوات، متحد می ساخته.

اسماعیلیان مغرب که امامان مستور را قبول داشتند نیز، به موازات قرمطیان که درسزیمینهای شرقی خلافت عمل می کردند، فعالیت خویش را بسط دادند. از رجال فرقه فرعی مزبور در قرن سوم هجری، عبدالله بن میمون (موفی به سال ۲۵۱ هـ) در میان همگان برجسته گشت. وی اصلاً از خوزستان بوده. پسر وی میمون که جراح چشم پزشک بوده و آب مروارید را عمل می کرده بدین سبب به «القداح» ملقب گشت. وی ایرانی و محتملاً زرتشتی بوده و در اهواز می زیسته. در خبر است که عبدالله، الهیات و فلسفه را مطالعه می کرده. وی به مقام داعی اسماعیلی نسایل شد و از طرف امام مستور در خوزستان دعوت و تبلیغ می کرد. او باالاجبار پنهان شد و نخست در بصره پناهگاهی جست و یافت، و زن پس به شهر سلامیه (در سوریه) گریخت و در آنجا مرکزی برای دعوت و تبلیغ ایجاد کرد و مبلغانی به اطراف گسیل داشت. آنها به مردم می گفتند که بهزودی باید امام مستور (صاحب الزمان) که مهدی خواهد بود ظهور کند. وی به قرمطیان نیز نزدیک شد و در نظر داشت از نارضایی عظیم عامه مردم و دشواریهای داخلی خلافت عباسی، که در نتیجه قیامهای خلق ضعیف شده بود، برای نیل به مقاصد خویش استفاده کند. در میان پیروان وی نام حمدان قرمط و یکی از خویشاوندان وی، عبدان، را که نوشته هایش در آن زمان مشهور بوده ولی به دست ما نرسیده، یاد می کنند.

عقیده شناسان سنی (و محققان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم که پیروان ایشان بوده اند) می گویند که عبدالله بن میمون واضع اصول باطنیه (معادل کلمه «ازوتریک» که خود از کلمه یونانی *Esotericos* که «درونی- باطنی»^۱ معنی دارد مأخوذ است) بوده که فقط در دسترس برگزیدگان و خاصان فرقه است. اصول باطنیه در مقابل «ظاهریه» (یا معادل اکزوتریک که خود از کلمه یونانی *Exotericos* - مأخوذ است به معنی «خارجی- ظاهری») است که

۱- «باطنیت» اصطلاحی است کلی در تعریف تعلیمات مخفی دینی که فقط برای معبودی از خاصان کشف می گردد.

برای غیر برگزیدگان علم شده است. و. آ. ایوانوف این عقیده را که مدتها در میان مسلمانان رایج و شایع بوده جداً رد و انکار می‌کند و آن را افسانه می‌خواند. به عقیده و. آ. ایوانوف باطنیت اسماعیلیه به تدریج و بر اثر سیر تکاملی باطنیت دوران متقدم تشیع تکوین یافته، بهر تقدیر معلوم نیست که اصول پنهانی اسماعیلیه از چه طرقی مکون و مدون گشته. در هر حال از لحاظ تکامل و بسط هر دو شاخه اسماعیلیه اهمیت فوق العاده داشته است. عوام قوم نیز از وجود این اصول اطلاع داشتند و بدین سبب اسماعیلیان منتسب به هر دو شاخه را باطنیان می‌خواندند (به عربی «باطنی» در مقابل «ظاهری» یعنی تعالیمی که ظاهری است و در دسترس همگان است). درباره تعالیم باطنی اسماعیلیان بعد سخن خواهد رفت.

در فاصله قرنهای سوم و چهارم هجری در سوریه (شامات)، از مرکز اسماعیلی سلامیه، داعیان شایعاتی منتشر کردند که مهدی ظهور کرده و همان عیدالله امام اسماعیلی است که نامش تا آن اواخر مستور بوده. هنوز هم معلوم نشده است که آیا عیدالله واقعاً از اعقاب محمد بن اسماعیل علوی امام هفتم اسماعیلیان بوده یا غاصبی ماجراجو.

بهر تقدیر مسلم است که عیدالله خواست از قرمطیان در عراق و سوریه استفاده کرده قدرت را به دست گیرد. وی در سال ۲۸۷ ه. در رأس قیام سوریه قرار گرفت. عیدالله پس از اطفای نایره آن شورش همزمان و همقدمان خویش را به دست سرنوشت سپرد و در میان لعنت و نفرین ایشان به مصر گریخت (سال ۲۸۹ ه) و از آنجا راه دیار مغرب پیش گرفت.

مدتها بود که در مغرب وقایع سیاسی بسیار مهمی جریان داشت. هم در سال ۲۸۲ ه. از مرکز اسماعیلی سلامیه مبلغی جدی و بلیغ به نام ابوعبدالله الشیعی که اصلاً از سرزمین یمن بود، بدانجا گسیل گشته بود. ابوعبدالله الشیعی نخست محاسب بصره بوده و پس از آن به اسماعیلیه پیوسته بود. وی در تونس نارضایی بر برهرا از سیاست داخلی دودمان محلی اغالبه (دودمانی سنی مذهب ۱۸۴ تا ۲۹۷ ه) مورد استفاده قرارداد. بربران در سال ۲۹۷ ه. قیام کردند و سلطنت اغالبه را سرنگون کردند. عبدالله در اوایل زمستان سال ۲۹۸ ه. در شهر «رقاده» به سمت امامت و خلافت اعلام و امیر المؤمنین و مهدی نامیده شد. دودمان نوین، نام فاطمیه را بر خود نهاد که حاکی از انتساب آن به علی (ع) و زوجة او فاطمه (ع) دختر حضرت محمد (ص) است. هواخواهان دودمان فاطمی را هم اسماعیلیان نامیدند.

خلافت فاطمیان (از ۲۹۸ تا ۵۶۸ ه) نیروی تهدید آمیزی را تشکیل می‌داد و به ویژه پس از آنکه در سال ۳۵۹ ه. سرزمین ثروتمند مصر را مسخر ساخت قدرت فوق العاده گرفت. خلیفه فاطمی امام المعز در آن سرزمین شهر تازه‌ای به نام قاهره معزیه در کنسار فسطاط (قاهره قدیم) بنا کرد و تختگاه خویش را به آنجا انتقال داد. در پایان قرن چهارم هجری بخش اعظم مغرب و لیبی و مصر و فلسطین و سوریه و حجاز در تحت حکومت فاطمیان اسماعیلی قرار

داشت. تصرف مصر که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترین کشور خاور نزدیک بوده، وسایل فراوان و نیروی جنگی عظیمی را در دسترس فاطمیان قرار داد. امامان فاطمی اسماعیلی برای تبلیغات و دعوت اسماعیلی در خارج از حدود قلمرو دولت خویش اهمیت بسیار قائل بودند. در مقرر خلافت فاطمی مرکز تبلیغاتی به نام «دارالدعاة» تأسیس شد که از آنجا داعیانی به همه سرزمینهای اسلامی اعزام شدند. در فاصله قرنهای چهارم و پنجم هجری در ایران سازمانهای مخفی فاطمیان اسماعیلی همجا وجود داشته.

تأسیس خلافت فاطمی در ۲۹۸ هـ. تفکیک میان اسماعیلیان فاطمیه و قرمطیان را موجب گشت و هر یک از این دوشاخه به فرقه مستقلی مبدل شد. راست است که پیشوایان قرمطیان به منظور سیاسی گاه‌گاه روابطی با خلفای فاطمی برقرار می‌ساختند، ولی حکومت ایشان را قبول نداشتند و امامت آنان را هم نمی‌شناختند.

در فاصله قرنهای سوم و چهارم هجری، پیشوایان قیامهای قرمطی یعنی حمدان قرمط و عبدالنور گویا از طرف رئیس پنهانی فرقه که «صاحب‌الظهور» نامیده می‌شده و محل اقامتش مجهول بوده عمل می‌کردند. پس از تأسیس دولت قرمطیان در بحرین که مرکز آن شهر لحسا بوده (۲۸۶ هـ) ابوسعید حسن الجنابی که گویا از طرف «صاحب‌الظهور» یار رئیس مخفی فرقه به آنجا گسیل شده بوده، در رأس آن قرار گرفت. وی عملاً در حکومت خویش کمال استقلال را داشته. قرمطیان بحرین، که بیشتر از جنگجویان بدوی عرب بودند، خطر بزرگی برای خلافت عباسیان به شمار می‌رفتند. پس از مرگ ابوسعید حسن، فرزند او ابوطاهر سلیمان جانشین وی شد. (از ۳۰۲ تا ۳۳۲ هـ. حکومت کرد). در زمان او قرمطیان بحرین بارها به عراق سفلی و خوزستان هجوم کرده، طرق کاروان‌رو را قطع نمودند. در ۸ ذیحجه سال ۳۱۷ هـ. در روز زیارت حج قرمطیان ناگهان به مکه حمله کرده، شهر را متصرف شدند و غارت کردند و چندین هزارتن از زوار و ساکنان مکه را برخی، کشته و عده‌ای را به بردگی با خود بردند. و به این حد اکتفا نکرده، چون در میان اسماعیلیان از همه اصولی‌تر بودند و بیشتر تشریفات مذهبی سنیان را رد می‌کردند و زیارت کعبه را بت‌پرستی می‌شمردند، آن مکان مقدس اسلامی را غارت کرده و «حجر الاسود» مشهور را از دیوار کنده و به‌دو نیم کردند و با خود به لحسا بردند. و فقط پس از قریب بیست سال بر اثر وساطت خلیفه فاطمی «حجر الاسود» را به مکه بازگرداندند.

سازمان اجتماعی که قرمطیان در بحرین پدید آورده بودند در نتیجه شرحی که ناصر خسرو علوی، شاعر بزرگ اسماعیلی ایرانی - که خود در سال ۴۴۳ هـ. در لحسا بوده - داده، معلوم است. مردم بحرین به‌طور کلی مرکب بودند از روستاییان و پیشه‌وران. شهر لحسا در حلقه‌ای از اراضی مزروع و نخلستانها قرار داشته. هیچ‌یک از ساکنان تحت هیچ عنوانی مالیات

نمی پرداختند. سلطان^۱ سی هزار بنده زر خرید از زنگیان و حبشیان داشت و اینان را بهرایگان در اختیار کشاورزان قرار می داد تا در کارهای زراعی و باغبانی و همچنین مرمت ابنیه و طاحونها ایشان را یاری کنند. آسیایی دولتی نیز وجود داشته که بهرایگان برای مردم گندم آرد می کرده. هر یک از کشاورزان محتاج می توانست از دولت کمک خرج بگیرد. چنانچه پیشه‌وری از نقاط دیگر به لحساب آمد و مقیم می شد از دولت، برای خرید وسایل کار و به راه انداختن پیشه وی کمک خرجی بدون ربح به وی داده می شد، که هرگاه میل می داشت مسترد می کرد. رباخواری و هرگونه ربح ستاندن ممنوع بود. پس از ابوطاهر، در رأس دولت، هیئت شش نفری از «سادات» و شش تن جانشینان ایشان که وزیرانمیده می شدند قرار داشت. این هیئت هر تصمیمی را می بایست به اتفاق آراء اتخاذ کند. این دولت لشکری مرکب از بیست هزار نفر داشت.^۲

این اساس را می توان کوششی شمرد برای احیای جماعت قدیمی آزاد کشاورزی و پیشه‌وری که (با این وصف) بر پایه برده داری مبتنی بوده. ا. آ. بلیایف به حق می گوید که وجود برده داری در سازمان اجتماعی و اقتصادی جماعت‌های قرمطی به سبب ترکیب روستایی جماعت‌های مزبور بوده و «روستاییان که در خاور نزدیک در قرون وسطی علیه دولت فتودالی دست به اقدام می زدند، می کوشیدند سازمان جماعت را به همان شکلی که در دوران قبل از فتودالیزم وجود داشته احیا کنند. و در جماعت‌های کشاورزی دوره مزبور در کشورهای شرقی، برده داری وجود داشته»^۳. شایان توجه است که قرمطیان (مانند خرمدینان) ضمن تبلیغ برابری اجتماعی، این اصل مورد اعتقاد خویش را شامل حال بردگان نمی نمودند. قرمطیان منکر برده داری نبودند و فقط می خواستند به جای اشخاص و افراد، جماعت صاحب بردگان باشد. این دولت بندگان را به زور می خرید و یا هنگام هجوم و دستبرد به سرزمینهای خلافت به اسارت می گرفت. قرمطیان بحرین زمینداری کلان و بهره کشی فتودالی را از میان برداشتند ولی برده داری جماعتی را به مثابه پایه و اساس رفاه و آسایش جماعت خویش حفظ کردند.

لیکن يك نکته مسلم است که قرمطیان بحرین بهره کشی فتودالی را از میان برداشتند و کوشیدند تا آرزوی غایی خویش یعنی استقرار جماعت آزاد را که بر کار بندگان مبتنی بوده جامعه عمل ببوشند. فرق بزرگ قرمطیان با اسماعیلیان فاطمی همانا در برنامه اجتماعی ایشان است، که در آن دوران فوق العاده اصولی و تند بوده است. ظاهراً اسماعیلیان فاطمی واجد يك برنامه اجتماعی معین و عملی نبودند و فقط آرزوها و مرام مبهمی درباره استقرار «سلطنت عدل»

۱- در اصل متن کلمه «سلطان» به معنی قدیمی کلمه یعنی «دولت و قدرت» به کار رفته است. ۲- رجوع شود به: سفرنامه ناصر خسرو، متن فارسی، ص ۸۲-۸۴، باید توجه داشت که سلطان در این مورد به معنی دولت و حکومت است. زیرا فرمانفرمایی واحد در آنجا و در آن زمان وجود نداشته. ۳- ا. آ. بلیایف «فرقه‌های اسلامی» ص ۵۹.

پس از استوار شدن «امام مهدی» بر سریر حکومت داشتند. عیدالله نخستین خلیفه فاطمی که خویشتر را مهدی اعلام کرده بود، کوشید تا به‌خبر مربوط به مهدی «که جهان را پر از عدل می‌کند» کلمات زیر افزوده شود: «و (امام مهدی) آن (زمین) را که زیر حکومت او در آمده پر از عدل کرده باقی را کسی که بعد از او خواهد آمد پر (از عدل) خواهد کرد»^۱. بدیهی است که عیدالله پس از اعلام خلافت خویش به‌هیچ اصلاح اجتماعی جدی دست‌نیازید. فقط اراضی ازدست‌صاحبان پیشین به‌در شد و به‌صاحبان تازه‌ای که از اطرافیان عیدالله بوده‌اند منتقل‌گشت. اکنون به‌اساس عقیدتی اسماعیلیه فاطمی می‌پردازیم. معتقدات ایشان به‌دو شاخه کاملاً متفاوت تقسیم می‌شده: یکی «ظاهری» یعنی تعالیمی که در دسترس عامه گذاشته می‌شده و عامه افراد عادی آن فرقه از آن اطلاع داشتند. دیگر «باطنی» که فقط عده معدودی از افراد خاص و برگزیده و عالی درجه فرقه اسماعیلیه فاطمیه از آن آگاه بودند. تعلیمات و یا معتقدات «باطنی» در واقع «تأویل» یا تعبیر ایهاماتی که در تعالیم «ظاهری» وجود داشته شمرده می‌شده است. اصول کلی اسماعیلی چنین است: «هیچ ظاهری بدون باطن نیست و برعکس هیچ باطنی هم بدون ظاهر وجود ندارد». به عبارت دیگر برای هر ماده از تعالیم «ظاهری» تأویلی وجود داشته که معنی باطنی آن را معلوم می‌ساخته.

تعالیم «ظاهری» اسماعیلیه فاطمیه با معتقدات شیعه امامیه چندان تفاوتی نداشته، جز اینکه امام هفتم ایشان موسی‌الکاظم نبوده و محمد بن اسماعیل بوده و پس از وی ائمه مستور و پس از ائمه مستور خلفای فاطمی که مقام امامت نیز داشتند می‌آمدند. تعالیم «ظاهری» تقریباً همه مقررات تشریفاتی و حقوقی شریعت اسلامی و به‌ویژه نمازهای مقرر و غسل و وضو و رفتن به مسجد و گرفتن روزه و غیره را برای عامه مؤمنان (به استثنای افراد درجه عالی و برگزیده فرقه) واجب می‌دانسته. فقه اسماعیلی - فاطمی که در قرن چهارم هجری در مصر توسط فقیه امامی - قاضی نعمان^۲ مدون گشته بود نیز جزء تعالیم «ظاهری» ایشان بوده. آنچه گفته شد در واقع معتقدات و مذهب رسمی بود که خلفای فاطمی در قلمرو دولت خویش متداول داشتند، ولی در عین حال شیعیان امامیه و پیروان مذاهب سنی (مالکیان و حنفیان و غیره) و مسیحیان اهل ذمه را مجبور به قبول آن نمی‌کردند. همه ایشان می‌توانستند آزادانه به شیوه خویش نماز گزارند.^۳

تعالیم «باطنی» مرکب از دو بخش بود: ۱/ «تأویل» یعنی تعبیر ایهامی قرآن و شریعت،

۱- ص ۹، متن W. Ivanow. "The Rise of the Fatimids"...، I. T. برتلس، «ناصر خسرو و اسماعیلیان» ص ۸۲. ۲- به واسطه فصل دهم این کتاب رجوع شود. ۳- به استثنای تمقیباتی که در عهد خلیفه حاکم (از ۳۸۶ تا ۴۱۲ هـ حکومت کرد) صورت گرفت و وی نخست مسیحیان و یهود را بیرحانه مورد ایذا قرار داد و در پایان حکومت خویش علیه سنیان نیز اقدام کرد. این تمقیبات پس از مرگ او موقوف شد. معتقدات رسمی فاطمیه در کتاب واپوانوف تحت عنوان "A Creed of the Fatimids" آمده است.

مثلاً «دوزخ» را ایهامی از حالت جهل که اکثر افراد بشر در آن غوطه‌ورند می‌دانستند و «بهشت» را ایهامی از دانش کامل، که بر اثر کسب تعلیمات باطنی اسماعیلیه و طی چند مرتبه حاصل می‌شود، می‌شمردند. ۲ / «حقایق» یا فلسفه و علوم و تلفیق آن با الهیات.

«حقایق» ایشان بر روی هم چندان بدیع و اصیل نیست و التقاطی است. بیشتر مطالب آن از فلسفه نوافلاطونی یونانی مأخوذ است. ولی به‌طوری که اکنون معلوم شده مستقیماً از مقالات نه‌گانه فلوطین (قرن سوم میلادی) گرفته نشده بلکه از روایات متأخر اخذ شده روایاتی که توسط مؤلفان مسیحی و یا یهودی دستکاری و با مطالب دیگر مخلوط شده است. اسماعیلیه نیز مانند عرفای مسیحی و یهود و صوفیان مسلمان فلسفه نوافلاطونی را کشف و قبول کردند. یعنی بخشی را که موجز و عصاره افکار توحیدی و تلفیق آن با بسیاری پدیده‌های مرئی است. اسماعیلیه مطالبی چند نیز از افلاطون (قرن چهارم میلادی) اخذ کرده‌اند (ولی نه مستقیماً بلکه پس از آنکه از چند ده دست گذشته). فلسفه طبیعی اسماعیلیه و تعلیمات مربوطه به‌دنیای آلی و غیر آلی آن بر فلسفه عقلی ارسطومبتنی است. مؤلفان قرون وسطی می‌نویسند که اسماعیلیه معتقد به «تناسخ» یا انتقال روح از جسمی به جسم دیگر بوده‌اند (به یونانی تناسخ را *μετεμψυχσσις* گویند) و شاید از سوفیثاغوریان (آن هم نه مستقیماً) اخذ شده بوده. ۱ و آ. ایوانوف می‌گوید که اسماعیلیه هرگز به تناسخ معتقد نبوده‌اند، ولی گمان نمی‌رود در این مورد حق با وی باشد. در معتقدات اسماعیلیه آثاری از مسیحیت (مؤلفان اسماعیلی بر خلاف مؤلفان سنی علی‌الرسم مطالبی از عهد جدید نقل می‌کنند) و آیین گنوسی یا عرفان مسیحی نیز دیده می‌شود. اما ظن نفوذ مانویت در معتقدات اسماعیلیه کمتر است، زیرا که اسماعیلیه واقعیت بسدی و «اهریمن‌بلیس» را که مبنای اصول مانویان است رد می‌کنند. بر روی هم معتقدات فلسفی اسماعیلیان بیشتر جنبه عقلی و استنتاجی (راسیونالیزم) دارد، ولی برخی از عناصر عرفان و سحر نیز در آن مشاهده می‌گردد.

طبق تعالیم باطنی اسماعیلیه مبدأ واحد پدیده‌های کثیر جهان «الغیب تعالی» (عربی «راز اعلا» یا «نامرئی») و «احد» (عربی) و «حق» یا حقیقت مطلق است. او فاقد صفات است [۲۵۷] و مردمان از عهده معرفت و شناخت او بر نمی‌آیند و نمی‌توانند رابطه‌ای بسا وی داشته باشند. بدین سبب نماز گزاردن برای او نیز جایز نیست. در این مورد تعالیم باطنی اسماعیلی با تصوف

۱- البته برخلاف عقیده برخی از اسماعیلی‌شناسان از کیش بودا اخذ نشده. تعلیمات بودا درباره تجدید ولادت ماهیتاً هیچ‌وجه مشترکی با فکر تناسخ ندارد؛ کیش بودا مفهوم «روح» و «شخصیت» و «وحدت فکر» را رد می‌کند و جزء اشتباهات و اوهام می‌داند. کیش بودا به‌جای اینها «سیل فکر» را آورده. سیل فکر قطع می‌شود (مرگ) و بعد عناصر متفرق سیل به‌صورت تلفیق دیگری جمع می‌شوند. و این «تجدید ولادت» ادامه زندگی پیشین در جسم تازه نیست، بلکه زندگی تازه‌ای است که فقط عناصری از زندگی پیشین را شامل است.

و فلسفه نوافلاطونی اختلاف فاحش دارد زیرا که صوفیان و نوافلاطونیان می‌گفتند که آدمی می‌تواند شخصاً و عرفاناً به آفریدگار پیوندد. بدین‌قرار اسماعیلیت کاینات‌شناسی (اصل منشأ عالم) را از نوافلاطونیان گرفته کوشیده است تا جنبه عرفانی (مستیک) را از آن دور کند. طبق کاینات‌شناسی اسماعیلیان آفریدگار مطلق در حالت آرامش ابدی قرار دارد. وی آفریننده بلاواسطه کاینات - آنچنانکه یهود و نصاری و سنیان می‌گویند - نیست. آفریدگار مطلق به وسیله يك عمل ازلی اراده یا «امر» (عربی به معنی «فرمان») جوهر آفرینش یا «عقل کل» را از خویش متن ترشح ساخت. این نخستین صدور خداوند بوده. عقل کل واجد همه صفات آفریدگار است. صفت اصلی آن دانایی است. نماز را باید بر او گزارد. او به‌نستهای بسیار خوانده می‌شود، از قبیل: «اول» و «ساتر» و «روح» و «سابق» و غیره. از عقل کل صدور ثانی و مادون که «نفس کل» باشد سر زد. نفس کل کامل نیست و صفت اصلی آن، زندگی است. نفس کل که ناقص است می‌کوشد تا به کمال نایل آید و از خویش صدورات تازه‌ای مترشح می‌سازد. نفس کل ماده بدوی یا هیولی را آفرید (هیولی کلمه‌ای است یونانی - عربی از لغت *ilān* یونانی). هیولی زمین و سیارات بروج فلکی و موجودات زنده تولید کرد و بدین طریق «مبدع» است. ولی ماده بدوی غیر فعال و بی‌حال و فاقد نیروی آفرینش است. بدین سبب فقط اشکالی رامی‌تواند آفرید که تقلیدی رنگ و بویی باشد از نمونه‌هایی که در عقل کل وجود دارند. فکر عقل کل و نفس کل از نوافلاطونیان گرفته شده است. و این اصل که محسوسات و اشیاء گذران فقط انعکاسی از «صور» و «افکار» ابدی است از تعلیمات افلاطون است که سخت دگرگون شده. اسماعیلیان می‌گویند که «انسان کامل» باید همچون تاجی بر تارک بشر وجود داشته باشد (در تعالیم افلاطون این نمونه همانا «صور» و یا «فکر» انسان حساس است در در عالم بی نقص). پیدایش و ظهور انسان همانا تجلی‌گرایش نفس کل است به سوی کمال. هفت مرحله وجود عبارت است از: آفریدگار مطلق تعالی، عقل کل، نفس کل، ماده بدوی، مکان، زمان و انسان کامل - که اینها در نظر اسماعیلیان «عالم علوی» را که سرچشمه آفرینش و «دارالابداع» است تشکیل می‌دهند. دنیا «عالم کبیر» است و انسان «عالم صغیر». اصول باطنی اسماعیلیه به‌ویژه بر توازی و تطابق میان عالم صغیر و عالم کبیر و همچنین تطابق بین عالم محسوسات و «عالم علوی» تکیه می‌کند.

برابر، و انعکاس عقل کل در عالم محسوسات همانا انسان کامل یعنی پیامبر است، که به اصطلاح اسماعیلیه «ناطق» (عربی، به معنی «گویا») نامیده می‌شود. اما انعکاس نفس کل در عالم محسوسات معاون پیامبر است که «صامت» (معنی لغوی آن «خاموش» است)^۱ و یا

۱ - یعنی کسی که از خود چیزی نمی‌گوید و فقط گفته‌های پیامبر را تفسیر و روشن می‌کند.

«اساس» خوانده می‌شود و وظیفه او اینست که سخنان پیامبر را از طریق «تأویل» — معنی «باطنی» — تفسیر و گفته‌ها و نوشته‌های رسول را برای مردم روشن سازد. هر يك از پیامبران از این گونه معاونان داشته‌اند: مثلاً موسی ناطق بوده و هارون صامت وی، عیسی مسیح ناطق بوده و بطروس حواری صامت او، محمد (ص) ناطق بوده و علی (ع) صامت او^۱. ناطقان و صامتان به‌خاطر نجات آدمیان در روی زمین ظهور کرده‌اند. نجات عبارت است از رسیدن به علم کامل. بهشت خود اشاره و ایهامی است به این حالت کمال. چنانکه در عالم علوی مراحل صدور وجود دارد، زندگی آدمی نیز هفت دورهٔ پیامبری را واجد است — که مدارج طریق وصول به کمال محسوب می‌شوند.

این ادوار جهانی — که هر يك از آنها به سبب ظهور ناطق و صامت او از دیگری ممتاز است — باید هفت باشد. شش دوره تاکنون به ظهور پیامبران مرسل مربوط بوده است — یعنی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص). دورهٔ هفتم با ظهور آخرین پیامبر بزرگ یعنی قایم — که پیش از پایان دنیا پدید خواهد آمد — آغاز می‌گردد. در هر دورهٔ پیامبری، پس از ناطق، ائمه ظهور کرده‌اند. پایان عالم وقتی خواهد رسید که بشر به واسطهٔ ناطقان و صامتان و امامان به کسب علم کامل نایل آید. و در آن هنگام بدی و شر، که جز جهل چیزی نیست، مفقود خواهد شد و عالم به سرچشمهٔ خود یعنی عقل کل باز خواهد گشت.

عقیده‌شناسان مسلمان این فکر را به اسماعیلیان نسبت می‌دادند که هیچ نفسی محکوم به عذاب ابدی جهنم نخواهد بود، یا به عبارت دیگر هیچ کس به طور دائم در حالت جهل باقی نخواهد ماند. و نفس می‌تواند در طی چند مرحلهٔ وجود، از طریق تناسخ، به علم و شناخت نایل آید. اظهار نظر دربارهٔ اینکه آیا این فکر از آن اسماعیلیان دوران متقدم بوده و یا بعدها پیدا شده، دشوار است. بهر تقدیر اسماعیلیان معتقد بودند که شناخت و علم کامل را می‌توان فقط از طریق شناسایی و قبول «امام زمان»، و یا به دیگر سخن تنها به وسیلهٔ ورود در جرگهٔ اسماعیلیه به دست آورد.

اسماعیلیه فاطمیه به موازات سازمان وسیع و استوار خویش، سلسلهٔ مراتبی از درجات پیروان و یا مناصب مذهبی داشتند، بدین شرح: «مستجیب» (عربی، به معنی «پذیرنده») یعنی تازه واردی که هنوز چیزی از اصول باطنی نمی‌داند. «مأذون» (عربی، به معنی «آن کس که مجاز است») (اصول باطنی را مطالعه کند) که بعضی از اصول باطنی به وی گفته می‌شده. «داعی» (عربی، به معنی «مبلغ»، «دعوت کننده») که اصول باطنی را مطالعه کرده بوده. داعیان در رأس سازمانهای محلی فرقهٔ اسماعیلی قرار داشتند. «حجت» (عربی «حجة»، به معنی لغوی «دلیل

۱ — ناطق و صامت امکان عقل کل و نفس کل هستند نه تجسم (حلول) آنها و حال آنکه برخی به خطا شق اخیر را از معتقدات اسماعیلیه می‌شمردند.

اثبات مدعا) علی‌الرسم در رأس شبکه سازمانهای يك ناحیه - مثلاً خراسان - قرار داشته. بدین طریق چون امام و صامت و ناطق را هم به حساب آوریم هفت درجه به دست می‌آید. افراد عامه مؤمنان علی‌العاده بالاتر از درجه اول - و ندرتاً درجه دوم - ارتقا نمی‌یافتند. اعضای فرقه که به درجه سوم و چهارم نایل آمده بودند سران برگزیده و خواص اسماعیلیه را تشکیل می‌دادند. ولی بدیهی است که برای ایشان نیز راه وصول به سه درجه بالاتر - یعنی امام و صامت و ناطق - مسدود بود. نظامات شدیدی نیز در فرقه حکمفرما بوده است.

اساسی که قاضی نعمان برای شریعت اسماعیلی بنا نهاد بسط نیافت و تکامل نپذیرفت. ظاهر آ باید توجه این پدیده چنین باشد که قواعد مزبور فقط برای افراد صنفی دو درجه پایین فرقه مدون گشته بوده. اعضای درجات عالی‌تر فرقه که از تعالیم «باطنی» اطلاع داشتند اهمیتی برای شریعت قائل نبودند. و برای ایشان نمازهای مقرر و ممنوعیتهای شرعی و تشریفاتی و روزه و مراعات دیگر احکام «ظاهری» اجباری نبوده است.

تعالیم اسماعیلیه فاطمیه به قرادری بوده که شرح آن رفت. تعالیم قرامطه در مسائل ماهوی با اساس «باطنیت» نزدیکی و مشابهت داشته، ولی با تفاوت‌های مهمی. از جوهر الهی یا «نور علوی» نخستین صدور^۱ یا «نور شعشعانی» سر زد. و نور شعشعانی عقل کل و نفس کل و زان پس ماده بدوی را که همان «نور ظلامی» باشد آفرید. «نور ظلامی» کور و غیر فعال و بیجان و غیر واقع و محکوم به زوال است و ماهیتاً عدم است (فکر افلاطون).

فقط برگزیدگان یعنی پیامبران و امامان و اعضای مطلع و خاص فرقه می‌توانند به کمال و یا به عبودیت دیگر به نجات رسند. اینان جرقه‌های «نور شعشعانی» هستند که در عالم ماده یا «نور ظلامی» پراکنده شده‌اند. فقط ارواح این برگزیدگان از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابند و دیگر آدمیان که جزء برگزیدگان نیستند شیعیهای عدمند و بس.

درجات و مراتب قرمطیان، چنانکه روایت شده، توسط عبدان مقرر گشته بود. نخست شمار درجات هفت و بعد نه بوده و مؤلفان مختلف، اسامی این درجات را به‌طور متفاوت ذکر کرده‌اند، و لسی به هر تقدیر ایسن نامها غیر از اسامی درجات اسماعیلیه فاطمیه است. قرمطیان، چون یکی از اعضای فرقه ایشان به درجه چهارم می‌رسید، سوگند یاد می‌کرد که اگر اسرار فرقه را نزد کسی فاش کند زن خویش را مطلقه سازد. افراد فرقه از روی برنامه ویژه‌ای بسا اصول و تعالیم قرمطی آشنا می‌شدند. در این برنامه به‌ویژه پیش‌بینی شده بود که باید شکهایی در ذهن تازه وارد برانگیخت و زان پس طریق رفع آنها را به‌وی آموخت. تعالیم سری باطنیه مورد مطالعه پنج درجه عالی قرار می‌گرفته. و قرمطیان را به سبب وجود این برنامه منظم و

۱- صدور ترجمه Emanation است که در متون اسماعیلی آمده ولی شادروان فروغی «اماناسیون» را «فیضان» ترجمه کرده است. -م.

مدون «تعلیم» نوکیشان، «تعلیمیه» نیز می‌نامیدند.^۱

قرمطیه از لحاظ فلسفه با محفل فلسفی مشهور «اخوان الصفا» مربوط بوده‌اند و نظرهای ایشان در فلسفه فارابی (در حدود ۲۵۷ تا ۳۳۹ ه‍.ق) و دیگر فلاسفه مؤثر بوده است. پیشتر از ترکیب دموکراتیک جماعت‌های قرمطی و برنامه مساوات اجتماعی ایشان (که با برده‌داری جماعتی - یعنی جماعت صاحب برده بوده نه فرد - تلفیق شده بود) سخن گفتیم. ل. ماسینیون معتقد است که سازمان اصناف پیشه‌وران در ممالک آسیای مقدم و بخصوص ایران و آسیای میانه تحت تأثیر شدید قرمطیان به وجود آمد.

قرمطیان در مورد تشریفات ظاهری دینی و ممنوعیتها و فقه، بیش از اسماعیلیه فاطمیه سهل‌انگار و مداراگر و آزاد فکر بودند. اسماعیلیه فاطمیه تشریفات دینی و فقه را برای اعضای درجات پایین اجباری می‌شمردند ولی افراد درجات پایین قرمطی نیز هیچ‌گونه تشریفات را مراعات نمی‌کردند. بنا به گفته ناصر خسرو علوی در شهر لحسا مسجد جامع و به طور کلی مسجد وجود نداشت (جز مسجد کوچکی که مسلمانی سنی - به ظن قوی برای خود - ساخته بود). ساکنان شهر لحسا نمازهای روزانه را نمی‌گزاردند و محرمات دینی را مراعات نمی‌کردند. گوشت همه حیوانات حتی گربه و سگ را می‌فروختند و می‌خوردند. ولی مانع از برگزاری مراسم دینی سنیان و افراد دیگر مذاهب (تجار)، که در میان ایشان زندگی می‌کردند، نمی‌شدند و اینان به رسم خویش نماز می‌گزاردند. این خبر ناصر خسرو مربوط به اواسط قرن پنجم هجری است و نشان می‌دهد که تعصبات دینی تا حدی از محیط قرمطیان رخت بر بسته بوده و حال آنکه در فاصله قرن سوم و چهارم هجری برعکس یکی از صفات ویژه ایشان تعصب شدید و عدم مدارا با پیروان مذاهب دیگر و علی‌الخصوص سنیان بوده است.

عدم موفقیت قیام‌های قرمطیان و تعقیب و ایداء ایشان در عهد نخستین سلاطین غزنوی و اختلافات و منازعات داخلی، جماعت‌های ایشان را ضعیف کرد. به طوری که ا. آ. بلیایف خاطر نشان ساخته «مبارزه شدیدی که قرمطیان علیه خلافت و سنیان به عمل می‌آوردند، هم از آغاز ویژگی و صورت یک نهضت مذهبی و فرقه‌ای را پیدا کرد. بدین سبب قرمطیان که متعصبان آشتی ناپذیری بوده‌اند لبه تیز سلاح خویش را نه تنها علیه خلافت سنیان و حکمفرمایان آنان متوجه ساختند، بلکه برضد هر کسی که تعالیم ایشان را نمی‌پذیرفته و وارد سازمان ایشان نمی‌گشته نیز اقدام می‌کردند ... حملات دسته‌های مسلح قرمطی به مردم بی‌سلاح و مسالمت‌کار شهری و روستایی با قتلها و غارتها و تجاوزات توأم بوده است. قرمطیان هر کس را که زنده مانده بود به اسارت می‌بردند و برده می‌ساختند و در بازارهای پر جوش و خروش خویش با

۱- شرح الهیات و فلسفه قرمطیان را در کتاب L. Massignon, "Karmates" خواهید یافت.

دیگر غنایم می فروختند».^۱ قرمطیان با به کار بستن این شیوه‌های مبارزه متدرجاً از توده‌های بزرگ روستاییان جدا و منفرد شدند. شاید علت اصلی فرو نشستن نهضت قرمطی نیز همین بوده. در عراق و ایران نفوذ قرمطیان تقریباً بالکل از میان رفت.

در عوض اسماعیلیه فاطمیه در قرن پنجم هجری، نفوذ خویش را به خارج از مرزهای خلافت فاطمی بسط دادند، و حتی انشأب بزرگی که در فرقه وقوع یافت و فرقه دروزیان، پیروان لدرزی یا دروزی (یکی از همراهان خلیفه الحاکم فاطمی) از ایشان جدا شدند، موجب ضعفشان نگشت. دروزها خلیفه الحاکم را به ناهنجارترین صورتی (یعنی «حلول») خدا می‌شمردند. کانون اصلی دروز در لبنان بوده و در ایران نفوذی نداشتند. در زمان خلیفه المستنصر (از ۴۲۸ تا ۴۸۷ هـ حکومت کرد) خلافت فاطمی ظاهراً در بحبوحه قدرت و عظمت سیاسی خویش بوده است. بدین سبب نفاذ کلام و اعتبار روحانی المستنصر نیز به عنوان امام در سطح عالی بود. داعیان بسیاری که با مرکز تبلیغاتی اسماعیلیه در مصر مربوط بوده از آن مرکز وجوه دریافت می‌داشتند به اشاعه اسماعیلیت پرداخته، پیروانی در ایران به دست می‌آوردند. از تاریخ فتوحات سلجوقیان (۴۳۲ هـ) به بعد اسماعیلیان ایران می‌کوشیدند تا همه عناصر ناراضی از سلجوقیان را به سوی خویش جلب کنند، علی‌الخصوص که دودمان مذکور در حدود دهه هشتم قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) به تسخیر سوریه همت گماشته و بلاواسطه با فاطمیان تماس و تصادم حاصل کرده بود. اما اینکه نفوذ اسماعیلیه فاطمیه در ایران و عراق عرب تا چه حد شدت یافته بود، از اینجا پیداست که در عراق عرب دوبار به منظور اعلام المستنصر به سمت خلیفه و امام و خطبه خواندن به نام او (به جای نام القائم، خلیفه عباسی) کوشش به عمل آمد.^۲ شرح تحسین آمیزی که ناصر خسرو علوی که در سال ۴۳۹ در قاهره بوده درباره دربار خلیفه فاطمی در سفرنامه خویش نقل کرده^۳ گواه بر تأثیر عظیمی است که قدرت امام و خلیفه مزبور در معاصران وی داشته است.

نخستین سلاطین سلجوقی که ایران را فتح کرده بودند سخت در مذهب سنی تعصب می‌ورزیدند. و تعقیب و ایداء شیعیان و به ویژه هر دو شاخه اسماعیلیه با جد زاید الوصفی دوام داشت. در دهه هشتم قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) حسن بن صباح حمیری از میان اسماعیلیان قد علم کرد. به روایتی خاندان وی از شاهان حمیری بود که پیش از اسلام در یمن سلطنت داشتند. به روایت دیگر خانواده او از روستاییان خراسان بود. پدر او از کوفه به قم نقل مکان کرد و حسن در قم به دنیا آمد. سال تولد حسن معلوم نیست. وی نخست مانند پدر خویش

۱- ا. آ. بلایف «فرقه‌های اسلامی» ص ۶۰. ۲- در سال ۴۴۸ هـ در واسط در سال ۴۵۰ هـ در بغداد. ۳- ناصر خسرو - سفرنامه، ص ۵۴، ۵۵.

در مذهب شیعه امامیه بود. وی را در جوانی، زمانی که شاگرد مدرسه بوده با یکی از داعیان اسماعیلی به نام امیر ضراب ملاقات دست داد و با وی بحثها می کرد و گرچه نخواست قانع شود، ولی معیناً پایه ایمانش متزلزل شد. زان پس حسن بن صباح با داعیان دیگر اسماعیلی - ابونجم ملقب به سراج و مؤمن و عبدالملک بن عطاش - نزدیک شد. عطاش مقام حجت داشت و در رأس همه سازمانهای مخفی اسماعیلیه در آذربایجان و عراق عجم قرار گرفته بود. مؤمن حسن بن صباح را به عضویت فرقه پذیرفت و ضمناً حسن علی الرسم سوگند وفاداری (بیعت) به امام و خلیفه فاطمی المستنصر یاد کرد. در حدود سال ۴۶۸ ه. حسن وارد اصفهان شد و دو سال در آن شهر وظیفه معاونت ابن عطاش را به عهده داشت. و به دستور عطاش به قاهره سفر کرد و هجده ماه در پایتخت فاطمیان اقامت گزید. (از تابستان سال ۴۷۱ ه. تا اول زمستان سال ۴۷۳ ه.)

در آن زمان دو گروه در دربار المستنصر با یکدیگر در مبارزه بودند. گروهی میخواست فرزند ارشد المستنصر، یعنی نزار، خلافت و امامت را به ارث برد و گروه دیگر طرفدار پسر دوم خلیفه، المستعلی، بود. گروه دوم تفوق حاصل کرد. و چون حسن بن صباح جانب نزار را گرفته بود گروه فاتح وی را مجبور به ترك مصر کرد.^۱ حسن در تابستان سال ۴۷۴ ه. به اصفهان بازگشت و زان پس در یزد و کرمان و طبرستان و دامغان به نفع حق نزار نسبت به امامت، به تبلیغ و دعوت پرداخت و گویا در این باره اجازه محرمانه‌ای از المستنصر دریافت داشته بود.

چون مستعلی جانشین و وارث امامت و خلافت اعلام شد، این عمل انشعاب و انشقاقی میان اسماعیلیه فاطمیه برانگیخت. و دو فرقه فرعی نزاریه و مستعلیه تشکیل شد. نزاریه در ایران و سرزمینهای شرقی اسلامی تفوق یافتند و مستعلیه در مصر و کشورهای غربی مسلمان. به طوری که غالباً در این موارد پیش می آید دعوی فقط بر سر مدعیان امامت محدود نشد، مستعلیه نماینده بخش محافظه کارتر اسماعیلیان بوده و نزاریه عناصر و مطالب تازه‌ای وارد اصول و سازمان فرقه ساختند و تعالیم ایشان بدین سبب به نام «دعوت جدید» خوانده شد.

در سال ۴۸۳ ه. حسن بن صباح، اعتماد صاحب دژ غیر قابل وصول الموت^۲ (در کوههای البرز) را که شیعه‌ای زیدی و میانه‌رو بوده جلب کرد و همزمان مسلح خویش را وارد دژ

۱- رشیدالدین فضل الله «جامع التواریخ» - بخش تاریخ اسماعیلیه.

۲- ۱۰۱-۱۰۲ (Jami 'at - tawarikh, part of the Isma' ili History)

۳- «اله - الموت» در بعضی منابع این کلمه «آشیانه عقاب» ترجمه شده. ولی اینکه در یکی از لهجه‌های ایران «اموت» به معنی «آشیانه» باشد ثابت نشده. توجیه دیگر که «الموت» در اصل «آله آموخت» باشد یعنی «آموزش عقاب» یا جایی که عقاب به عقابکان پریدن می آموزد، بیشتر به حقیقت نزدیک است. اسماعیلیه برای اینکه جمع اعداد «الموت» به حساب جمل ۴۸۳- یعنی سال تصرف قلعه الموت به دست حسن صباح - می شود اهمیت فوق العاده فائزند.

ساخت. ایشان به ناگهان صاحب مهمان نواز آن قلعه را مورد حمله قرار داده زنجیرش کردند. و در نتیجه دژ الموت به حمله مسخر اسماعیلیه نزاریه یا نو اسماعیلیان گشت. بدین طریق اساس دولت اسماعیلیان در ایران گذاشته شد. و آن دولت از ۴۸۳ هـ تا ۶۵۴ هـ باقی و برپا بود. فعالیت نو اسماعیلیان آنچنان شدید بود که در مدت کوتاهی، به زور و با به حمله، بسیاری از دژها و قلاع استوار و شهرهای مستحکم نقاط کوهستانی ایران را به تصرف خویش درآوردند. گذشته از الموت این دژها عبارت بودند از: میمون دژ، لمبر، دیره، استوناوند، وشم کوه و غیره در کوههای البرز و گردکوه در نزدیکی دامغان و طبرستان و تون و ترشیز و زوزن و خور و غیره در قهستان و شام. دژ و خان لنجان نزدیک اصفهان و کلات تنبور و چند دژ دیگر در کوهستان فارس و کلات ناظر در خوزستان.

از فهرست بالا نیک پیداست که دولت نزاری واجد سرزمینی یکپارچه نبوده است. و متصرفات اصلی آن در نواحی کوهستانی البرز و کوهستان (قهستان) قرار داشته. این فرقه را عملاً داعی حسن بن صباح، به یاری شاگردان باهمت و جدی خویش یعنی رئیس مظفر وداعی - کیا بزرگ امید - که هر دو نقش فعال و نمایانی در تسخیر بسیاری از قلاع داشته اند، اداره می کرد. ولی رسماً در رأس نزاریان ایران داعی الدعاة ابن عطاش^۱ که مقر وی شاددز اصفهان بوده قرار داشت^۲. اسماعیلیان از این نقطه قلب دولت سلجوقیان را مورد تهدید قرار داده بودند. ابن عطاش جانشین امام «مستور» - که خود از پسران نزار بوده - شمرده می شد (نزار را مستعلیان در سیاهچال مصر معدوم ساخته بودند). تصرف دژها با قیامهایی که در بسیاری از شهرهای ایران علیه سلجوقیان صورت می گرفته توأم بوده است.

در دهه دهم قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) نزاریان فعالیت عظیمی در سوریه آغاز کردند و گاه به وسیله دعوت و تبلیغ و گاه به وسیله قیام منظور خویش را عملی می کردند. و ناگزیر بودند در آن واحد با فتو دالهای سنی و صلیبیان، که پس از نخستین لشکرکشی صلیبی (۱۰۹۶ م - ۱۰۹۹) در سوریه و فلسطین مستقر شده بودند، مبارزه کنند. در دهه چهارم قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) نزاریان در سوریه ده دژ مستحکم را به تصرف خویش درآوردند. در اواسط قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) بنا به گفته رشیدالدین فضل الله، مورخ ایرانی، بیش از يك صد قلعه مستحکم و دژ در ایران در تحت سلطه ایشان قرار داشت.

درک طبیعت اجتماعی نزاریان و نهضت «دعوت جدیده» در ایران و در فاصله قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری)، به سبب قلت اخبار و اطلاعات متون و منابع

۱ - بر عبد الملك بن عطاش، معلم حسن صباح. ۲ - احمد عطاش داعی الدعاة نبوده. - م.

موجود، بسیار دشوار است. و. و. بارتولد عقیده دارد^۱ که نهضت نواسماعیلی «مبارزه دژها علیه شهرها بوده». این استنتاج که تا حدی مبهم و بر پایه استنتاجات مأخوذ از تاریخ اروپای غربی در قرنهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم مبتنی بوده (مبارزه شهرها که گرایش به خود-مختاری داشتند علیه فئودالیتهایی که در قصور مستحکم مستقر بودند) بعدها توسط و. و. بارتولد دقیق تر بیان شد. بدین شرح: اسماعیلیت نوین «آخرین نبرد پهلوانی (chevalerie) ایران علیه دوران نوین پیروزمند» و «الحاق اشراف زمیندار به توده های روستایی علیه شهرها»^۲ بوده است. و. و. بارتولد که با اصول علمی و اجتماعی مترقی آشنا نبوده سازمان جامعه فئودالی را به نحوی بسیار مبهم در نظر مجسم می ساخته. از وحدت منافع زمینداران و روستاییان و مبارزه مشترک ایشان علیه شهرها به طور کلی نمی توان سخن گفت (وحدت در چه زمینه ای؟) مگر اینکه تصریح شود که سخن از مبارزه علیه کدام لایه های مردم شهری در میان است^۳. نظر و. و. بارتولد تا حدی توسط آ. یو. یاکوبوسکی دقیق تر بیان شده است، به این شرح: نواسماعیلیان نماینده دهقانان یعنی بزرگان زمیندار قدیمی ایران بوده اند که پس از فتوحات سلجوقیان بخشی از اراضی خویش را در تحت فشار فئودالهای نورسیده ای که از بزرگان لشکری و صحرائین ترکمن بودند از دست داده بودند^۴. ولی بعدها آ. یو. یاکوبوسکی از این نظر دفاع نکرد، زیرا معتقد شد که حل موضوع طبیعت اجتماعی نواسماعیلیان هنوز زود است. اخیراً آ. بلیایف مجدداً نظر و. و. بارتولد و آ. یو. یاکوبوسکی را احیاء کرده. به عقیده ا. آ. بلیایف اسماعیلیان در رأس مبارزه ضد فئودالی روستاییان قرار نگرفته، بلکه از آن مبارزه برای مقاصد خویش استفاده می کردند.^۵

آ. ا. برتلس نقدی به نظر بارتولد نوشته و بی بایگی آن را ثابت کرده است^۶. در واقع تنها مبنای نظر مزبور خبر منابع قدیمه است دایر بر اینکه اسماعیلیان نزاری صاحب قلاع مستحکم بوده و در جریان مبارزه، گاه شهرها را ویران می ساختند. مؤلفان بعدی در حقیقت در پی و. و. بارتولد رفتند و فقط نظر او را اندکی دگرگونه تعبیر کردند. آ. ا. برتلس به اتکای گفته های ابن اثیر و دیگر منابع به حق خاطر نشان ساخته که «قلاع مزبور ملک قدیمی داعیان اسماعیلی نبوده. و چنانکه از متون بر می آید دعوات دژها را به حمله یا بهزور تصرف کردند»^۷. به عبارت دیگر «صاحبان اسماعیلی قلاع» (داعیان) به هیچ وجه از دهقانان قدیمی

۱- از آن جمله دوائر رایاد می کنیم. «پهلوانی (chevalerie) و زندگی شهری در عهد ساسانیان و اسلام» هم از او: «در تاریخ نهضت های روستایی در ایران». ۲- و. و. بارتولد در تاریخ نهضت های روستایی در ایران ص ۶۱. ۳- ما در این باره در مقاله ای تحت عنوان «زندگی شهری در دولت هلاکویان» «شرق شناسی شوروی» مجلد ۵، ۱۹۴۸، ص ۱۵۸ سخن گفته ایم. ۴- آ. یو. یاکوبوسکی «جنامه فئودالی آسیای میانه و بازرگانی آن با اروپای شرقی از قرن دهم تا پانزدهم میلادی»، اسناد مربوط به تاریخ ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان شوروی، بخش ۱، لنینگراد ۱۹۳۳ ص ۳۴-۳۵. ۵- آ. بلیایف «قرقه های اسلامی» ص ۷۰-۷۲. ۶- آ. ا. برتلس، «ناصر خسرو و اسماعیلیان» ص ۱۴۲-۱۴۷. ۷- همانجا، ص ۱۴۴.

ایرانی (یا به قول و. و. بارتولد «پهلوان» *chevalier*) نبوده، بلکه کسانی بودند که «دهقانان» را از قلاع بیرون رانده و برخی از ایشان را نابود کردند. بعد آ. ا. برتلس به حق خاطر نشان کرده، که «ارتداد» نواسماعیلی نه تنها در محیط روستاییان انتشار و رواج یافت (روستاییانی که شاید هنوز ممکن بود آلت دست «دهقانان» شوند) بلکه «میان مردم شهری و قشرهای پایین ایشان» نیز شایع شد.^۱ به آنچه گفته شد این نکته را می افزایم که نواسماعیلیان علیه شهرها مبارزه نمی کرده بلکه بر ضد دولت سلجوقی نبرد می کردند. در جریان مبارزه مسلحانه بعضی از شهرها (که پادگانهای سلجوقی در آنها مستقر بودند) سخت زیان دیدند، ولی اسماعیلیان هرگز نابودی و ویرانی شهرها را هدف ویژه خویش قرار نداده بودند.

در نظر ما زمان حل این مشکل هنوز فرا نرسیده و فقط فرضیه زیر را که می توان مبنای مطالعه قرار داد پیشنهاد می کنیم. نهضت نواسماعیلیان در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) و نیمه اول قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) به طور کلی نهضت روستاییان و قشرهای پایین شهری بوده. این نهضت ماهیتاً قیامی عام بوده علیه دولت فتودالی (در آن دوره دولت سلجوقی) و بزرگان فتودال اعم از دهقانان و نورسیدگان سلجوقی، ولی پس از آنکه نواسماعیلیان قلاع و قصور و بلاد مستحکم بسیار را متصرف شدند (در قهستان - کوهستان) و اراضی فراوان به دست آوردند، سران ایشان (داعیان) به ناچار می بایست خود به فتودالهای تازه ای تبدیل یابند. و از اواسط قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) در میان نواسماعیلیان مبارزه دو گروه آشکارا مشهود است، که یکی از آن دو ظاهراً نماینده عامه فرقه بوده و گروه دیگر مدافع منافع نو فتودالان اسماعیلی. ل. و. استرویوا (از دانشگاه دولتی لنینگراد)^۲ موضوع را از نظرگاه فوق مورد مطالعه قرار داده است. این نکته هم به آنچه مذکور افتاد باید افزوده شود که در فاصله قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری) بسیاری از داعیان اسماعیلی از میان پیشموران برخاسته بودند. اسامه بن منقذ فتودال عرب سوری در خاطرات خویش اسماعیلیان نزاری را روستایی و نداف (حلاج، پنهزن) می نامد.

در زمان سلطان برکیارق سلجوقی (از ۴۸۷ تا ۴۹۸ ه. حکومت کرد) در سال ۴۹۰ ه. قتل عام اسماعیلیان نیشابور صورت گرفت و در سال ۴۹۵ ه. در بسیاری دیگر شهرهای ایران کشتار ایشان وقوع یافت.

سلطان محمد سلجوقی (از ۴۹۹ تا ۵۱۲ ه. حکومت کرد) اسماعیلیان را خطرناکترین دشمن دولت و امپراطوری خویش می دانست و با تمام نیرو می کوشید تا قیام ایشان را خاموش کند. در سال ۵۰۰ ه. شاهدز اصفهان را که در دست ایشان بود مسخر ساخت و در آنجا

احمد بن عطاش «داعی الدعاة» اسماعیلی به دست وی افتاد. «داعی الدعاة» را مورد تمسخر عامه قرار دادند و مصلوب و تیرباران کردند. جنازه او هفت روز بر دار بود. پس از آن، لشکریان سلجوقی هشت سال سرگرم غارت و ویران کردن پیرامون دژ الموت بودند و چند قلعه اسماعیلیان را تسخیر کرده سرانجام به محاصره الموت پرداختند. اسماعیلیان الموت نزدیک بود که بر اثر گرسنگی و قحطی ناگزیر تسلیم شوند که خبر مرگ سلطان محمد رسید. لشکریان سلطان به محض استحضار از درگذشت وی جنگهای خانگی و دودمانی را پیش بینی نموده بسی درنگ ترك محاصره قلعه کردند. با این وصف تعقیب و آزار اسماعیلیان در قلمرو سلجوقیان، در خارج از حدود متصرفات آن فرقه - دوام داشت. در سال ۵۰۷ هـ. در حلب و در سال ۵۱۸ هـ. در آمد به قتل عام ایشان دست زدند و هفت هزار اسماعیلی هلاک شد. ولی متصرفات اسماعیلیان از آن زمان تا هجوم مغول در معرض خطری واقع نشد. حسن بن صباح که هم در آن زمان در میان نزاریان نقش رهبری را داشته پس از مرگ ابن عطاش رسماً نیز با عنوان «داعی الدعاة» در رأس ایشان قرار گرفت. پس از مرگ حسن (۵۱۸ هـ) کیا بزرگ امید که مردی جدی و صاحب همت بود جانشین وی گردید. و پس از درگذشت کیا بزرگ امید مقام «داعی الدعاة» در خانواده او موروثی شد. نزاریان پاسخ تعقیب و ایداء پیروان خویش را با قتل رجال سیاسی مخالف خود می دادند^۱.

اکنون می پردازیم به تعالیم و سازمان نزاریان (نوا اسماعیلیان). نزاریان تعداد قواعد «ظاهری» را که برای پیروان درجات پایین فرقه اجباری بوده تقلیل دادند. نزاریان در تحت تأثیر عرفان صوفیگری - که اسماعیلیان متقدم بالکل از آن بیخبر بودند - قرار گرفتند. نفوذ تصوف در آثار شاعر و فیلسوف بزرگ اسماعیلی ایرانی ناصر خسرو علی (۴۹۸ تا ۵۸۴ هـ؟) نیز بسیار محسوس است.

امامی که البته از اعقاب نزار بوده، پیشوا و رئیس فرقه شناخته می شده است. ولی از آنجایی که پس از نزار، همه امامان، «مستور» بودند و محل اقامت و نام ایشان برای عامه مؤمنان مجهول بوده، «ریاست و پیشوایی» ایشان نیز صرفاً اسمی بوده و خود ایشان نیز به موجودات افسانه ای مبدل شده بودند. پیشوای واقعی فرقه همان «داعی الدعاة» بود که جانشین امام «مستور» شمرده می شد و در دژ الموت نشسته بود. سومین داعی الدعاتی که پس از حسن ابن صباح به این مقام رسید و حسن دوم، ابن محمد بن کیا بزرگ امید نامیده می شد (از ۵۵۸ تا ۵۶۲ هـ حکومت کرد) اعلام داشت که گویی جد او کیا بزرگ امید خود از اخلاف نزار بوده (و حال آنکه خود کیا بزرگ امید چنین نسبی را برای خویش قائل نبوده). بنابراین

حسن لقب امام به خود گذارد و این مقام بهوی حق می داد از اعضای فرقه طلب کند که همان اطاعتی را که می بایست در مقابل عقل کل ملحوظ دارند در برابر او نیز مراعات نمایند.

سلسله مراتب نزاریان از پایان قرن پنجم تا اواسط قرن هفتم هجری (از بالا به پایین) به شرح زیر بوده است: «امام»، «داعی الدعاة»، «داعی الاکبر»، «داعی»، «رفیق»، «لاصق» (عربی که معنی لغوی آن «وابسته» است)، «فدائی». اعضای دودرجه پایین فقط از احکام و قواعد «ظاهری» فرقه اطلاع داشتند و می بایست کورکورانه از مقامات بالاتر فرقه اطاعت کنند. عضو درجه دوم — یعنی «لاصق» — می بایست با امام بیعت کند، یعنی سوگند یاد کند. عضو درجه سوم یا «رفیق» تا حدی بر بعضی از اسرار «باطنی» فرقه واقف و از آنها مطلع می گشت. این سه درجه مراتب پایین شمرده می شدند. عضو درجه چهارم یا «داعی» کاملاً به تعالیم «باطنی» اسماعیلیت آشنا می شد. اعضای سه درجه عالی — یعنی «داعی» و «داعی اکبر» و «داعی الدعاة» — سران برگزیده فرقه و اشراف حاکمه آن شمرده می شدند. و برای ایشان مراعات تعالیم «ظاهری» (نمازگزاردن و اجرای تشریفات دینی) و موازین حقوقی و مراعات اخلاقیات ابتدایی اجباری محسوب نمی شد. بدیهی است که درجه عالی یعنی «امامت» برای هیچ کس جز اعقاب علی (ع) و نزار (و از سال ۵۶۰ ه. برای اخلاف کیا بزرگ امید که رسماً از اعقاب نزار شناخته شده بودند) قابل وصول نبوده. عامه افراد فرقه علی الرسم بالاتر از درجه اول و دوم ارتقا نمی یافتند.

گرچه اعضای درجات پایین که بیشتر روستایی و پیشه‌ور بودند به هیچ وجه از تعالیم «باطنی» فرقه اطلاع نداشتند، ولی درباره وجود آن چیزهایی شنیده و امیدوار بودند که روزی از آن اسرار و یا راز رازها خبر یابند و به شناخت کامل عالم کاینات نایل آیند. جذابیت و گیرایی اسرار و انتظامات شدید و ایمان به قدرت بی حد و حصر پیشوای فرقه (نه تنها از لحاظ عالم مادی بلکه عالم روحانی نیز) و سرانجام انتظار «روز قیامت» که با ظهور «القائم المهدی» مربوط بوده و انتظار نعمات و خوشیهای بهشت، همه اینها برای جوانانی که وارد صفوف فدائیان می شدند بسیار جالب توجه بود. این فدائیان جوانان صاحب اراده و با همتی بودند که با روح تعصب و نفرت نسبت به دشمنان فرقه و اطاعت نامحدود اعضای مافوق آن، پرورش یافته بودند. از میان این فداییان تروریستها و قاتلان دشمنان نزاریان و جاسوسان و منهیان برگزیده می شدند. این جوانان از میان توده فدائیان برچین می شدند و از طرف مربیان در معرض آزمایش قرار می گرفتند و زان پس هنر نهفتن کاری و استتار را به ایشان تعلیم می دادند و به تحمل محرومیتها خوگراشان می کردند و به کاربردن اسلحه را می آموختند و گاه نیز زبانهای گوناگون را یادشان می دادند.

فدائیان نزاری به فرمان رئیسان خویش، رجال سیاسی و دشمنان فعال نزاریان رامی گشتند. علل این قتلها همیشه سیاسی بوده و مردمی را که دارای معتقدات دینی مختلف بودند به قتل می —

رساندند: مثلاً مسلمانان سنی و شیعیان امامیه و صلیبیان مسیحی (در سوریه) و اسماعیلیه مستعلیه را در مصر. اگر کسی از خودیها هم‌مظنون به خیانت می‌شد کشته می‌شد. جوانانی که برای اجرای احکام قتل گسیل می‌گشتند علی‌العاده خود نیز کشته می‌شدند. اینان با این وصف ایمان راسخ داشتند که «فداکاری» ایشان در راه ایمان و اعتقاد، در بهشت و باغهای مصفا و کاخهایی با حوریان زیبا و همه لذایذ را برویشان می‌گشاید. فدائیان که از عوام فرقه بودند نمی‌دانستند که تعالیم باطنی فرقه اسماعیلی بهشت را ایهامی از علم و لذایذ صرفاً روحانی می‌داند. البته شور و حرارت تروریستهای فدائی يك انگیزه طبقاتی دیگر نیز داشت، و آن تفرو کینه‌ای بود که فرزندان روستایان و پیشه‌وران نسبت به ملوک و بزرگان و توانگران و ثروتمندان داشتند. میان مسلمانان و مسیحیان عقیده استواری رایج بود که گویا سران اسماعیلی برای آماده کردن جوانان فدائی، آنان را با حشیش تخدیر می‌کنند^۱ تا رؤیای بهشت را در مخیله او برانگیزند و اراده‌اش را برای اجرای عمل قتل محکم سازند. ظاهراً این افسانه‌ای بیش نیست.

با این وصف شاید همین افسانه بهانه‌ای شده که نزاریان ایران و سوریه را در قرن ششم و هفتم هجری «حشاشین» بنامند. در ممالك اسلامی این لقب را هم در اصطلاح عوام و هم در کتب و تألیفات به کار می‌بردند (از آن جمله دو مورخ ایرانی رشیدالدین و حمدالله مستوفی قزوینی آن را به کار برده‌اند)^۲. این اصطلاح به واسطه صلیبیان به صورت آساسن «assassin» و به معنی قاتل وارد زبانهای ایتالیایی و فرانسوی گشت. محققان توجهات دیگری نیز برای منشأ کلمه آساسن پیشنهاد کرده‌اند و از آن جمله کلمه «حسنیون» است (به معنی پیروان حسن صباح). در ایران نزاریان را «باطنی» و «بواطنه» نیز می‌خواندند ولی بیشتر «ملحد» شان (عربی، جمع آن «ملاحده») می‌نامیدند. کلمه «ملحد» به معنی «مرتد» است، ولی تقریباً منحصر به تسمیه همه شاخه‌های اسماعیلیه بوده. برعکس کلمه «رافضی» که آن هم به تقریب همان مفهوم «مرتد» را داشته [۲۵۸]، تقریباً فقط در مورد شیعیان میانه‌رو - یعنی زیدیه و امامیه - استعمال می‌شده.

قتلهای سیاسی از سوازم تعالیم نزاریه حشیشیه نبوده. گذشته از این تروریزم و قتل مخالفان را حسن صباح ابداع نکرده بود و پیش از وی نیز اسماعیلیه ایران به این کار دست می‌زدند. ظاهراً تروریزم و قتل مخالفان، وسیله مبارزه علیه تعقیبات و ابناء و شکنجه و کشتاری بوده که از طرف سلجوقیان و دیگر امرا و سلاطین مخالف نزاریان برضد ایشان اعمال می‌شده. ولی از زمان حسن صباح ترور و قتل نفس از طرف نزاریان به میزان وسیعی به کار بسته شد.

۱ - حشیش (یا بنگه) مخدری است که از نوعی کتف (شاهدانه) گرفته می‌شود. درباره تهیه حشیش رجوع شود به: Cl. Huart. Beng. EI. T.I. در قرنهای پنجم و ششم هجری هنوز در ایران از حشیش چندان اطلاعاتی نداشتند و این مخدر را همچون شیئی مرموز می‌دانستند و معدودی از آن آگاه بودند. ۲ - در بخش تاریخ اسماعیلیه جامع التواریخ رشیدی و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی چنین چیزی دیده نشده. مؤلف اشاره‌ای به چاپ و شماره صفحه نسخه‌ای که در دست دارد نکرده. معلوم نیست این خبر را از کجا آورده - م.

یکی از نخستین کسانی که پس از تصرف قلعه الموت به دست حسن صباح، قمرانی نزاریان شد همانا وزیر شهیر ایرانی سلجوقیان، نظام‌الملک، بود که کتاب «سیاستنامه» به وی نسبت داده می‌شود. نظام‌الملک در سفر سلطان ملک‌شاه (از ۴۶۵ تا ۴۸۵ حکومت کرد) همراه وی بود و در منزلگاهی نزدیک نهاوند شبانه خواست به خیمه زوجه خود رود. جوانی دیلمی که به ظاهر می‌خواست عریضه‌ای تقدیم کند وزیر را متوقف ساخت و ناگهان کاردی به در کرد و ضربهای مهلک بر او وارد آورد (۱۰ رمضان سال ۴۸۵ هـ). این شیوه عمل برای فدائیان عادی بود. فخرالملک پسر نظام‌الملک نیز، که به وزارت رسیده بود به کین‌خواهی خون عده‌ای از اسماعیلیه به همین منوال مقتول گردید (۵۰۵ هـ). فدائیان غالباً پس از اجرای قتل نام پیشوای نزاریان را به زبان می‌آوردند.

در بخش دوم جامع‌التواریخ رشیدی (آغاز قرن هشتم هجری) در فصل مربوط به تاریخ اسماعیلیان الموت سه فهرست منقول است و اسامی مقتولان را به دست اسماعیلیان در عهد حسن صباح و کیابزرگ‌امید و فرزندان او محمد اول، یعنی در فاصله سالهای ۴۸۵ و ۵۵۸ هـ، به دست می‌دهد. اسامی فدائیان و رفیقانی که به این قتلها دست یازیدند نیز در فهرستهای مزبور آمده است.^۱ این فهرستها از یکی از متون نزاری تحت عنوان «سرگذشت سیدنا» که به دست مانرسیده و مورد استفاده رشیدالدین واقع شده، مأخوذ است.

در فهرستهای مقتولین (مجموعاً ۷۵ نفر) اسامی ۸ سلطان و خلیفه و اتابک (و از آن جمله خلیفه فاطمی و امام مستعلیان آل‌امر، و خلفای غباسی مسترشد و پسر و جانشین او رشید، و داود نتیجه ملک‌شاه و سلطان عراق) و ۶ وزیر و ۱۷ امیر و والی (حکام نواحی) و ۶ رئیس (سران شهر) و ۱۳ قاضی و مفتی نواحی مختلف (قزوین و همدان و اصفهان و ری و کرمان و گرگان و کوهستان و تبریز و تغلیس) و سران فرق منهبی مانند «مقدم» (پیشوای کرامیه) (در نیشابور) و امام زیدیه طبرستان، و درباریان و مأموران عالی مقام و دانشمندان و سادات و همچنین چند تن از نزاریان که به فرقه خود خیانت، ورزیده بودند (و میان ایشان یکی از داعیان

۱- رشیدالدین فضل‌الله (jami at - tawarikh, part of Ismā'ili History) ص ۱۳۴-۱۳۷ ۱۴۴-۱۴۵، ۱۶۰-۱۵۱. وضع اجتماعی تقریباً همه مقتولین در این فهرستها قید شده ولی درباره موقع اجتماعی قاتلان ایشان سخنی نرفته است، مگر در موارد فائده، مثلاً: از حسن سراج (دوبار در صفحه ۱۴۶ و ۱۳۷) یاد شده و حسین سراج (ص ۱۶۰) و محمد سیاد (سیاد پهلکان و یادان، ص ۱۳۶ و ۱۳۷) و سراجام «غلام‌روسی» که ابوالفتح دهستانی وزیر سلطان برکیارق سلجوقی را در ۴۰۰ هـ به قتل رسانید. «غلام روسی» در ایران ممکن است یکی از هزاران اسیران روسی بوده، که ترک‌ان قیپاق (که در منابع روسی به نام «پالوتسی» از آنان یاد شده) به هنگام دستبردهای خویش به «روسیه کیف» گرفته و یا خود برده بودند، زنان پس از طریق بنادر کریمه و برده‌فروشان، در کشورهای کیف آسیای مقدم به معرض فروش می‌گذاشته‌اند. «غلام‌روسی» یاد شده محتملاً داوطلبانه به نزد نزاریان الموت گریخته و تعالیم ایشان را پذیرفته بود. بهر تقدیر محققاً بالا راده و به میل خود وظیفه فدائی و قاتل را پذیرفته بوده. در قابوس‌نامه (فصل ۲۳) نیز از غلامان روسی که در قرن پنجم در ایران وجود داشته‌اند یاد شده است.

پیشین نیز دیده می‌شود) ذکر شده است. تقریباً همه اشخاصی که نامشان در فهرستها آمده از سران لشکری و مأموران عالی مقام، یا روحانیان بلند پایه بوده‌اند. این فهرستها کامل نیستند؛ مثلاً اسامی قربانیان بعدی نزاریان و از آن‌جمله مارکی کونراد مونفرا، پیشوای صلیبیان سوریه (مقتول به سال ۱۱۹۲ م) و غیره در فهرست نیامده. از فهارس رشیدالدین پیداست که گاه قاتل واحدی مرتکب ۲-۳ قتل می‌شده، و بنابراین پس از قتل اولی موفق به فرار شده‌هلاکش نکرده بودند. گاه که قتلی دشوار درپیش بوده سه یا چهار فدائی و رفیق، یا حتی عده‌ای بیشتر مأمور آن می‌شدند. مثلاً قتل خلیفه آمر فاطمی، پسر مستعلی، در سال ۵۲۵ ه. در قاهره به‌دست ۷ رفیق، و قتل مسترشد خلیفه عباسی در سال ۵۳۰ ه. نزدیک مراغه توسط ۱۴ تن از رفیقان صورت گرفت.

علی‌الرسم این قتلها به‌خونخواهی نزاریانی که زنده سوزانده و یا اعدام شده بودند، یا تضییقات و ایذایی که علیه ایشان اعمال می‌گردیده وقوع می‌یافته. ولی باید در نظر داشت که قتلهای انفرادی شیوه مبارزه اصلی نزاریان محسوب نمی‌شده. و تبلیغات و مبارزه مسلحانه عام (قیام عام یا جنگ) در درجه اول اهمیت قرار داشته.

سران نزاری چون به‌اراضی وسیعی دست یافتند خود به‌فئودال مبدل شدند. از نیمه دوم قرن ششم هجری دو گروه در میان نزاریان پدید آمد: یکی از آنها، ظاهرأ، نماینده اشراف فرقه بوده و گروه دیگر نماینده قشرهای پایین آن. حسن دوم، ابن محمد بن کیا بزرگ امید (از ۵۵۸ تا ۵۶۲ ه. حکومت کرد) سومین کسی که بعد از حسن صباح زمام امور را به‌دست گرفته بود کوشید تا بر گروه اخیرالذکر تکیه کند. حسن دوم در سال ۵۶۰ ه. خود را خلف علی و فاطمه و محمد ابن اسماعیل و المستنصر و نزار اعلام کرده و بنابراین درجه «معصومیت» برای خویشان قائل شد و آغاز عصر جدید یعنی پایان دنیا و «قیامت» و به عبارت دیگر «رستاخیز» را اعلام کرد. بنا به تعالیم اسماعیلیان فقط ایشان برای زندگی نوین «در بهشت روحانی» برخاستند و تعالیم «ظاهری» و نمازها و تشریفات و احکام شریعت از آن زمان برای عامه مؤمنان به آن مذهب غیر واجب شد. این عمل در واقع اعلام تساوی سران فرقه با افراد درجات پایین بوده است. حسن دوم پس از یک سال ونیم، محتملاً به تلقین سران فرقه، در قلعه لمبسر به‌دست برادر زن خود کشته شد. برادر زن وی فئودال توانگری از بازماندگان آل بویه و شیعه‌ای میانه‌رو بوده است. محمد دوم، پسر حسن دوم، به‌خونخواهی پدر همه افراد خانواده قاتل را از دم تیغ گذراند. وی خط مشی پدر را تعقیب کرد و در نتیجه اعضای جدید بسیاری از میان قشرهای پایین خلق به صفوف فرقه وی پیوستند.

در آن هنگام سران فرقه که ثروت و زمین به‌هم زده و به فئودال مبدل شده بودند، از شور و حرارت و فعالیت اعضای عادی آن بی‌مناک شدند. سران مزبور می‌خواستند اراضی و

قلاع و امتیازات را برای خویش حفظ و مسجل کنند. و بدین سبب تعالیم مربوط به نزدیکی «آخر الزمان» باب آنان نبود. اشراف نزاری در آن روزگاران می کوشیدند با فتوایهای سنی ایران نزدیک شوند و توده مردم را مهار کنند. حسن سوم، فرزند و جانشین محمد دوم، مبین این روحیه بوده است و به بهانه «بازگشت به صدر اسلام و زمان پیامبر» تعالیم «ظاهری» و اجرای احکام شریعت و نمازهای مقرر و روزه را مجدداً واجب اعلام کرد. وی مساجد را احیا نمود و رسم نماز جماعت و ایراد خطبه را که اذیر باز متروک شده بود، تجدید کرد. حسن سوم به سنیان تقرب جست و امر کرد تا نام خلیفه عباسی الناصر را در خطبه بیاورند. و مادر خود را به زیارت مکه گسیل داشت. سنیان بر اثر این اعمال وی به او لقب «نومسلمان» دادند.^۱

در زمان حسن سوم مبارزه داخلی در فرقه مزبور به صورت بسیار حادی درآمد. حسن سوم را در سال ۶۱۷ هـ. زهر خوراندند. و پس از مرگ او تعالیم اسماعیلی مجدداً احیا شد. محمد سوم فرزند و جانشین وی سلطنت می کرد نه حکومت. در کاخ خویش در بهروی خود بسته بود. و هر دو گروه رقیب می کوشیدند از طرف او و به نام او عمل کنند. سران اشراف مسلک فرقه که می خواستند قلاع و اراضی را از دست ندهند آماده فرمانبرداری از فاتحان مغول بودند. اما افراد عادی فرقه از «جهاد» با مغولان طرفداری می کردند. محمد سوم در حالت مستی مقتول شد. فرزند او خورشاه برای اجرای خواست هلاکو خان مغول فاتح ایران (مؤسس دولت و یژه مغولی در ایران) و نوه چنگیز خان موافقت کرد طوق اطاعت برگردن نهد و قلاع را ویران سازد و کلیدهای قصور و گنجینه ها را تسلیم کند، ولی به سبب مقاومت افراد عادی فرقه نتوانست همین مواعید را مجری سازد. سرانجام هلاکو خان الموت را محاصره و مسخر کرد. به خورشاه تأمین جانی داده شد و وی به اردوگاه هلاکو خان رفت (۶۵۴ هـ). هلاکو خان خورشاه را به مغولستان، نزد خان بزرگ منکوقساآن (برادر خویش) اعزام کرد و منکو فرمود تا خورشاه را به قتل رسانند. افراد عادی فرقه نزاری مبارزه را دنبال کردند. قلعه گردکوه سه سال پایداری کرد و قلاع و قصور مستحکم قهستان فقط در طی بیست سال به تدریج فرمانبردار و مسخر گشتند. ولی پیروان فرقه لااقل تا اواسط قرن نهم هجری در قهستان باقی ماندند.

اکنون اسماعیلیه نزاری (نوا اسماعیلیان) فقط در سوریه (در ناحیه مصیبه) و در حدود چند هزار نفر در عمان و در برخی نقاط ایران (در ناحیه کوهستانی محلات - نزدیک قسم) و شمال افغانستان باقی مانده اند. تقریباً همه ساکنان بدخشان (در شمال شرقی افغانستان کنونی) نزاریان هستند. تا دهه چهارم قرن بیستم همه مردم برخی از نواحی شرقی تاجیکستان شوروی و اهالی پامیر (که اکنون ناحیه خود مختار کوهستان بدخشان نامیده می شود) نزاری بوده اند.

۱- یعنی «مسلمانی که تازه اسلام آورده بود» زیرا که از مدت ها پیش سنیان اسماعیلیان را مسلمان نمی شمردند.

کانون اصلی نزاریان به هندوستان منتقل شد. و مهاجرت ایشان به آن سرزمین از قرن سیزدهم میلادی آغاز گشت و به ویژه از قرن شانزدهم تا نوزدهم میلادی شدت یافت. رئیس ایشان که مقام خویش را عادتاً به ارث صاحب می شود و لقب آقاخان دارد در نزدیکی شهر بمبئی زندگی می کند. آقاخان اول در سال ۱۸۳۸ م. از ایران (ناحیه محلات) به هندوستان مهاجرت کرد. دودمان آقاخانها از اعقاب کیا بزرگ امید شمرده می شوند (و بنا بر این طبق افسانه موجود از طریق خاندان فاطمیه اصلشان به علی (ع) و فاطمه (ع) می رسد). نزاریان آقاخان کنونی (کریم) را (از سال ۱۹۵۷ م) چهل و هشتمین امام بعد از علی (ع) می دانند. کریم آقاخان زمینداری میلیونر است. همه نزاریان باید عشر در آمد خویش را به او بپردازند. از ستاد او اکنون نیز داعیان و مبلغانی به اطراف اعزام می شوند، و ایشان هم اکنون در افریقا دارای تبلیغات شدید و پردامنه اند. جماعت های نزاری تا دریاچه تانگانیکا بسط و توسعه یافته اند. در هندوستان بیش از ۲۵۰ هزار نفر نزاری زندگی می کنند.

اکنون مستعلیان در یمن و هندوستان وجود دارند و ایشان به تدریج از مصر و یمن، از اوایل قرن یازدهم میلادی، به کشور اخیرالذکر مهاجرت کرده اند. در هندوستان (گجرات) بیش از ۱۵۰ هزار نفر مستعلیه اقامت دارند. ایشان را در آنجا «بهارا» یعنی «بازرگانان» می نامند (از کلمه *Vohoru* که در زبان گجراتی به معنی «تجارت» است) و این خود معرف ترکیب اجتماعی این فرقه در این ایام است.

هر دو شاخه اسماعیلیه امروزی مبدل به فرقه های مسالمت جوئی شده اند و هیچ وجه مشترک و رابطه ای با نهضت های دموکراتیک و ضد استعماری کنونی ندارند. محمدشاه آقاخان چهل و هفتمین امام نزاری که اخیراً در گذشته (۱۸۷۷ - ۱۹۵۷ م) در انگلستان تحصیل کرده بود. وی خدمات بزرگی به حکومت و مقامات انگلیسی در هندوستان کرد و از طرف ایشان به لقب «سر» ملقب گشت.

فرق غلات شیعه بسیارند. همه ایشان به «حلول» و «تناسخ»^۱ و همچنین تقسیم مؤمنان به خواص و عوام (به نام های مختلف) معتقدند و تشریفات دینی اسلامی و مراعات ممنوعیتها و حضور در مسجد را رد و نفی می کنند. غلات شیعه در عوض و به جای تشریفات مزبور از خود تشریفات ابداع و ایجاد کرده اند (که در فرقه های مختلف متفاوت است). و دیگر اینکه ایشان اصل «تقیه» و اختفای مذهب خویش و استتار عقیده را قبول کرده اند. غلات شیعه از ترس تعقیب عادتاً خویشان را سنی یا (در زمان صفویه) شیعه میانه رو معرفی می کردند. گاه نیز صورت ظاهر جرگه های اخوت صوفیان همچون پرده استتاری مورد استفاده ایشان قرار می گرفته و خود

را به آن محافل منتسب می نمودند. در اینجا فقط به شرح بعضی از «غلات» - یعنی آنهایی که در ایران وجود داشته اند - می پردازیم.

یکی از فرق «غلات» دوران مقدم، فرقه خطایه است که به نام ابوالخطاب محمدالاسدی مسمی گشته است. وی به امام ششم شیعیان، امام جعفر صادق (ع) نزدیک بود. و چون ابوالخطاب برای امام مزبور مقام الوهیت قائل شد امام جعفر صادق وی را از نزد خود راند. آنگاه ابوالخطاب فرقه ویزهای تأسیس کرد و خویشان را مظهر خداوند خواند. به گفته او محمد (ص) صفت و شایستگی پیامبری خویش را به علی (ع) داده و [به اعتقاد او] گویا امام جعفر صادق شایستگی خود را به ابوالخطاب تفویض کرده است. وی منکر وراثت علویان در مورد امامت بوده و می گفته که امامت علی (ع) و دیگران به سبب شایستگی روحانی ایشان بوده نه وراثت تنی و پیامبران و ائمه مظهر الهی هستند. ابوالخطاب و پیروان وی با سنگ و کارد علیه لشکریان امیر کوفه وارد نبرد شدند، و بدیهی است که منکوب و متفرق گشتند. ابوالخطاب دستگیر شد و شمع - آجینش کردند و زان پس جنازه اش را آتش زدند و سرش را به بغداد فرستادند (۱۳۹) یا (۱۴۳هـ). فرقه خطایه کماکان پس از مرگ وی وجود داشته و چیزی نگذشت که در عراق و ایران و یمن پیروان آن به بیش از ۱۰۰ هزار تن بالغ گردید. اعضای این فرقه فقط پیروان مذهب خویش را برحق می دانستند و مانند خوارج، به هنگام قیام، همه مردان و زنان و کودکان دیگران را بیرحمانه معدوم می کردند. این فرقه در قرنهای ششم و هفتم هجری هنوز وجود داشته.

فرقه دروزان که در ربع اول قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) از اسماعیلیه منشعب شد، خلیفه فاطمی حاکم را خدای تعالی دانسته، و عقل کل و نفس کل را صدورات «حاکم - خدا» می شمرد، و به تعالیم اسماعیلی خیانت کرده به صورت فرقه علیحده از نوع «غلات» در آمد، و در واقع دین مستقل التقاطی ابداع کرد. چون فرقه دروز هرگز نفوذ قابل ملاحظه ای در ایران نداشته و بعدها در لبنان محدود گردیدند در اینجا از آن سخن نخواهیم گفت.

درباره فرقه «نصیری» (انصاریه، علویه) که منسوب به ابن نصیر بوده و در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) از شیعه امامیه منشعب شده، باید همین نکته را تکرار کرد. نصیریه بعدها در شمال غربی سوریه متمکن گشتند. تعالیم نصیری به عبارت است از التقاط عناصر شیعه و مسیحیت و معتقدات مردم زمان پیش از اسلام. به عقیده ایشان خدا احدی است مرکب از سه لایتنجری به اسامی «معنی» و «اسم» و «باب»، این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته. آخرین تجسم با پایه گذاری اسلام مصادف شد: و آن احد سه گانه لایتنجری در وجود علی (ع) و محمد (ص) و سلمان پارسی تجسم یافت. بدین سبب تثلیث مزبور با ترکیب حروف «عمس» معرفی می شود (که ع. م. س. حروف اول اسامی ایشان است). نصیری به تناسخ را قبول دارند. نصیری به نیز مانند دروز که به دو دسته «روحانی» منقسم می گردند،

بعد از طبقه تقسیم می‌شوند: یکی «عامه» و دیگری برگزیدگان یا «خاصه». «خاصه» از خود کتب مقدسی دارند و مضمون آنها را تأویل می‌کنند و برای عامه مکشوف نمی‌سازند. مراسم مذهبی را امامان شبانه بر بلندیا در بقاعی که «قبه» نامیده می‌شوند برگزار می‌کنند. قبه‌ها علی‌الرسم بر مقابر اولیاءالله قرار دارند. در مذهب نصیریۀ مأخوذ اتی (یا بهتر بگوییم بقایایی) از مسیحیان دیده می‌شود: از قبیل بزرگداشت عیسی همچون مظهر خداوند، بزرگداشت حواریون مسیح و عده‌ای از اولیاءالله و شهیدان مسیحی و اعیاد (تولد مسیح، عید فصح و غیره) لیترجیا و تعمید و غیره.

در فاصلهٔ قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی فرقه‌ای از غلات شیعه به نام «حروفیه» در ایران معروف شد. مؤسس این فرقه فضل‌الله استرآبادی بوده (متولد در حدود سال ۷۴۱هـ. و در سال ۷۸۸/۷۸۹هـ. به تبلیغ «وحی جدید» خویش پرداخت). به گفتهٔ برخی منابع، از طرف تیمور به شیروان تبعید شد و در آنجا میرانشاه پسر تیمور وی را در سال ۷۹۷هـ. به دست خود کشت. بدین سبب حروفیون کینه و نفرت خاصی به دودمان تیموریان و به ویژه میرانشاه داشتند و وی را «مارانشاه» می‌خواندند و معتقد بودند که دجال هم اوست. فضل‌الله استرآبادی ملقب به «حروفی» متفکری مستقل بوده و افکار تازه داشته و بیان کرده و نویسنده‌ای پرکار بوده است. از تألیفات او معروفتر از همه «جاویدان کبیر»^۱ است که بخشی از آن به لهجهٔ استرآبادی زبان فارسی و بخشی دیگر به زبان عربی نوشته شده.

نفوذ این فرقه به سرعت در سراسر ایران و آذربایجان و ترکیهٔ عثمانی و سوریه بسط یافت. شاگرد فضل‌الله به نام علی‌الاعلی (متوفی به سال ۸۲۲هـ) در ترکیهٔ عثمانی پایهٔ تبلیغات حروفی را بنا نهاد. پیروان این فرقه بیشتر از پیشه‌وران و متوران شهری بوده‌اند. وصف خاص فرقهٔ حروفی همانا شرکت مردم پیشرو و روشنفکر در فعالیت آن بوده‌است. نسیمی، شاعر آذربایجانی (که در سال ۸۲۰هـ در حلب به سیاست دردناکی مقتول شد) و شاعران ترک زبان، تمنایی (که او هم اعدام شد) و رفیعی از اعضای این فرقه بوده‌اند. ظاهراً شاعر مشهور ایرانی سید قاسم ملقب به قاسم انوار (از ۷۵۷ تا ۸۳۷هـ) که به زبانهای گیلکی و آذربایجانی نیز اشعاری داشته و در آغاز صوفی و شیعهٔ امانی بوده، با حروفیون مربوط بوده است. وی شاگرد شیخ صدرالدین اردبیلی (متوفی به سال ۷۹۵هـ) نیای دودمان صفویه بوده. قاسم انوار در خانقاهی که در هرات تأسیس نموده بود اصل اشتراك اموال را معمول داشت و سفرهٔ عام گسترده.

نویسندگان حروفی میراث ادبی بزرگی از خود باقی گذاشته‌اند و شش کتاب ایشان اصلی

۱- فهرستها در کتابخانه‌های استانبول (ایاصوفیه) ولیدن و کمبریج محفوظ است.

شمرده می‌شوند و از آن جمله است: «جاویدان کبیر»، «محرم نامه» (در حدود ۸۲۹هـ) که به لهجه استرآبادی نوشته شده، «عشق نامه» (در حدود سال ۸۳۴هـ) و «هدایت نامه». دو کتاب اخیراً الذکر را فرشته زاده (متوفی به سال ۸۷۴هـ) شاگرد فضل‌الله استرآبادی به زبان ترکی نوشته است. بعضی از رسالات حروفیون را کلمان‌هوار شرقشناس فرانسوی منتشر کرده است. ستون با ترجمه فرانسوی و ملاحظات و حواشی^۱ و تحقیقی که دانشمند سرشناس ترک دکتر رضا توفیق (معروف به فیلسوف رضا) به زبان فرانسه نوشته است.^۲

اصول و مبادی معتقدات حروفیون در «محرم نامه» و دیگر رسالات آن فرقه بیان شده است، و بنابر آن کاینات الی‌الابد موجود است. مبدأ الهی در آدمی و حتی در صورت او منعکس است و آدمی مانند خداوند آفریده شده. حرکت کاینات و تاریخ بشر دورانی ادواری دارند. و هر دوره با ظهور آدم آغاز می‌گردد و به «قیامت» پایان می‌یابد. مبدأ الهی در آدمیان به صورت ارتقاء تدریجی و به اشکال پیامبری و اولیائی^۳ و تجسم و حلول خداوند در آدمی و یا، در واقع، خدایی در می‌آید. آخرین پیامبر محمد (ص) و نخستین کس از اولیاءالله علی (ع) و آخرین نفر ایشان امام حسن عسکری امام یازدهم شیعه بوده است.^۴ فضل‌الله استرآبادی نخستین خدای مجسم است. حروفیون معنی عرفانی و باطنی حروف‌القبای عربی را از اسماعیلیان به‌وام گرفتند. و نام فرقه از آن مأخوذ است. حروف مظهر باطنی و عرفانی ادوار دوران عالم است. گذشته از این، اهل فرقه مزبور در حروف‌القبای علامات باطنی خطوط و اشکال صورت آدمی را می‌دیدند. حروفیون تحت تأثیر شدید صوفیگری نیز قرار داشتند.

چیزی نگذشت که فعالیت فرقه حروفیون با حفظ شکل مذهبی خود در مسیر ضد فئودالی افتاد و در عین حال رنگ خصوصیت شدید علیه دولت تیموریان داشت — یعنی مخالف قوی — ترین دولت فئودالی آن زمان بود. حروفیون می‌گفتند که «دجال» به صورت میرانشاه تیموری ظهور کرده و هلاک شده است و باید ظهور قائم را که مهدی نیز هست به همین زودیها منتظر بود.^۵ او باید حکومت عدل و برابری عمومی را بروی زمین حکمفرما سازد و در زمان وی تجاوز و ظلم انسانی به حق انسان دیگر وجود نخواهد داشت. در رساله «محرم نامه» سابق‌الذکر در این باره چنین گفته شده است: «از دیرباز تا امروز آنان (حروفیون) چشم به راه قائم ائمه هستند که در حدیث نام دیگری هم برای وی آمده و مهدیش خوانده‌اند و آنها

۱- Textes houroufis, édités et traduits par Clément Huart. Leyden London 1909 (GMS.) ۲- Dr. Riza Tewfiq (Feylesuf Riza) Étude sur la religion des Houroufis.

۳- در تملیم سنیان پیامبران بالاتر از اولیاءالله هستند ولی برعکس حروفیون معتقدند که اولیاءالله در مقام مظهریت خداوندی بالاتر از پیامبرانند. ۴- حروفیون امام دوازدهم محمد را قبول نداشتند. ۵-

میرانشاه در سال ۸۰۶هـ (۱۴۰۸م). در ببرد سردرود، علیه لشکریان سلطان احمد جلایری و متحد او امیر قرايوسف قره‌قویونلو، کشته شد. ۵- از این بیان مؤلف معلوم می‌شود حروفیون به امام قائم «امام دوازدهم» نیز معتقد بوده‌اند.

می‌گویند که او صاحب سیف است و درباره وی این حدیث آمده است. «یظهر فی آخر الزمان احد اولادی، اسمه اسمی و خلقه خلقی، یملا الارض عدلا کما ملئت جورا» - یعنی. در آخر الزمان یکی از فرزندان من ظهور خواهد کرد که نامش نام من و خلقش خلق من است و زمین را به داد می‌آکند چنانکه اکنون به ظلم و جور آکنده است. آنان معتقدند که وی با شمشیر ظلم را که تجاوز برخی از آدمیان به حقوق برخی دیگر است برمی‌اندازد.^۱ از این مطالب پیداست که سرنگون ساختن اساس ظلم (فتوالبیزم) را حروفیون به صورت قیامی مسلحانه و پیروز در تحت رهبری مهدی در مخیله متصور می‌کردند.

در کتاب فارسی قرن نهم هجری به نام «مجمل فصیحی» منقول است که در مسجد جامع هرات به جان سلطان شاهرخ تیموری (از ۸۰۸ تا ۸۵۱ ه. حکومت کرد) سوء قصد شد و شخصی مجهول زخمی به شکم او وارد آورد (در سال ۸۳۰ یا ۸۳۱ ه.). سلطان زنده ماند ولی تا آخر عمر از درد معده نالان بود. در آن گیرودار یکی از خدام سلطان، از فرط هیجان سوء قصد کننده را کشت و این خود تحقیق را مانع شد. مع هذا کلیدی در جیب سوء قصد کننده یافتند و به یاری آن خانهای را که وی اتاقی در آن کرایه کرده بود پیدا کردند و هویت او را معلوم ساختند. وی احمدلر نام داشت و یکی از حروفیون و مرید فضل الله استرآبادی بود. معلوم شد که محفل مخفی از حروفیون وجود دارد و نمایندگان برجسته متورین محل در آن عضویت دارند. مولانا معروف خوشنویس را به حبس در برج قلعه اختیارالدین هرات محکوم نمودند و دیگر اعضای محفل را (که نوه فضل الله نیز در میان آنها بوده) اعدام کرده و اجسادشان را سوزانیدند.^۲ قاسم انوار شاعر ایرانی پیش گفته نیز مظنون واقع شد که به جرگه حروفیون بستگی دارد، ولی چون برای اثبات این اتهام دلیلی وجود نداشت شاعر مزبور را از خراسان تبعید کردند و وی به سمرقند رفت و همانجا درگذشت.^۳

چیزی نگذشت که حروفیون بر اثر تعقیبات و زجر و کشتار از صفحه خاک ایران نابود شدند، ولی در ترکیه عثمانی ریشه دواندند. گرچه در آنجا هم گاه و بیگاه مورد زجر و آزار قرار می‌گرفتند (به ویژه در زمان سلطان محمد دوم، ۱۴۵۱ - ۱۴۸۱/۸۸۸۶) حروفیون به استتار عقیده پرداختند و به پیروی از اصل تقیه همه جا خویش را گاه به صورت شیعه و گاه سنی و گاه صوفی معرفی می‌کردند. ایشان در ترکیه موفق شدند در میان سران فرقه درویشان بکتابی

۱- رجوع شود به: متون حروفیون، متن ص ۳۹، ترجمه فرانسه ص ۶۳. ۲- از نظرگاه سنیان سوزاندن آدمی یا جنازه او (و بنا بر این محروم ساختن او از تدفین به رسم مسلمانان) بزرگترین توهین شمرده می‌شد. هیزمی که بدین منظور آتش می‌کردند مظهر آتش جهنم بوده که چشم به راه روح مردان بوده است.

۳- ا. گ. براون در شماره مخصوص مجله Museon چاپ Cambridge University press در سال ۱۹۱۵ ترجمه کامل این قطعه از مجمل فصیحی را نقل کرده است. رجوع شود نیز به: خواند میر، مجلد سوم بخش ۳، چاپ بمبئی، سال ۱۲۷۳ ه. ق. ص. ۱۲۷-۱۲۸.

نفوذ کنند. این فرقه به روایتی در آغاز قرن هشتم هجری، توسط خواجہ بکتاش که تاحدی وجودی افسانه‌ای است تأسیس گشته بود. در اویش بکتاشیه در سراسر ترکیه و شهر قسطنطنیه نفوذ فراوان داشتند، زیرا با صنف مقتدر لشکری بنی‌چریها مربوط بوده‌اند. فرقه بکتاشیه رسماً سنی و صوفی بوده ولی میان اعضای برگزیده و خواص آن، اصول مخفی صوفیگری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شده و اصول مزبور جز تعالیم — اندکی دگرگون شده — حروفیون چیز دیگری نبوده.^۱

ظاهراً پیدایش یکی دیگر از فرق غلات شیعه (به عقیده و. ف. مینورسکی) که در ایران و سرزمینهای همسایه آن و میان آذربایجانیان و ترکان و کردان و فارسی زبانان رواج و افریافت مربوط به قرن نهم هجری بوده است. اهل این فرقه خویشتن را «اهل حق» می‌نامیدند. ولی ایرانیان شیعه آنان را علی‌اللهی می‌خواندند. فرقه مزبور به چندین فرقه فرعی تقسیم می‌شود که در هر محل به نامی مسمی شده است: در ترکیه به نام «قزلباش» (به خاطر شرکت آن در نهضت قزلباش در قرنهای نهم و دهم هجری)^۲ و در آذربایجان به نام قره قویونلو (به نام اتحادیه قبایل ترکمن که ظاهراً فرقه مزبور در میان ایشان به وجود آمد) و گورنلر (ترکی — یعنی «بینندگان»)، و در ناحیه رضائیه به نام «ابدال بئی»، و در قزوین به نام «کاکاوند» و درمازندران به نام «خوجهوند» و غیره.

عده‌ای از محققان روسی و شوروی نیز معتقدات و تشریفات مذهبی فرقه مزبور را مورد مطالعه قرار داده‌اند.^۳ فرقه علی‌اللهی تاکنون نیز در سراسر ایران بسط دارد، گرچه اعضای آن عقیده خویش را پنهان می‌دارند و رسماً جزو شیعیان امامیه شمرده می‌شوند. افراد فرقه علی‌اللهی یا اهل حق بیشتر از روستاییان و صحرائنشینان (ایلات) و در شهرها پیشه‌وران و سوداگران خورده‌پا هستند. این فرقه از لحاظ منشأ، ارتدادی بوده که از محیط خلق ریشه گرفته و در طی قرنهای نهم و دهم هجری فعالانه قزلباشان شیعه را علیه دولتهای سنی — آق قویونلو و امپراطوری عثمانی — یاری می‌کرده است. در سراسر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم میلادی، ترکان آسیای صغیر که از غلات شیعه بوده‌اند علیه امپراطوری اخیر الذکر (عثمانی) دائماً علم عصیان برمی — افراشتند. اکنون این غلات به فرقه مسالمت کاری تبدیل یافته‌اند و مرکز عمده ایشان کرمانشاه است، ولی عده اعضای فرقه در تهران و دیگر شهرها و نقاط روستایی نشین ایران و آذربایجان

۱ — برای شرح مفصل مربوط به حروفیه رجوع شود به:

E. G. Browne. "A Literary History of Persia" T. III ۳۶۵—۳۷۵، ۴۴۹—۴۵۲ ص

E. J. Gibb. "A History of Ottoman poetry" T. I, London 1901 ۲۳۶—۳۸۸ ص

رجوع شود به تألیف یاد شده رضا توفیق فیز. ۲ — به فصل هشتم رجوع شود. ۳ — و. آ. زوکوسکی

«فرقه اهل حق در ایران»؛ و. ف. مینورسکی «مدارکی برای مطالعه فرقه ایرانی «اهل حق» یا «علی‌اللهی» (همچنین در دیگر تألیفات همین مؤلف)؛ و. آ. گاردولسکی، «قره قویونلو».

و کردستان نیز اندك نیست.

برخی از مؤلفان اروپای غربی فرقه علی‌اللهی و نصیریہ را یکی دانسته‌اند. ولی پس از تحقیقاتی که پژوهندگان روسی به‌عمل آورده‌اند باید این نظر را مردود شمرد. آنچه «اهل حق» و «نصیریہ» را متحد می‌سازد همانا خدا دانستن علی (ع) است که ویژگی مشترک همه فرق غلات شیعه است. ولی این دو فرقه (اهل حق و نصیریہ) در کاینات‌شناسی و اصول عقاید و تشریفات مذهبی به‌هیچ وجه یکسان نیستند.

ظاهراً اهل حق برخی از تعالیم اسماعیلیه را حفظ کرده‌اند: عالم و آدمی نتیجه پنج صدور (یا فیضان) متواتر باری تعالی است. خداوند کاینات را با وجود خود انباشته. خداوند با علی (ع) که از ازل وجود داشته پیوستگی ناگسستنی دارد. علی (ع) به‌طور لاینقطع نه تنها در آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) تجسم یافته (و بیشتر فرقی که از نوع غلات بودند چنین فکر می‌کردند)، بلکه در وجود همه انبیا و زنان پس در ائمه و اولیاء‌الله حلول کرده است. ضمناً شاه اسماعیل مؤسس دولت صفوی را تجسم «علی-الله» می‌شمارند (و در زمان حیات او هم می‌شمردند). شخصی به‌نام شاه محمد (محمد) - که مروی است و در فاصله قرن یازدهم و دوازدهم هجری می‌زیسته - آخرین تجسم «علی-الله» بوده. «علی-الله» باری دیگر در وجود امام دوازدهم - مهدی - که باز خواهد آمد، حلول خواهد نمود.

و. آ. گاردلوسکی تعالیم این فرقه را چنین وصف می‌کند: «مطلب اصلی تعالیم اهل فرقه عبارت است از شناخت لاینقطع الوهیت علی و آمد و شد علی بر زمین... علی نه تنها شخصاً خداست، بلکه به‌طور کلی مبدأ الهی است که همه جا هست و همه چیز را به‌خویشتن انباشته می‌کند. فقط در میان عامه خلق افکار انتزاعی فلسفی به‌شکل الوهیت علی مجسم می‌گردد»^۱.

طبق تعالیم «اهل حق» دو مبدأ در وجود آدمی در حال مبارزه هستند، یکی «عقل» و دیگر «نفس» (به‌معنی «شور» و «احساس» - که یکی از معانی آن است) حیات بعد از مرگ وجود ندارد و بهشت و دوزخ ایمایی است به معرفت و علم (به‌معنی دینی آن) و جهل. آدمی را پس از مرگ تناسخ در انتظار است. موازین اخلاقی همانا پیروزی مبدأ عقلی است بر نفس و همچنین رحم و همدردی به آدمیان. همه اهل حق تعدد زوجات را رد می‌کنند و با يك زن می‌سازند و طلاق را جایز نمی‌دانند. زنان با صورت گشاده در رقصهایی - که ظاهراً جنبه تشریفات مذهبی دارد - شرکت می‌کنند.

در رأس این فرقه فرعی «پیران» که مقامشان موروئی است قرار دارند و «خادمان» دینی در برگزاری تشریفات مذهبی ایشان را یاری می‌کنند. بزرگداشت و پرستش بیشه‌های مقدس و

مراقده اولیاء الله در میان اهل این فرقه رواج دارد. در مجالس مخفی که عادتاً شبانه برگزار می‌شده «قربانی» به عمل می‌آمد، سفره عام بر حسب تشریفات مذهبی گسترده می‌شد و شیرینی و دوغ و گاه پنیر و برنج و گوشت ذبیحه گاو نر و گوسفند و یا خروس صرف می‌گشت. شاید این سفره تشریفاتی از «آگاپه» («شب محبت» که بعدها لیترجیا از آن به وجود آمد) دوران متقدم مسیحیت اخذ شده بوده، منتهی نه مستقیماً بلکه به واسطه سفره تشریفاتی اخوتی که قمرمطیان می‌گسترده. به عقیده اهل این فرقه، این سفره عام ذرات مبدأ الهی را به شرکت کنندگان منتقل می‌کند. گاه پیش از گسترده سفره عام سماع می‌کردند که «ذکر جلی» درویشان و ترقص و سماع خلیستوفهای^۱ روسیه را به خاطر می‌آورد. اینجا هم این ترقص و سماع و حال و شور با آدهای «علی» و «حق» و حرکات تشنج آمیز و خودآزاری (اخگرسوزان در دهان نهادن و غیره) به آهنگ آلات موسیقی زهی توأم بوده است.^۲

اهل این فرقه کتب مقدسی دارند که پنهان می‌کنند. و از آن میان کتاب اصلی «سرانجام» نام دارد که ظاهراً در ناحیه کرمانشاه نوشته شده. میان اهل فرقه گونه‌ای از منظومه‌های مدحیه به افتخار «الله-علی» و برخی از «تجسم»‌های وی شایع است. اعضای این فرقه تاریخ خویش را خیلی قدیم تر از آنچه در منابع و متون آمده می‌دانند. و می‌گویند که شاعر نامی خلق بابا-طاهر عریان (در فاصله قرن چهارم و پنجم هجری) به فرقه ایشان منتسب بوده است.

۱- فرقه‌ای مسیحی که در اواسط قرن هفدهم در روسیه به وجود آمد و جنبه میسٹیک داشت و معتقد به تجدید حیات ابدی مسیح بود. در اواخر قرن نوزدهم به عنوان فرقه‌ای مستقل از میان رفت. ۲- برای آشنایی با سماع اهل حق گذشته از تألیفات پیش گفته رجوع شود به: یو. ن. مار، «سماع فرقه اهل حق» ص ۲۴۸-۲۵۴.

